

والمتعلمين
تبصرة آيين

في الحكم الآيين

تأليف

آية الله على العالمين مولانا يوسف بن علي بن محمد الحلبي المبرور

بالعلماء الحلبي

بانتظام فقه فارسي

بقلم آية الله العظمى

حاج شيخ ابوالحسن شعراني

2271
•409367
•389
1969

v.1

2271.409367.389.1969 v.1
Ibn al-Mutahhar al-Hilli
Tabssirat al-muta'allimin fi
shkam al-din

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

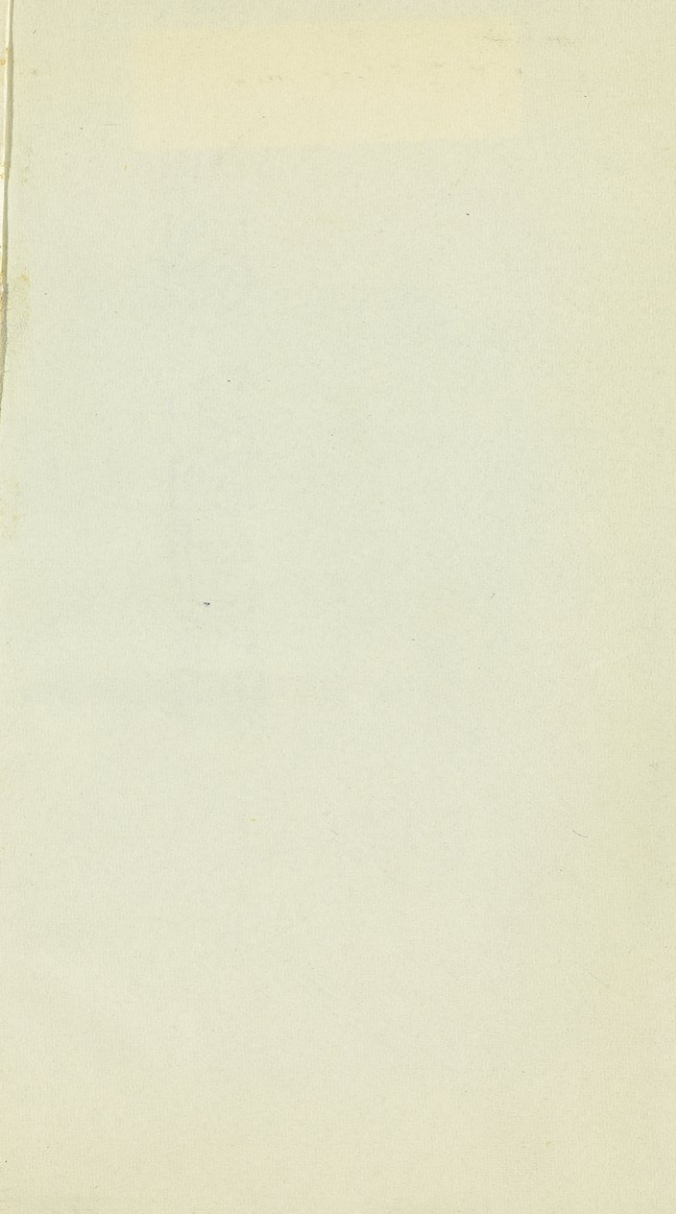
DUE JUN 15 1988

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

DUPL>



32101 013255573



Ibn al-Mutahhar al-Hilli

بَصْرَةُ الْمُتَعَلِّمِينَ

فِي أَحْكَامِ الدِّينِ

مُؤَلَّف:

إِنَّا لِلَّهِ عَلَى الْأُطْلَاقِ يُوسُفُ بْنُ عَلِيٍّ مِظَهْرُ الْحَلِيِّ الْعَرَبِيِّ

بِالْعِلْمَاءِ الْحَلِيِّ

بَانضمام فقه فارسی

بقلم آية... آقای

حاج شیخ ابو الحسن شعرانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیة

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ۲۱۹۶۶

* (چاپ اسلامیة - ۱۳۴۸ شمسی) *

2271

409367

389

1969

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۰۱

خداوندی را سپاس که ما را براه حق هدایت فرمود و ابواب سعادت بر روی ما بگشود پیروی خاندان رسول صلی الله علیه و آله را شعار ما کرد و طینت ما را بولایت آنان بهرورد. درود نامعدود از رب ودود بر او و خاندان پاکش باد که اشرف خلق عالمند و فخر دودمان آدم، اما بعد چنین گوید **ابوالحسن بن محمد المدعو بالشعرانی** عفی عنه که مدتی از عمر خویش که در فنون علوم دینی از معقول و منقول مصروف، میکردید و هنگام مطالعه کتب از تفاسیر و احادیث و اصول و فروع نکاتی لطیف بخاطر میرسید و در وقت ثبت میشد تا آنکه بتوفیق خدا بسیاری از آنها بر رسم تعلیق در حواشی بعضی کتب ضبط گردید ما نندم جمع البیان و ارشاد القلوب و صحیفه سجادیه و تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی و منهج الصادقین و کتاب کافی و وافی و بعض مجلدات و سائل و لغات القرآن و غیر آن و مناسب دیدیم بعض نکات فقهی نیز جائی فراهم گردد و تألیف مستقل را برای گنجانیدن آن مناسب نیافتیم چون در تألیف باید باستنساخ مطالب موجود و تکرار مکرر پرداخت. کتب موجود را نیز دیدم غالباً فروع بسیار دارد با مطالب غیر محتاج الیه و جزئیات و تفصیل ملالت آور که بکار خواص اهل فن میآید نه عامه مردم، آنکه حاجت خود را از آن کتب میجوید ما نند کسی است که

خواهد قطعه الماسی از هزار قطعه بلور جدا کند اما ناچار حاشیه باید بر مننی معلق شود ضمناً کتاب تبصره علامه قدس سره را دیدم جامع همه ابواب فقه است و عمده احکام بی زواید و فرعی که بکار نمی آید، مناسب دانستم که آنرا بعبارت فصیح فارسی با حفظ اصطلاح فقها ترجمه کنم و هر چه مجمل باشد تفصیل دهم و مبهم را شرح کنم و اگر قیدی لازم بود بر آن افزایم و نکات منظور در آن آمیزم امید است عامه مسلمانان و هر کس را که مایل بدانستن فقه شیعیه است سودمند باشد اما خویشان را مقید نساختم که از مطالب کتاب آنچه خود نمی پسندم و معتقد نیستند رد کنم

والله الموفق و هو العتین

ضمناً از جناب آقای حاج سید اسماعیل کتابچی مدیر کتابخانه اسلامییه و اخوان گرامی او آیدم الله سپاسگزاریم که در نشر اینگونه کتب مفیده از بذل مال و وقت دریغ نمیفرمایند و بی ملاحظه نفع معتدبه طلباً لمرضاة الله و ترویجاً لشریعة رسول الله صلی الله علیه و آله آثار بزرگان دین را زنده میکنند الله درهم و علیه اجرهم .

8-13-75

1985

(ترجمه مؤلف)

مؤلف کتاب تبصره جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مظهر حلّی ره مشهور تر از آن است که بوصف او حاجت باشد چنانکه سید مصطفی تفرشی در رجال خود گوید بخاطر م میرسد که صفت او نکویم چون کتاب من گنجایش ذکر علوم و تصانیف و فضائل و محامد او ندارد و هر کمال نیکو و فضیلتی که مردم کسی را بدان بستایند علامه فوق همه است انتهای و براستی باید گفت پس از آنکه معصومین علیهم السلام در شیعه عالمی بزرگی او نیامد بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی شناسیم امام فخر رازی در احاطه بعلوم ضرب المثل است چنانکه گفتند :

گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی را زداردین بدی
 اما چون علامه حلّی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از
 فخر رازی بیشتر است با این مزیت که علامه بدقت حقائق هر علم
 را یافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات از حفظ کرده است
 و در معنی مردود یافته است و تشکیک کرده، علامه را در فقه باید
 با سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرد و در حکمت با خواجه نصیر الدین
 طوسی و در ریاضی همسر ابوریحان بیرونی شمرد و در تحقیق عقلی
 و تنبیه قرین ارسطو و در هر فن قرین بزرگترین مرد آن فن پس
 بی شبهه بزرگترین علمای اسلام است از سنن و شیعه گرچه بفقّه
 تبرز داشت اما اهل دقت دانند که استادی او در هیچ فن کمتر از
 فقه نبود و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است
 تولد او در ۱۹ رمضان سال ۶۴۸ و رحلتش ۱۱ محرم ۷۲۶
 هجری است .

كتاب تبصرة المتعلمين

في احكام الدين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله القديم سلطانه العظيم شانہ الواضح برهانہ المنعم
علي عباده بارسال الانبياء المتطوّل عليهم بالتكليف المؤدي
الى حسن الجزاء و صلى الله على سيد رسله في العالمين محمد
المصطفى و عترته الطاهرين .

اما بعد ، فهذا الكتاب موسوم بتبصرة المتعلمين في
احكام الدين و وضعناه لارشاد المبتدئين و افادة الطالبين
مستمدّين من الله المعونة و التوفيق فانها كرم المعطين و
اجود المسئولين و نبء بالاهمّ فالاهمّ .

کتاب الطهارة

(وفيه ابواب الباب الاول في المياه :)

الماء على ضربين مطلق ومضاف فالمطلق ما يستحق اطلاق اسم الماء عليه ولا يمكن سلبه عنه، والمضاف بخلافه فالمطلق طاهر مطهر و باعتبار وقوع النجاسة فيه ينقسم اقساماً :

الاول الجارى كمياه الانهار ولا ينجس بما يقع فيه من النجاسة ما لم يتغير لونه او طعمه اورائه حتى بها فان تغير

کتاب طهارت در آن چند باب است

باب اول در آبها

آب بر دو قسم است آب مطلق و آب مضاف و آب در حقیقت همان آب مطلق است و آب مضاف را آب نمیگویند مانند آب میوه و شربت قند . آب معدن و آب گوگردی و آب شور و آب گرم و امثال اینها را آب میگویند و از قبیل آب مطلق است .
آب مطلق چند قسم است :

۱- آب جاری . یعنی آب روان که سرچشمه داشته باشد بنجاستی که در آن بیفتند نجس نمیشود مگر بوی و رنگ و مزه آن بنجاست تغییر کند و در صورتیکه تغییر کند همان اندازه که تغییر کرد نجس میشود نه پیش و نه پس از آن یعنی نه آنکه نزدیکتر به سرچشمه است و نه آنکه دور است . بشرط آنکه جای دورتر کر باشد یا از جهتی بمنبع آن متصل باشد .

نجس المتغیّر خاصّة دون ما قبله وما بعده و حکم ماء الغیث
حال نزوله و ماء الحمام اذا كانت له مادّة حکمه .

الثانی الواقف کمیاء الحياض والاوانی ان كان مقدارہ
کر "أوحد" الکر "الف و مائتا رطل بالعراقی" او ما کان کل
واحدٍ من طولہ و عرضہ و عمقہ ثلاثة أشبار و نصفاً بشبر
مستوی الخلقۃ لم ینجس بوقوع النجاسة فیہ ما لم یتغیّر أحد
أوصافہ فان تغیّر نجس و یطہّر بالقاء کر "دفعۃ علیہ حتی
یزول التغیّر، وان کان أقلّ من کر ینجس بوقوع النجاسة

آب باران و آب حمام در حکم آب جاری هستند بشرط
آنکه آب حمام بمنبع متصل و آب باران در حال باریدن باشد
۲- آب ایستاده . مانند آب حوض و ظروف . اگر کر
باشد در بر خورد با نجاست نجس نمیشود و کریکهازار و دو یست
رطل عراقی است یاسه و جب و نیم در سه و جب و
نیم مساحت مگر آنکه رنگ و بوی و طعم آن تغیر کند و باید یک
کر آب یکبارہ بر آن افکند تا پاک شود نه بتدریج چون اگر
بتدریج ریزند هر مقدار بریزند بتدریج نجس میشود . آب کمتر از
کر بملاقات نجاست نجس میشود هر چند تغیر نکند و پاک شدن آن
با فکندن یک کر است بر آن یک دفعه چنانکه در کر گفته شد یا ریختن

آب چاه

فیه وان لم یتغیّر أحد اوصافه ویطهر بالقاء کر دفعه علیه
 الثالث ماء البئر ان تغیر بوقوع النجاسة فیه نجس ویطهر
 بزوال التغیر بالنزح والا فهو علی أصل الطهارة و جماعة
 من أصحابنا حکموا بنجاستها بوقوع النجاسة فیها وان لم
 یتغیّر ماؤها و اوجبوا نزح الجمیع بوقوع المسکر أو
 الفقاع أو المنی أو دم الحیض أو الاستحاضة أو النفاس فیها أو
 موت بعیر فیها فان تعذر تراوح أربعة رجال علیها مثنی يوماً
 ونزح کر ملوت الحمار والبقره و شبههما ونزح سبعین دلواً
 آن در کر بالجمله پاک شدن آب به فانی شدن آن است در کر
 و جاری

۳- آب چاه اگر چیز نجس در آن بیفتد و اوصاف آن را تغیر
 دهد نجس میشود و پاک شدن آن بکشیدن آب است آنقدر که
 تغیرش بر طرف شود و گروهی از علما گفتند آب چاه نیز
 مانند آب قلیل بملاقات نجاست نجس میگردد اگر چه تغیر
 نکند و برای پاک کردن آن مقدار معین باید کشید تا پاک شود .
 و واجب دانستند اگر شرب مست کنند در آن بریزد همه آب را
 بکشند. همچنین اگر منی یا خون حیض و استحاضه و نفاس در آن
 بریزد یا شتری در آن افتد و بمیرد، و اگر نتوان همه را کشید
 یک روز چهارمرد بنوبت آب بکشند دو بدو چنانکه هیچ زمانی از
 روز نگذرد مگر دو نفر بر سر چاه بآب کشیدن مشغول باشند . و
 گفتند یک کر برای مردن خر و گاو و امثال آن بکشند و هفتاد دلو

طوت الانسان و خمسين للعدرة الذائبة والدم الكثير غير
 الدماء الثلثة و أربعين طوت الكلب والسَّنور والخنزير
 والثعلب والارنب وبول الرّجل ونزح عشرة للعدرة اليابسة
 والدم القليل و سبع طوت الطير والفارة اذا تفسخت أو
 انتفخت وبول الصبى واغتسال الجنب وخروج الكلب منها
 حياً و خمس لذرق الدجاج و ثلث للفارة والحية و دلو
 للعصفور وشبهه وبول الرضيع وعندى أن ذلك كله مستحب
 الرابع أسئار الحيوان كلها طاهرة الا الكلب
 والخنزير والكافر والناصبي .

برای مردن انسان و پنجاه دلو برای مدفوع آدمی که در آب
 آمیخته شود وهم برای خون بسیار مانند سر بریدن گوسفند و
 چهل دلو برای مردن سگ و گربه و خوک و روباه و خرگوش و
 بول مرد و ده دلو برای مدفوع که متفرق نشده باشد و برای خون
 کم و هفت دلو برای مردن مرغ و موش اگر بترکد یا نرم کند و بول
 کودک و غسل کردن جنب و بیرون آمدن سگ زنده از چاه و پنج
 دلو برای فضله مرغ خانگی و سه دلو برای موش و مارویک
 دلو برای گنجشک و مانند آن و برای بول بچه شیرخوار و علامه
 رحمه الله فرمود نزد من همه اینها مستحب است .

۴- آبی که حیوان از آن بخورد یا دهن بزند پاک است
 مگر دهن زده سگ و خوک و کافر .

اقسام آب

و أمّا المضاف فهو المعتصر من الاجسام أو الممتزج بهامز جأ يسلبه الاطلاق كماء الورد والمرق وهو ينجس بكل ما يقع فيه من النجاسة سواء كان قليلاً أو كثيراً ولا يجوز رفع الحدث به ولا ازالة الخبث وان كان طاهراً .

مسائل : الاولى الماء المستعمل في رفع الحدث طاهر و مطهر . الثانية الماء المستعمل في ازالة النجاسة نجس سواء تغير بالنجاسة أولم يتغير عداء الماء الاستنجاء . الثالثة غسالة الحمام نجسة ما لم يعلم خلوها

آب مضاف آن است که از اجسام فشرده باشد یا باجسامی آمیخته گردد چنانکه آن را آب نکویند مانند گلاب و آب گوشت و آن بهر نجاست که بدان بر خورد نجس میشود اندک باشد یا بسیار و تطهیر نجاسات بآب مضاف صحیح نیست هر چند پاک باشد و بدان وضو و غسل نمیتوان کرد .

چند مسئله درباره آبها :

۱- آبی که بدان وضو گیرند یا غسل کنند پاک است و پاک کننده .

۲- آبی که بدان نجاست را بشویند نجس است خواه اوصاف آن تغییر کند یا نکند .

۳- غسل حمام نجس است مگر آنکه طهارت آنرا بدانی

من النجاسة . الرابعة الماء النجس لا يجوز استعماله
في الطهارة ولا في ازالة النجاسة ولا الشرب الا مع
الضرورة .

الباب الثاني في الوضوء (وفيه فصول)

الفصل الاول في موجباته : إنما يجب بخروج
البول والغائط والريح من المعتاد والنوم الغالب على السمع
والبصر وما في معناه والاستحاضة القليلة الدم ولا يجب
بغير ذلك .

الفصل الثاني في آداب الخلوّة ، ويجب ستر العورة
على طالب الحدث ويحرم عليه استقبال القبلة و استدبارها

۴- آب نجس را نمیتوان در وضو و غسل و شستن نجاست بکار
برد و آشامیدن آن جائز نیست مگر در حال ضرورت .

باب دویم در وضو و در آن چند فصل است

فصل اول در موجبات وضوء .

بول و غایط و باد و خواب که غالب شود بر چشم و گوش و
هر چه هوش را زائل کند و استحاضه قلیله موجبات وضو هستند

فصل دوم در آداب خلوت

در هنگام حدث پوشیدن عورت واجب است و حرام است
روی بقبله و پشت بقبله نشستن خواه در بیابان و خواه در ساختمان

في الصحاري والبنیان ويستحب له تقديم الرّجل اليسرى عند دخول الخلاء واليمينى عند الخروج و تعظية الرّأس والتّسمية والاستبراء والدّعاء عند الدّخول والخروج والاستنجاء والفراغ والجمع بين الاحجار والماء و يكره الجلوس فى الشّوارع والمشارع و مواضع اللّعن و تحت الاشجار المثمرة وفيئى النّزال و استقبال الشّمس والقمر والبول فى الأرض الصّلبة وفي مواطن الهوام وفى الماء و استقبال الرّيح به والأكل والشّرب والسّواك والكلام إلاّ بذكر الله تعالى وللضرورة والاستنجاء باليمين وباليسار

ها و مستحب است هنگام داخل شدن پای چپ را پیش گذارد و هنگام بیرون آمدن پای راست و اینکه سر را بپوشد و بسم الله بگوید و استبرا کند و هنگام دخول و خروج و تطهیر و فارغ شدن دعاهاى وارد را بخواند و میان آب و سنگ جمع کند و مکروه است در راه بنشینند یا جائیکه محل آب برداشتن است و هر جای که نشیننده رالغن و نفرین کنند و در زیر درختان میوه دار و در جای سایه که مسافر یا غیر آن بدان جا فرود می آیند و استراحت میکنند و روی بخورشید و ماه نشستن و در زمین سخت بول کردن و در سوراخ حیوانات و در آب و مقابل باد و خوردن و آشامیدن در آن حال و مسواک کردن و سخن گفتن مگر ذکر خدا یا برای ضرورت و بدست

وفیها خاتم فیہ اسم اللہ تعالیٰ وأنبیائہ علیہم السلام أو أحد
الائمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ویجب علیہ الاستنجاء و هو غسل مخرج البول
بالماء خاصة و غسل مخرج الغائط مع التَّعْدِي و بدونہ
یجزی ثلاثة أحجار طاهرة أو ثلاث خرق .

الفصل الثالث فی کیفیتہ و یجب فیہ سبعة أشياء :
النیة مقارنة لغسل الوجه أو لغسل الیدین المستحب و
استدامتها حکما حتی یفرغ ، و غسل الوجه من قصاص شعر

راست استنجا کردن و همچنین بدست چپ اگر در آن انگشتری
باشد و در آن نام خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام نقش شده . استنجا
یعنی شستن یا ازاله نجاست واجب است ، بول را بهر حال باید شست
و غائط را اگر تعدی کرده باشد هم باید شست اما اگر تعدی نکرده
میتوان بسه سنگ پاک یا سه جسم دیگر پاک کرد .

فصل سیم در کیفیت وضوء

هفت چیز در وضوء واجب است ۱- نیت همان هنگام که
بشستن روی شروع میکند و اگر دستها را از میچ پیش از شستن روی
بشوید نیت هنگام شستن دست باشد و این شستن دست مستحب است .
و باید بر این نیت پیوسته بماند و نیت خلاف نکند تا وقتی که از وضوء
فارغ شود .

۲- شستن روی از رستنگاه موی سر تا محاذی زنج و از پهنا
باندازه که انگشت بزرگ و میانه از روی فرا گیرد .

الرأس إلى محاذي شعر الذقن طولاً وما اشتملت عليه الأبهام والوسطى عرضاً ، و غسل اليدين من المرفقين إلى أطراف الأصابع ولوعكس لم يجز ، ومسح بشرة مقدم الرأس أو شعره بالبلل من غير استيناف ماءً جديد بأقل ما يقع عليه اسم المسح ، و مسح بشرة الرجلين من رؤس الأصابع إلى الكعبين و يجوز منكوساً والترتيب على ما قلناه والموالاته و هي متابعة الأفعال بعضها لبعض من غير تأخير ويستحب فيه

۳- شستن دستها از آرنج تا سرانگشتان و اگر بعکس بشوید از سرانگشتان تا آرنجها کافی نیست .

۴- مسح پیش سر، پوست یا موی آن هر کدام باشد، بتری دست بی آنکه آب تازه بردارد باقل مقداری که مسح بر آن صادق آید و اندازه معین ندارد که از آن کمتر نباشد .

۵- مسح پشت پا از سرانگشتان تا کعب یعنی بند و مفصل پشت پا و مسح وارونه نیز جائز است از کعب تا سرانگشتان .

۶- ترتیب چنانکه گفته شد روی را پیش از دست بشوید و مسح سر را پیش از مسح پا بکشد . [دست راست هم مقدم بر دست چپ] .

۷- پی در پی بودن افعال بی فاصله مستحب است دست را پیش از آنکه در ظرف آب وارد کنند

غسل الی‌دین قبل ادخالهما الاثناء مرّۃ من حدث النوم
والبول و مرّۃین من الغائط وثلثاً من الجنابة و وضع الاثناء
على الیمین والاغتراف بها والتسمية والمضمضة والاستنشاق
ثلثاً ثلثاً و تثنیة الغسلات و وضع الماء فی غسل الیدین فی الرجل
على ظهر الذراعین و فی المرءة على باطنهما و بالعکس لهما
فی الثانیة والدعاء عند کل فعل و یکره التمدل والاستعانة
و یحرم التولية . مسائل : الاولی لایجوز للمحدث مس

بشویند ، اگر موجب وضو خواب یا بول باشد یکبار و اگر غائط
باشد دو بار و از جنابت سه بار و ظرف آب را در جانب راست گذارد
و بدست راست آب بردارد و نام خدا گوید و دهان و بینی هر یک را
را سه بار بشوید و روی و دستها هر یک را دو بار ،

و مرد چون آغاز شستن دستها کند آب را بر پشت آرنج
بریزد و زن پرپیش آن در شستن اول و بعکس در شستن دویم و در
هر یک از افعال وضوء دعاء وارد را بخواند و کراهت دارد آب
وضورا بدستمال خشک کند و در وضو از دیگری کمک خواهد و
اگر کسی روی و دست او را بشوید و مسح کند صحیح نیست .

مسائل

جائز نیست کسی که وضو ندارد دست بخط قرآن بزند
یا هر جای بدن خود را .

کتابة القرآن. الثانية لوتیقن الحدث و شك في الطهارة تطهر وبالعكس لا يجب الطهارة. الثالثة لو شك في أفعال الوضوء وهو على حاله أتى به وبما بعده ولو أنصرف لم يلتفت .

الباب الثالث

في الغسل و يجب بالجنابة والحیض والاستحاضة والنفاس ومس الاموات بعد بردهم بالموت و قبل تطهيرهم بالغسل و يستحب لما يأتي فیهنا فصول :

الفصل الاول في الجنابة و هي تحصل بانزال الماء

۲- اگر یقین دارد که وضو نداشته و شك دارد وضو گرفته است باید وضو بگیرد و اگر یقین دارد که وضو داشت و شك دارد وضو او شکسته است وضو گرفتن لازم نیست .

۳- اگر مشغول وضو گرفتن است در جزئی از اعضای وضو شك کند باید آنرا با هر چه بعد از آن است بیاورد و اگر از وضو فارغ شده در یکی از افعال شك کند وضویش صحیح است و اعتنا نکند .

باب سیم در غسل

غسل واجب میشود به جنابت و حیض و استحاضه و نفاس و مس میت پیش از غسل دادن آنها و پس از سرد شدن بدنشان و در این باب چند فصل است .

فصل اول در جنابت

جنابت بدو چیز حاصل میشود یکی بخروج آب جهنده

الدافق مطلقا وبالجماع فى الفرج حتى تغيب الحشفة سواء فى القبل أو الدبر وان لم ينزل ويجب بها الغسل ويجب فيه النية عند غسل اليدين أو الرأس واستدامة الحكم واستيعاب الجسد بالغسل و تخليل ما لا يصل إليه الماء إلا به والبدئة بالرأس ثم بالجانب الأيمن ثم بالجانب الأيسر و يسقط الترتيب مع الارتماس و يستحب فيه الاستبراء بالبول و الاجتهاد والمضمضة والاستنشاق والغسل بصاع فما زاد و تخليل ما يصل إليه الماء ويحرم عليه قبل الغسل قراءة العزائم

دیگر بمقاربت کردن از هر طرف باشد باذن یا مرد اگر چه آب بیرون نیاید و بسبب جنابت غسل واجب میشود. و در غسل واجب است نیت کردن ، و وقت نیت هنگام شستن دست است یا هنگام شستن سر اگر دست را پیش از غسل نشوید و باید حکم نیت را ثابت نگاهدارد تا آخر عمل. و واجب است همه تن را بشوید و بدست یا هر وسیله آب را بهمجا برساند و آغاز شستن از سر کند آنگاه جانب راست آنگاه جانب چپ و این ترتیب ساقط است اگر غسل ارتماسی کند .

مستحب است پیش از غسل استبراء کردن باینکه بول کند تا چیزی در مجری نماند آنگاه درون دهان و بینی را با آب بشوید و غسل بکمتر از یکصاع آب نباشد (صاع نزدیک من تبریز یا سه کیلو است) و هم مستحب است که هر جا که آب بان میرسد هم دست بکشد تا آب به بن موی درست برسد .

ومس كتابة القرآن وشيء عليه اسم الله تعالى وأسماء أنبيائه
 أو أحدا لأئمة عليهم السلام و دخول المساجد إلا اجتيازاً ما عدى
 المسجد الحرام و مسجد الرسول صلى الله عليه وآله و وضع شيء فيها و
 يكره قراءة ما زاد على سبع آيات و مس المصحف والأكل
 والشرب إلا بعد المضمضة والاستنشاق والنوم إلا بعد
 الوضوء والغضاب ولو أحدث في أثناء الغسل اعاد .

حرام است بر جنب قرائت چهار سوره عزيمه كه سجده
 واجب دارد و دست بخط قرآن بزند يا جائي از بدن خود را، وهم
 مس نام خدا و پيغمبران يا يكي از امامان عليهم السلام كه بر جائي
 نوشته يا نقش شده باشد وهم حرام است داخل شدن در مساجد
 مگر عبور كند غير مسجد الحرام و مسجد رسول صلى الله عليه وآله
 كه عبور كردن هم جائز نيست . و حرام است چيزي در مسجد
 بگذارد . مكروه است تلاوت قرآن بيش از هفت آيه و دست به
 مصحف زدن يعنى جاى نانوشته قرآن مانند چنند و كاغذ ، هم
 مكروه است بر جنب چيزي خوردن و آشاميدن مگر آنكه درون
 دهان و بينى را بشويد و مكروه است خواب مگر بعد از وضو و
 مكروه است حنا بستن و اگر در بين غسل كردن موجبات وضو پيدا
 شود علامه فرمود غسل را اعاده كند . و بعضى گويند آن غسل را
 تمام كند و پس از آن وضو بگيرد .

الفصل الثانی فی الحیض

و هو فی الاعلاب دم أسود غلیظ ینخرج بحرقة
و حرارة و ماتراه بعد خمین سنة ان لم تکن قرشیة
ولانبطیة أو بعد ستین سنة ان كانت إحدیهما أو قبل
تسع سنین مطلقا فایس بحیض و اقله ثلاثة آیام متوالیات
واکثره عشرة آیام وما بینهما بحسب العادة ولو تجاوز الدم
العشرة فان كانت المرءة ذات عادة مستقرّة رجعت إليها و
إن كانت مبتدئة أو مضطربة ولها تميز عملت علیه ولو فقدته

فصل دوم در حیض

خون قاعده زنان بیشترسیاه و غلیظ است باسوزش و گرمی
بیرون میآید . (و طرف چپ معتبر نیست) هر خونی که زن پس
از پنجاه سال بیند حیض نیست مگر از طائفه قریش یا نبط باشد
(یا هر قومی که بتجربه ثابت شود) که تا شصت سالگی
بقاعده زنان خون می بینند و همچنین هر خون که پیش از نه سال
باشد حیض نیست . کمتر مدت قاعده سه روز پی در پی است و
بیشتر آن ده روز و عادت بین سه و ده هر چه باشد معتبر است ،
اگر خون از ده روز بگذرد زنی که عادت مقرر دارد رجوع
بعادت کند و هر چند روز که همیشه میدید آنرا حیض قرار دهد و
زائد بر آنرا استحاضه و اگر عادت ندارد مثل آنکه آغاز حیض
اوامت یا عادت او بر مقدار معین قرار نگرفته ، بصفات خون بنگردد

رجعت المبتدئة الى عادة أهلها فان فقدن أو كن "مختلفات
 العادة تحيضت في كل " شهر سبعة ايام او ثلثة من الاول
 وعشرة من الثاني والمضطربة تتحيض بالسبعة أو الثلاثة
 والعشرة في الشهرين ويحرم عليها دخول المساجد الا
 اجتيازاً عدى المسجدين وقراءة العزائم ومس " كتابه
 القرآن ويحرم على زوجها وطبها قبلاً ولو وطى عمداً عزر

هرچه پر رنگ و شدید باشد حیض قرار دهد و آنکه ضعیف و
 کم رنگ است استحاضه و اگر دو حالت ممتاز در خون او نیست
 بطوریکه نتوان قوی تر را حیض قرار داد اگر بار اول قاعده گی
 او است بعبادت خویش رجوع کند و اگر خویش ندارد همسالان
 و اگر ندارد یا مختلفند در هر ماه هفت روز را با اختیار خود حیض
 قرار دهد یا سه روز از یکماه و ده روز از ماه دیگر .

اگر اول قاعده گی او نیست و چند بار خون دیده اما بعبادت
 مستمر نبوده باید هر ماه هفت روز حیض قرار دهد یا ماهی سه روز
 و ماه دیگر هفت روز .

و اگر زن پنبه داخل کند و بیرون آورد و خون را مانند
 طوق دائره بر گرد پنبه بیند یا بر یکطرف پنبه راست یا چپ یا
 بالا یا پائین ، از رحم نیست بلکه از زخمی در اطراف
 مجری است .

زن در روزهای قاعدگی خود حرام است در مساجد رود مگر
 عبور کند و در مسجد مکه و مدینه عبور کردن هم جائز نیست

و کفر مستحباً و لاینعتقدلها صلوة و لا صوم و لا طهارة رافعة
 للمحدث و لا طواف و لا اعتکاف و لا یصح طلاقها و لا یجب
 علیها قضاء الصلوات و یجب علیها قضاء الصوم و یکره لها
 قرائة ما عدی العزائم و مس المصحف و حمله و الخضاب و الوطی
 قبل الغسل و الاستمتاع منها بما بین السرة و الر کبة و یستحب
 لها الوضوء لكل صلوة فریضة و الجلوس فی مصلاً اذا کرة

و حرام است خواندن چهارسور قرآن که سجده واجب دارد
 الم تنزیل، حم فصلت، و النجم، اقرء . و نیز حرام است بروی
 دست زدن بخط قرآن و بر شوهر او حرام است نزدیکی در آن حال
 و اگر عمداً این عمل کرد او را تعزیر کنند یعنی چند تازیانه برای
 تأدیب بزنند و مستحب است کفاره دهد در اوائل حیض یک دینار
 (یک مثقال طلا) و در اواسط آن نیم دینار و در اوخر ایام ربع دینار .
 از چنین زن نماز و روزه صحیح نیست و وضو و غسل رفع
 ناپاکی او نمیکند و طواف خانه خدا و اعتکاف بر او حرام و باطل
 است و طلاق زن در آن حال صحیح نیست . قضای نماز پس از پاکی
 بر او واجب نیست اما قضای روزه واجب است .

مکروه است بر او قرآن خواندن غیر چهار سوره گذشته
 و دست زدن بقرآن غیر نوشته های آن و برداشتن قرآن و هم مکروه
 است حنا بستن و پس از پاک شدن پیش از غسل نزدیکی با او کراهت
 دارد و هم مکروه است از بدن زن حائض میان ناف تا زانو تمتع گرفتن
 مستحب است زن در این حال هنگام نماز واجب وضو بسازد

بقدر صلواتها .

الفصل الثالث في الاستحاضة وهو في الاغلب دم اصفر

بارد رقيق تراه بعد ايام الحيض او ايام النفاس او بعد الياس فان كان قليلا وهو ان يظهر على القطننة ولا يغمسها وجب عليها تغيير القطننه وتجديد الوضوء لكل صلوة وان كان كثير او هو ان يغمس القطننة ولا يسيل وجب عليها مع ذلك تغيير الخرقه و الغسل لصلوة الغداة و ان كان اكثر منه وهو ان يسيل وجب عليها مع ذلك غسلان غسل للمظهر والعصر تجمع بينهما ودرجای نماز خود بنشینند و باندازه نماز ذکر بگویند و دعا بخوانند

فصل سیم - استحاضه

خون استحاضه غالبا سرد و زرد و رقيق است و هر خون که از رحم آید و از زخم و جراحت نباشد و حیض و نفاس که قاعده عادی زنان سالم است نباشد استحاضه است و عامه زنان گویند بعلت افتاده است یا خون ریزی دارد . چنین زن سه حالت دارد یکی آنکه خون بسیار کم باشد که به پنبه فرو نرود برای نماز واجب است وضو بسازد و پنبه را عوض کند دوم آنکه به پنبه فرو رود و از جانب دیگر بیرون نیاید واجب است برای نماز صبح غسل کنند و او را تا صبح فردا کافی است و برای هر نماز پنبه و خرقة روی آن را عوض کند و وضو بسازد .

سیم آنکه خون از جانب دیگر پنبه بیرون آید بر او واجب است سه غسل یکی برای نماز صبح دیگر برای نماز ظهر و

و غسل للمغرب والعشاء الاخرة تجمع بينهما وغسلها كغسل الحائض وإذا فعلت ما قلناه صارت بحکم الطاهرة .

الفصل الرابع في النفاس وهو الدم الذي تراه المرأة عقب الولادة او معها ولا حد لقله واكثره عشرة ايام و حكمها حكم الحائض في جميع الاحكام .

عصر واين دو نماز را باهم بی فاصله بخواند وسیم برای نماز مغرب وعشا باهم و بی فاصله بخواند. و بهتر آن است که بگوئیم در هر حال برای هر نماز پنجه را عوض کند و وضو بگیرد و تا وقتی که خون از پنجه بیرون نیامده غسل واجب نیست و چون بیرون آید غسل واجب است و نماز فوراً و اگر باندازه خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا فرصت نیست و خون از پنجه بیرون میاید معفو است و می تواند بهمان خون دو نماز خواند .
چون زن این اعمال بجای آورد در حکم زن پاک است .

فصل چهارم - نفاس

خونی است که زن پس از ولادت یا هنگام ولادت بیند اقل آن حدی ندارد و بیشتر آن ده روز است و حکم آن حکم حائض است هر چه بر حائض حرام است بر او هم حرام است و هر چه واجب است بر او هم واجب است و بسیاری اوقات خون پس از ولادت ازده روز تجاوز میکند باید زن بشماره عادت حیض نفاس قرار دهد و ما بقی را استحاضه چنانکه اگر تا پانزده روز خون بیند و عادت حیض شش روز باشد همان شش روز اول ولادت را نفاس شمارد و نماز را ترك کند و نه روز ما بقی را استحاضه شمارد .

الفصل الخامس في غسل الاموات ومباحثه خمسة
 الأول الاحتضار ويجب فيه استقبال الميت إلى القبلة
 بأن يلقى على ظهره ويجعل وجهه و باطن رجليه إليها
 ويستحب تلقينه الشهادتين والاقرار بالنبي صلى الله عليه وآله والائمة
عليهم السلام وكلمات الفرج وقراءة القرآن وتغميض عينيه واطباق
 فمه ومد يديه واعلام المؤمنين وتعجيل امره الا مع الاشتباه
 فيرجع إلى الامارات ويكره أن يحضره جنب أو حايض

فصل پنجم - غسل میت

در آن پنج فصل است . اول در احتضار . واجب است در
 آن حال میت را بر پشت بخوابانند بطوریکه کف پایش سوی قبله
 باشد و مستحب است باو تلقین شهادتین کنند یعنی بر زبانش گذارند
 اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گوید و اقرار به
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیه السلام نماید و کلمات
 رج بگوید لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم
 سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع و ما فيهن
 و ما بينهن ورب العرش العظيم ، و خواندن قرآن بر بالین او وهم
 تلقین خواندن خود او مستحب است آنگاه چشم او را و دهانش
 را ببندند و دست او را بکشند تا چشم و دهان باز و دست خم شده
 خشک نشود و مومنان را برای تجهیز او خبر کنند و در کار او شتاب

أو يجعل على بطنه حديد.

الثاني الغسل ويجب تغسيله ثلاث مرات الأولى

بماء السدر والثانية بماء الكافور والثالثة بماء القراح
كغسل الجنابة ولو خيف تناثر لحمه وجلده تيمم، ويستحب
وقوف الغاسل على يمينه وغمز بطنه في الغسلتين الأولى
والذكر والأستغفار وارسال الماء إلى حفيرة وتغسيه
تحت سقف واستقبال القبلة به وغسل راسه وجسده برغوة
السدر وفرجه بالاشنان وأن يوضأ ويكره اقعاده وقص
أظفاره و ترجيل شعره .

کنند مگر مردن او مشکوک باشد و مکروه است جنب یا حیض نزد
او حاضر باشند و هم مکروه است چیزی از آهن روی شکم او بگذارند

فصل دوم غسل . واجب است غسل دادن میت سه مرتبه اول

بآب سدر دویم بآب کافور سیم بآب خالص و غسل او مانند غسل جنابت
است سر و گردن را می شویند پس از آن جانب راست و پس از آن
جانب چپ و اگر بیم آن باشد که گوشت یا پوست او از هم بپاشد
باید بجای غسل او را تيمم دهند و مستحب است غسل دهنده در
جانب راست او بایستد و در غسل اول و دویم شکم او را فشار دهد و
ذکر و استغفار کند و غسله را در گودالی بریزند و زیر سقف یا خیمه
غسلش دهند و روی بقبله باشد و سروتن او را بکف سدر بشویند و
عورت او را به اشنان و او را پیش از غسل وضو بدهند و مکروه است
بنشانند و ناخن بگیرند و سرش را شانه کنند .

الثالث التکفین و یجب تکفینه فی مؤرز و قمیص و ازار و امساس مساجده بالکافور و یتحب أن یزاد للمرء جل حبرة غیر مدلرزة بالذهب و الفضة و الخرقه لفحذیه و عمامة یعمم بها معنکاً و یزاد للمرأة لفافه اخرى لثدیها و نمطا و تعوض عن العمامة بقناع و التکفین بالقطن و تطیبه بالذریرة و جریدتان من النخل و أن یتب علی اللفافة و القمیص و الازار و الجریدتین اسمه و أنه یشهد الشهادتین و أسماء الأئمة علیهم السلام و أن یتکون

فصل سوم کفن کردن. واجب است درسه جامه لنگ و

پیراهن و سرتاسری و واجب است همت جای سجده را (پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دوشست پارا) بکافور مسح کردن و مستحب است برای مرد علاوه بر سه قطعه بردیمانی روی همه بپوشند که طراز طلا و نقره نداشته باشد و قطعه جامه برای بستن رانها و عمامة باتخت الحنک بیفزایند و برای زن لفافه که پستانها را به بندند و نمطی روی همه بپوشند و بجای عمامة مقنعه مزید کنند و کفن برای زن یا مرد از پنبه باشد و باذریره خوشبوی کنند (ذریره گیاهی است) و دوشاخه از درخت خرما که جریده گویند با میت بگذارند و بر لفافه و پیراهن و ازار و بر جریده ها نام او بنویسند و اینکه بخدا و پیغمبر مقرر بوده است و نام ائمه علیهم السلام را هم بنویسند و کافور که بکار میت میبرند سیزده درهم و ثلث درهم وزن

الكافور ثلثة عشر درهما وثلثاً ويكره التكفين في السواد
وجعل الكافور في سمعه وبصره وتجمير الاكفان .

الرابع الصلوة عليه وهى تجب على كل ميت مسلم
أو بحكمه ممن بلغ ست سنين من اولادهم ذكراً كان أو انثى
حرّاً كان أو عبداً وتستحب على من نقص سنه عن ذلك واولاهم
بالصلوة عليه واولاهم بالميراث والزوج أولى من غيره والهاشمى
احق إذا قدمه الولى ويستحب له تقديمه مع الشرائط
والامام أولى من غيره ووجوبها على الكفاية و کیفیتها أن

داشته باشد تقريباً هفت مثقال بیست وچهار نخودی . کراهت دارد
کفن کردن در جامه سیاه و کافور در گوش و چشم اور یختن و کفن
را بخور دادن هم مکروه است .

نماز میت - واجب است نماز خواندن بر هر مسلمان و فرزند
مسلمان که شش سال بروی گذشته باشد پسر یا دختر و آزاد یا بنده
و بر کودک کمتر از شش سال مستحب است . هر کس بارت میت اولی
است بر دیگران مقدم است در نماز و شوهر در نماز خواندن بر
زوجه خود بر دیگران مقدم است و سزاوار است ولی میت هاشمى
را مقدم دارد و امام از دیگران اولی است .

نماز خواندن بر میت مانند سایر اعمال او واجب کفائی است
کیفیت نماز میت این است که نیت کند و پنج تکبیر گوید
و چهار دعای آن تکبیرات بخواند . بهتر آن است که پس از

یکبر. بعد النیة خمساً بینها أربعة ادعیة افضلها أن یکبر. ویتشهد الشهادتین ثم یتصلی علی النبی وآله بعد الثانیة ثم یدعو للمؤمنین بعد الثالثة ثم یدعو للمیت إن کان مؤمناً وعلیه إن کان منافقاً وبدعاء المستضعفین إن کان منهم فی الرابعة وإن کان طفلاً سئل الله تعالی أن یجعل له ولا یؤیه فرطاً وإن کان لم یعرفه سئل الله تعالی أن یحشره من کان یتولاه ثم یکبر الخامسة وینصرف بعد رفع الجنائز ولا قراءة فیها ولا تسلیم ویتحجب فیها الطهارة ولیست شرطاً .

تکبیر اول شهادتین گوید وپس از تکبیر دوم صلوات بر پیغمبر و خاندان او فرستد وپس از تکبیر سیم برای عامه مومنان دعا کند وپس از تکبیر چهارم دعا برای میت کند اگر میت از شیعه باشد و نفرین کند بروی اگر منافق یا ناصبی باشد و دعای مستضعفین بخواند اگر مستضعف باشد و اگر نمی شناسد از خدا بخواهد او را با هر کس دوست دارد محشور کند و اگر میت کودک نابالغ باشد پس از تکبیر چهارم دعا کند که خداوند که او را برای پدر و مادر او موجب اجر و ثواب قرار دهد و جای آنها را در بهشت آماده کند آنگاه تکبیر پنجم بگوید و نماز را تمام کند و جائز است اگر منافق یا ناصبی باشد بچهار تکبیر اکتفا کنند . در نماز میت قرائت و سلام نیست و طهارت واجب نیست و اگر با وضو یا غسل باشد بهتر است .

مسائل الاولى: لا یصلی علیه الا بعد تغسیله و تکفینه.

الثانية یکره الصلوة علی الجنابة مرتین .

الثالثة لو لم یصل علی المیت صلی علی قبره يوماً

وليلة .

الرابعة یتحیی أن یقف الامام عند وسط الرجل

و صدر المرأة و لو اتفقا جعل الرجل ممایلیه و المرأة

ممایلی القبلة .

الخامسة یجعل رأس المیت عن یمین المصلی .

چند مسأله در نماز میت :

۱- نماز باید پس از غسل و کفن خوانده شود .

۲- نماز خواندن بر جنازه یکبار واجب است و دو بار خواندن

مکروه است .

۳- اگر نماز میت نخوانند تا یکشنبه روز پس از دفن او بر

قبر او نماز گذارند .

۴- مستحب است امام جماعت نزد کمر گاه میت بایستد اگر

میت مرد باشد و نزدیک سینه او اگر زن باشد و نیز مستحب است اگر

بردو میت باهم نماز می گذارد مرد را نزدیک تر بنماز گذار بنهند

وزن را نزدیکتر بقبله .

۵- واجب است سر میت طرف راست نماز گذار باشد

الخامس الدفن والواجب ستره في الارض عن
الهوام والسباع وكنتم رائحته عن الناس ويوضع على
جانبه الايمن موجهها إلى القبلة ويستحب اتباع الجنائز أو
مع احد جانبيها وتربيعها ووضعها عند رجل القبر إن كان
رجلا وقدامه ممّا يلي القبلة أن كانت امرأة واخذ الرجل
من قبل رأسه والمرأة عرضاً وحفر القبر قد رقامة أو إلى
الترقوة واللحد افضل من الشق بقدر ما يجلس فيه الجالس
والذکر عند تناوله وعند وضعه في اللحد والتحنى وحل

پنجم از واجبات دفن است. واجب است او را چنان بپوشند
که از درندگان ایمن باشد و بوی او بمردم نرسد و بدست راست
روی بقبله بخوابانند. مستحب است در تشییع جنازه در دنبال یا
در دو طرف آن بروند و مستحب است از چهار گوشه بنوبت بردوش
گیرند و جنازه را اگر مرد است در جانب پائین قبر نهند پیش از دفن
و اگر زن است در قبله قبر گذارند و مرد را از طرف سرش بردارند
و از همان جانب سر بقبر فرو برند وزن را بعرض در قبر فرو نهند
که سر تا پای او با هم در قبر رود. و مستحب است قبر را با اندازه یک
قامت انسانی بکنند یا تا ترقوه و استخوان اطراف گردن و اگر
لحد بسازند بهتر است از آنکه کف قبر را بشکافند. و لحد آن است
که دیوار قبر را از طرف قبله مانند نقبی بکنند و سقف نقب را

الازرار و كشف الرأس وحل عقدة الكفان و وضع حده
 على التراب و وضع شيء من التربة معه و تلقينه الشهادتين
 و الاقرار بالائمة عاليها السلام و شرح اللبن و الخروج من قبل
 رجليه و اهالة الحاضرين التراب بظهور الاكف و طم القبر
 و تربيعه و صب الماء عليه دوراً و وضع اليد عليه و الترحم
 و تلقين الولي بعد انصراف الناس و يكره نزول ذوى الرحم
 الا في المرئة و اهالة التراب و فرش القبر بالساج من غير

با اندازه آنکه انسانى بنشینند بلند قرار دهند و میت را در آنجا
 نهند و شق آن است که کف قبر را باریکتر از بالای آن بشکافند و
 میت را در آن شکاف بنهند و روی میت آجرو مانند آن بچینند .
 و مستحب است ذکر و دعا آن هنگام که میت را بر میدارند و در
 قبر می گذارند و آنکه متصدی دفن پای برهنه باشد و شهادتین و
 اقرار بائمه باو تلقین کنند آنگاه خشت بچینند و از جانب پای او بیرون
 آید ، آنها که هنگام دفن میت حاضرند به پشت دست خاک ریزند
 و قبر را هموار کنند و چهار گوشه ، و آب بر آن ریزند و بگردانند
 و دست بر خاک نهند و از خدای طلب رحمت کنند بروی و پس از آنکه
 همه باز گشتند ولی میت بماند و تلقین کند و خویشاوندان مرد در قبر
 نروند و خاک نریزند و مکروه است قبر را بدون حاجت بچوب
 ساج فرش کنند یا گچ بمالند و نو کنند و دومیت در یک قبر بنهند
 و هم نقل میت مکروه است مگر بمشاهد . و آنکه در کشتی بمیرد

حاجه و تجصیصه و تجدیده و دفن المیتین فی قبر و أحد و نقله إلى غیر المشاهد والمیت فی البحر یثقل و یرمی فیہ ولا یدفن فی مقبرة المسلمین غیرهم الا الذمیه الحامله من المسلم فیستد بر بها القبلة .

مسائل : الاولی الشہید لا یغسل ولا یکفن بل یصلی علیہ و یدفن بثیابہ، الثانیة صدر المیت کالمیت فی احکامه و غیره ان کان فیہ عظم غسل و کفن ، و کذا السقط لاربعة أشهر والا دفن بعد لفه فی خرقة و کذا السقط

چیز سنگین بر او به بندند و در دریا افکنند .

جائز نیست غیر مسلمان را در مقبره مسلمانان دفن کردن مگر زن کافر که فرزند او در شکمش از پدر مسلمان باشد باید او را در قبرستان مسلمانان پشت بقبله دفن کرد تا جنین روی بقبله باشد .

چند مسئله در احکام میت

- ۱- شهید را غسل دادن و کفن کردن واجب نیست بلکه بر او نماز میگذارند و با جامه که در تن دارد دفن می کنند .
- ۲- سینه میت در حکم میت است اما غیر سینه او مانند دست و پای و سراگر استخوان دارد غسل و کفن و دفن آن واجب است و غاز واجب نیست و اگر استخوان ندارد در جامه به پیچند و دفن کنند. جنین که سقط شود پیش از چهار ماه مانند عضوی استخوان است و پس از چهار ماه مانند عضو با استخوان غسل و کفن کنند .

لدون الاربعة اشهر. الثالثة يؤخذها لكفن من اصل التركة قبل الديون والوصايا وكفن المرأة على زوجها وإن كانت موسرة. الرابعة الحرام كالاحلال الا في الكافور فلا يقربه الخامسة من مس ميتاً من الناس بعد برده بالموت وقبل تطهيره بالغسل أو مس قطعة فيها عظم قطعت من حي أو ميت وجب عليه النسل ولو خلت القطعة من العظم أو كان الميت من غير الناس غسل يده خاصة.

الفصل السادس في الاغسال المسنون وهى غسل يوم الجمعة ووقته من طلوع الفجر إلى الزوال وأول ليلة من رمضان وليلة

۳- كفن ميت از مال او برداشته می شود و بر دین و وصیت مقدم است و کفن زن بر شوهر است اگر چه زن ثروتمند باشد
۴- اگر محرم در حج یا عمره در گذرد کافور برای او بکار نبرد.

۵- کسی که مس انسان مرده کند پس از آنکه بدنش سرد شده و غسل نداده باشند واجب است غسل مس میت کند همچنین مس هر عضو استخواندار که از زنده یا میت جدا شده باشد. اما مس میت غیر انسان یا عضوی که استخوان ندارد غسل هم ندارد.

فصل ششم غسل های مستحب

غسل روز جمعه مستحب است از طلوع فجر تا ظهر و شب اول ماه رمضان و شب نیمه آن و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم

النِّصْفُ مِنْهُ وَسَبْعَ عَشْرَةَ وَتِسْعَ عَشْرَةَ وَأَحَدِي وَعِشْرِينَ وَثَلَاثَ وَعِشْرِينَ وَلَيْلَةَ الْفِطْرِ وَيَوْمِي الْعِيدَيْنِ وَلَيْلَةَ نِصْفِ رَجَبٍ وَلَيْلَةَ نِصْفِ شَعْبَانَ وَيَوْمَ الْمَبْعَثِ وَالْغَدِيرِ وَالْمَبَاهِلَةَ وَغَسَلَ الْأَحْرَامَ وَزِيَارَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْأُمَّةَ غَيْرِ النَّبِيِّ وَقَضَاءَ الْكُفُوفِ مَعَ التَّرْكِ عَمْدًا وَاحْتِرَاقَ الْقُرْصِ كُلِّهِ وَغَسَلَ التَّوْبَةَ وَصَلَاةَ الْحَاجَّةِ وَالِاسْتِخَارَةَ وَدُخُولَ الْحَرَمِ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَالْكَعْبَةَ وَالْمَدِينَةَ وَمَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَغَسَلَ الْمَوْلُودَ .

الباب الرابع

في التيمم ، ويجب عند فقد الماء أو تعذر استعماله لمرض أو برداً وخوف عطش أو عدم آلة يتوصل بها إليه أو

وبيست وسيم وشب عيد فطر وروز عيد فطر و قربان وشب نيمه رجب ونيمه شعبان وروز مبعث وغدير ومباهله و غسل احرام و زيارت پيغمبر صلی الله عليه وآله وائمه عليهم السلام و برای قضای نماز کسوف اگر همه ماه یا خورشید گرفته و عمدا نماز را ترك کرده باشد . و غسل توبه و برای نماز حاجت و استخاره و داخل شدن در حرم مکه و مسجد الحرام و کعبه و مدینه و مسجد پيغمبر صلی الله عليه وآله و غسل کودک نوزاد .

باب چهارم - در تیمم

تیمم واجب است هنگامی که آب نباشد یا استعمال آب ممکن نباشد برای بیماری یا سرمائی که سبب بیماری شود یا از تشنگی

ثمن يضره في الحال ولولم يضره وجب وإن كثر ويجب
الطلب غلوة سهم في الحزنة وسهمين في السهلة من جوانبه
الاربع ولو كان عليه نجاسة و لم يفضل الماء عن ازالها
تيمم وازالها به ولا يصح الا بالتراب الخالص ويجوز بارض
النورة والحجر والبص ويكره بالسبخة والرمل ولولم
يجد الا الوحل تيمم به ، و كفيته أن يضرب بيديه على

بترسد یا آب باشد اما آلتی که بتوان بدان رسید در دست نباشد
یا بقیمتی بفروشدند که خریدن بآن قیمت برای او مقدور نباشد
اما اگر مقدور باشد واجب است خریدن بهر بهائی که فروشنده
راضی شود اگرچه بسیار گران باشد .

واجب است طلب آب در بیابان تا دو تیر پرتاب در
زمین هموار و تا یک تیر پرتاب در زمین ناهموار و تیر پرتاب
در اصطلاح آن عهد دو یست ذراع بود نزدیک یک صد ذرع پس
تا دو یست یا صد ذرع دنبال آب رفتن واجب است از هر طرف
که احتمال وجود آب داده شود و اگر بدور بین یا تحقیق از اهل
آنجا معلوم شود در طرفی آب نیست نباید رفت و اگر معلوم شود
آب هست تا هر اندازه مسافت باید بطلب آن رفت هر چند بسیار

الارض ناویاً وینفضهما ویمسح بهما وجهه من قصاص الشعر
إلى طرف الانف ثم یمسح ظهر كفته الایمن ببطن الایسر ثم
ظهر كفته الایسر ببطن الایمن من الزند إلى أطراف الأصابع
ولو كان بدلاً من الغسل ضرب ضربتين ضربة للوجه واخرى

دور باشد و تمکن رفتن داشته باشد و اگر آب دارد و جامه و تن
او نجس است باید اول جامه و تن را بشوید اگر چیزی از آب به جاما ند
و حاجت نداشت طهارت کند بوضو و غسل و الاتیمم کند .

تیمم جائز نیست مگر بخاک خالص نیامیخته بچیز دیگر یا
زمین و سنك آهك و گچ چون صعید یعنی روی زمین خالی از سنگ
نیست خصوصاً در حجاز و آهك و گچ بپختن از زمین بودن خارج
نمیشود

کیفیت تیمم این است که نیت کند و دو دست بر زمین زند
پس خاک را از دست بیفشاند و بروی خود دست بکشد از رستنگاه
موی سر تا بالای بینی آنگاه پشت دست راست را بکف دست چپ
و پشت دست چپ را بکف دست راست و بهتر آن است که در تیمم
بدل از غسل یکبار دست بر زمین زند برای کشیدن به پیشانی و
یکبار برای پشت دستها و بهمان زدن اول برای هر دو اکتفا نکند
اما واجب نیست و این ترتیب که گفتیم واجب است .

للمی‌دین و یجب الترتیب و ینقضه کل نواقض الطهارة و یزید علیه وجود الماء مع التمكن من استعماله ولو وجده قبل الشروع فی الصلوة تطهر ولو وجده فی الاثناء أتم الصلوة و لا یعید بل صلی بتیممہ و لا یجوز قبل دخول الوقت و یجوز مع الضیق و فی حال السعة قولان .

الباب الخامس

هرچه طهارت را بشکند تیمم را می‌شکند چنان نیست که تیمم بدل از غسل در حکم غسل باشد و تیمم بدل از وضو در حکم وضو بلکه تیمم یک عمل است و یک حکم دارد خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل . تیمم بدل از غسل هم بشکستن وضو باطل می‌شود . و همچنین یافتن آب هر تیممی را باطل می‌کند . اگر تیمم کرد و پیش از شروع بنماز آب یافت طهارت کند و اگر در بین نماز آب پیدا شد همان نماز صحیح است و تمام کند . کسی که نماز به تیمم گذارد عملش صحیح است و پس از یافتن آب اعاده لازم نیست تیمم پیش از وقت جائز نیست و در حال وسعت وقت اگر امید یافتن آب دارد نیز درست نیست و در تنگی وقت جائز است و خلاف است در حال وسعت و دور نیست که بگوئیم اما اگر مایوس باشد درست است .

في النجاسات وهي عشرة: البول والغائط مما لا يؤكل لحمه من ذی النفس السائلة والمني من ذی النفس السائلة مطلقا ، وكذا الميتة والدم منه والكلب والخنزير والكافر والمسكر والفقاع ويجب ازالتهما عن الثوب والبدن للمصلوة عداما نقص عن سعة الدرهم البغلي من الدم غير الماء الثلاثة ودم نجس العين وعفی عن دم القروح

نجاسات ده است: ۲ و ۱ بول و غائط از هر حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد . ۳- منی از هر حیوان که خون جهنده دارد اگرچه حلال گوشت باشد ۵ و ۴- مردار و خون از هر حیوان که خون جهنده دارد ۶- سک ۷- خوک ۸- کافر . ۹- مسکر . ۱۰- آب جو . چون الکل دارد اما بسبب کمی الکل مستی آن غیر محسوس است همچنین عصیر یعنی آب انگور و کشمش جوش آمده داخل مسکرات است برای پیدایش الکل در آن از این جهت در بعض کتب نام عصیر بخصوص نبرده اند .

واجب است نجاست را از بدن و جامه شستن هنگام نماز مگر خونی که کمتر از یک درهم بغلی باشد و خون سک و خوک و خون زنان (حیض و استحاضه و نفاس) هر چند کم باشد نماز در آن جائز نیست و خون زخم و جراحت هر چند بسیار باشد نماز

والجروح مع السيلان ومشقة الازالة وعن نجاسة ما لا يتم
 الصلوة فيه منقراً كالتكة و الجورب والقلنسوة ويكفي
 للمربية للمصبي إذا لم يكن لها الاثوب واحد غسله
 في اليوم والليلة مرة واحدة ويجب ازالة النجاسة مع علم
 موضعها فلو جهل غسل جميع الثوب ولو اشتبه الثوب بغيره
 صلى في كل واحد منهما مرة ولو لم يتمكن من غسل
 الثوب صلى عرياناً إذا لم يجد غيره ولو خاف البرد صلى

با آن صحيح است چون شستن آن ممکن نیست و هر جامه که مردان
 در آن جامه تنها نماز نمی توانند خواند یعنی عورت را نمی توان
 بآن پوشانید اگر نجس باشد هم نماز با آن صحیح است . و در
 عمامه خلاف است . و زنی که بچه را نگهداری می کند مادر یا
 غیر او اگر غیر یک جامه نداشته باشد در هر شبها روز یکبار بشوید
 و با آن جامه نماز بخواند صحیح است .

اگر جای نجاست را در جامه نداند همه آنرا بشوید و اگر
 یک جامه میان چند جامه نجس مشتمبه شود و نمیداند کدام است
 همه آنها را بشوید یا در هر یک نماز علیه بخواهد و آنکه جامه
 پاک ندارد و از سرمازیان نمی بیند در خلوت برهنه نماز کند و اگر
 از سرما میترسد با همان جامه نماز کند و اگر خلوتی میسر نشود هم
 با جامه نجس نماز صحیح است .

فيه ولا اعادة ولو صلى في النجس مع العلم اعاد في الوقت
وخارجة ولونسى في حال الصلوة اعاد في الوقت لا خارجه
ولو لم يتقدم العلم حتى فرغ فلا اعادة

وتطهر الشمس ما يجففه من البول وغيره على الارض
والأبنية والحصر والבוاری و الارض باطن الخف واسفل

اگر فراموش کرد جامه یا تن را بشوید و با نجاست نماز
خواند و هنوز نماز قضا نشده بیادش آمد نماز از سر بخواند و اگر
وقت گذشته است علامه رحمه الله گوید قضا واجب نیست و گوید
اگر از اول نمیدانست جامه یا تن نجس است و نماز خواند نماز
صحیح است نه در وقت اعاده واجب است و نه در خارج وقت قضا
آفتاب پاک می کند هر چه را بر آن بتابد و خشک کند زمین
و بنا باشد یا حصیر و بوریا بلکه هر چه عادت بشستن آن نیست و
حمل و نقل آن دشوار است چون در روایت وارد است آفتاب همه
چیز را پاک می کند اما ظروف و لباس و بدن را عادتاً با آب می شویند و باید
شست چون از اول اسلام تا کنون کسی آنها را بگذاشتن در آفتاب
تطهیر نکرد با آنکه آفتاب در عربستان فراوانتر از آب است
زمین پاک می کند کف کفش و پای را .

القدم ولو نجس الأثناء وجب غسله، فيغسله من ولوغ الكلب ثلاثاً أو ليهن بالتراب، ومن الخنزير سبعاً ومن الخمر والفارة ثلاثاً والسبع أفضل ومن غير ذلك مرة والثلاث أفضل ويحرم استعمال اواني الذهب والفضة في الاكل وغيره ويكره المفضض واواني المشركين طاهرة ما لم يعلم مباشرتهم لها برطوبة .

اگر ظرف نجس شود باید آنرا شست و اگر بدهان سک نجس شود یکبار با خاک بشویند چنانکه با اشنان و چوبه می شویند و دوبار با آب خالص و اگر بدهان خوک نجس شود هفت بار و از شراب مسکرموش مرده سه بار و هفت بار بهتر است و از دیگر نجاسات یک بار کافی است .

استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و غیر آن حرام است و ظروفی که مقداری از آن طلا و نقره خالص و مقداری از آن غیر طلا و نقره باشد مکروه است .

ظروف مشرکین تا یقین بنجاست آن نداشته باشند پاک است

کتاب الصلوة

وفيه ابواب - الاول - في المقدمات - وهي فصول
 الفصل الأول ، في اعدادها : الصلوة الواجبة في
 كل يوم وليلة خمس :

الظهر - أربع ركعات في الحضر وفي السفر ركعتان
 والعصر كذلك ، والمغرب ثلاث فيهما والعشاء كالظهر ، والصبح
 ركعتان فيهما والنوافل اليومية اربع وثلاثون في الحضر
 ثمان ركعات قبل الظهر وثمان بعدها للعصر ، وأربع ركعات

کتاب الصلوة

در آن چند باب است

باب اول در مقدمات و در آن چند فصل است .

فصل اول اعداد نماز

نمازهای واجب در هر روز و شب پنج است : ظهر چهار رکعت

و در سفر دو رکعت . عصر همچنین . مغرب سه رکعت در حضر و سفر .
 عشا مانند ظهر در سفر دو رکعت و در حضر چهار رکعت . صبح دو
 رکعت در حضر و سفر . نمازهای نافله مرتب سی و چهار رکعت است
 در حضر : پیش از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز ظهر هشت رکعت
 نافله عصر . چهار رکعت پس از مغرب . دو رکعت نشسته بعد از

بعدالمغرب، و رکعتان من جلوس بعدالعشاء الاخرة تعدان برکعة، وثمان رکعات صلوة اللیل و رکعتا الشفیع و رکعة الوتر و رکعتا الفجر و تستقط في السفر نوافل النهار والوتيرة خاصة ومن الصلوات الواجبة الجمعة والعيدين والكسوف و الزلزلة والایات والطواف والجنائز و المنذور وشبهه وما عدا ذلك مسنون .

الفصل الثاني في أوقاتها: إذا زالت الشمس دخل وقت الظهر حتى يمضى مقدار أربع ركعات ثم يشترك الوقت بينهما وبين العصر إلى أن يبقى لغروب الشمس

عشاه يكركعت محسوب است. هشت ركعت نماز شب و دور ركعت بنام نماز شفع ويك ركعت بنام وتر و دور ركعت نافله صبح . در سفر شانزده ركعت ظهر و عصر و دور ركعت نشسته بعد از عشا ساقط است . ديگر از نمازهای واجب نماز جمعه است و عيد فطر و عيد قربان و نماز كسوف و آيات و نماز طواف و نماز نذر و عهد . و هر نماز ديگر غير اينها مستحب است .

فصل دوم - اوقات نماز

چون ظهر شود يعنى آفتاب بنصف النهار رسد وقت نماز ظهر داخل ميشود و بقدر آنكه چهار ركعت نماز بگذارند خاص ظهر است آنگاه وقت ميان ظهر و عصر مشترك است تا آنكه چهار ركعت بنروب مانده باشد خاص نماز عصر است و هر گاه آفتاب غروب كند وقت نماز مغرب داخل مي شود و تا مقدار خواندن سه ركعت خاص نماز مغرب است و حد غروب آفتاب آن است كه سرخی

مقدار أربع ركعات فيختص بالعصرو إذا غربت الشمس وحده غيبوبة الحمرة المشرقية دخل وقت المغرب إلى أن يمضي مقدار ادائها ثم يشترك الوقت بينها وبين العشاء إلى أن يبقى لانتصاف الليل مقدار أربع ركعات فيختص بالعشاء وإذا طلع الفجر الثاني دخل وقت الصبح إلى أن تطلع الشمس .

وَأَمَّا النَّوَافِلُ فَوْقَ نَافِلَةِ الظُّهْرِ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ إِلَى أَنْ يَصِيرَ ظِلٌّ كُلُّ شَيْءٍ مِثْلَهُ فَاذْأَصَارَ كَذَلِكَ وَلَمْ يَصِلْ شَيْءٌ مِنَ النَّافِلَةِ اشْتَغَلَ بِالْفَرِيضَةِ وَلَوْ تَلَبَّسَ بِرُكْعَةٍ مِنَ النَّافِلَةِ

در جانب مشرق آسمان نه بینی . پس از آنکه مقدار سه رکعت از غروب بگذرد وقت میان مغرب و عشاء مشترک است تا چهار رکعت بنصف شب مانده آنگاه چهار رکعت تا نیمه شب مختص نماز عشاء است و هر گاه فجر طلوع کند وقت نماز صبح است تا بر آمدن آفتاب .

اما نمازهای نافله : وقت نافله ظهر از آنگاه است که خورشید بنصف النهار رسد تا وقتی سایه هر چیز با اندازه خود او شود و چون سایه باین حد رسید و نافله خوانده بود شروع به نماز واجب کند مگر یک رکعت از نافله خوانده باشد . وقت نافله عصر پس از نماز ظهر است تا سایه دو برابر شاخص شود و اگر سایه باین

زاحم بها الفريضة و وقت نافلة العصر بعد الظهر إلى أن يصير ظل كل شيء مثليه ولو خرج وقد تلبس بر كعة زاحم بها والا فلا و وقت نافلة المغرب بعدها إلى أن تذهب الحمرة المغربية ولو ذهبت ولم يكملها اشتغل بالعشاء و وقت نافلة الوتيرة بعد العشاء وتمتد بامتداد وقتها و وقت نافلة الليل بعد انتصافه و كلما قرب من الفجر كان افضل ولو طلع وقد تلبس باربع زاحم بها الصبح والا قضاها و وقت

اندازه رسید و نافله را شروع نکرده بود بنماز عصر پردازد و وقت نماز مغرب از غروب آفتاب است تا آنکه سرخی از جانب مغرب آسمان بر طرف شود و اگر سرخی بر طرف شد و نافله مغرب را شروع نکرده بود بعشا پردازد و وقت نافله عشا که تیره گویند بعد از عشا است تا آخر وقت . وقت نماز شب پس از نیمه شب است و هر چه بفجر نزدیکتر باشد بهتر باشد و اگر فجر طالع شد و چهار رکعت از نماز شب خوانده بود آنرا تمام کند و الا بنماز صبح واجب پردازد و نافله شب را قضا کند و وقت نافله صبح پس از نماز شب است و اگر صبر کند تا فجر طالع شود بهتر است تا وقتی که سرخی پیش از طلوع آفتاب در جانب مشرق پدید نیامده و چون سرخی پدید آید اول نماز واجب را بخواند و پس از آن نافله را قضا کند و همچنین

رکعتی الفجر بعد الفراع من صلوة اللیل وتأخیرها إلى طلوعه افضل ولو طلعت الفجر زاحم بها إلى أن تطلع الحمرۃ المشرقیة

مسائل الاولى تصلى الفرائض في كل وقت اداء وقضاء

مالم تتضيق الحاضرة والنوافل مالم تدخل الفريضة الثانيه يكره ابتداء النوافل عند طلوع الشمس وعند غروبها وعند قيامها نصف النهار إلى أن تزول الا في يوم

هر يك از نوافل را كه در وقت خود نخواند می تواند پس از نماز واجب قضا کند مثل الظهر یا عصر را پس از وقت نافله خوانده و نافله را ترك کرده بود پس از ظهر و عصر نافله بخواند . چند مسئله در اوقات نماز .

١- هر گاه وقت نمازی تنگ باشد باید بآن پرداخت و نماز دیگر واجب یا مستحب جائز نیست و نمازهای نافله مرتب را چنانکه گفتیم در وقت نماز واجب نباید بجای آورد مگر پس از آن قضا کند .

٢- نماز مستحب وقت بر آمدن آفتاب و غروب آن و هنگام زوال در غیر روز جمعه مکروه است همچنین پس از نماز عصر تا غروب مگر آنکه سبب نماز در این اوقات موجود شود مانند آنکه پس از نماز عصر یا هنگام زوال بخواید احرام بندگان از میقات و بعضی گویند مطلقاً نماز مستحب که سببی دارد اگر چه سببش در این اوقات نباشد مکروه نیست مثل نماز اول ماه و نماز قضای نوافل

الجمعة وبعد الصبح والعصر عداذی السبب الثالثة تقديم كل صلوة في اول وقتها افضل الا في مواضع ولا يجوز تأخير الصلوة عن وقتها ولا تقديمها عليه .

الفصل الثالث في القبلة وهي الكعبة مع القدرة

وجهتها مع البعد والمصلى في الكعبة يستقبل إي جدرانها شاء وعلى سطحها يبرز بين يديه بعضها و كل قوم يترجمون

ظهور عصر .

۳- پیش انداختن نماز در اول وقت بهتر است مگر بعلتی راجح و تاخیر نماز از وقت یعنی قضا کردن آن وهم پیش از وقت خواندن جائز نیست .

فصل سیم - قبله

قبله خانه کعبه است هر کس بتواند روی بدان کند واجب است و هر که دور باشد و نتواند روی بسوی عین کعبه کند روی بطرفی نماز گذارد که آنرا جهت گویند . و جهت مقداری مسافت است پیش روی نماز گذارد که اگر کسی از آن منحرف شود یقین کند روی بکعبه نیست و اگر روی بهر نقطه از آن حد بایستد احتمال دهد روی بکعبه است چنانکه اگر جهت نیم ذرع باشد روی بهر نقطه از آن بایستد احتمال کعبه دهد و اگر از نیم ذرع بیرون افتد یقین دارد از کعبه منحرف است و قنی گویند جهت قبله يك وجب است معنی آن است که هر نقطه از این يك وجب احتمال دارد قبله باشد اما خارج از آن حد یقیناً

إلى ركنهم فالعراقي لاهل العراق و اليماني لاهل اليمن و المغربي لاهل المغرب و الشامي لاهل الشام و علامة العراق جعل الفجر محاذياً لمنكبه الايسر و الشفق لمنكبه الايمن و عين الشمس عند الزوال علي طرف الحاجب الايمن ممّا يلي الانف و الجدي خلف المنكب الايمن و مع فقد الامارات يصلّى إلى اربع جهات مع الاختيار

قبله نیست . این مقدم است بر آنکه جهت يك ذراع باشد و هر چه جهت تنگتر باشد اولی است . اگر کسی بتواند جهتی با اندازه يك و جب تحصیل کند نباید بجهتی که نیم ذرع است اکتفا کند و در مسجد مدینه که محراب پیغمبر صلی الله علیه آله بتواتر معلوم است منحرف ایستادن جائز نیست هر چند بقدر چهار انگشت و کمتر باشد . کسی که در خانه کعبه نماز گذارد روی بهر يك از دیوارها بایستد صحیح است و اگر بر پشت بام آن نماز کند باید اندازه از خانه پیش روی او باشد چنانکه اگر بر لب بام بایستد و روی به بیرون کند استقبال بعمل نیامده است . مردم روی زمین هر يك بجانبی از کعبه روی می کنند و غیر آن نمیتوانند : اهل عراق روی بآن رکن میایستند که در شمال شرقی کعبه است و آنرا رکن عراقی گویند و همچنین رکن شامی و یمنی و مغربی .

ومع الضرورة إلى أي جهة شاء ولو ترك الاستقبال عمداً
اعاده ولو كان ظاناً او ناسياً وكان بين المشرق و المغرب فلا
اعادة ولو كان اليهما اعاد في الوقت ولو كان مستدبر القبلة

علامت قبله در عراق وقت نماز صبح آنست که سفیده فجر
را بردوش چپ قرار دهند و اگر نماز مغرب میخوانند شفق را بر
دوش راست و برای نماز ظهر خورشید را هنگام زوال بر آبروی
چپ قرار دهند از طرف بینی که از جنوب بطرف راست منحرف شود
[آبروی راست سهو است]. و این سه علامت برای سه نماز کافی
است . اما جهت قبله که از این علامات تحصیل میشود بالنسبة وسعت
دارد و اگر نماز هنگام تاریکی شب باشد وجدی پدیدار بود آن
را بر پشت شانه راست قرار دهند جهت تنگتر و بواقع نزدیکتر
خواهد بود و هر چه بتوان باید جهت تنگتر را بدست آورد و بقبله
واقعی نزدیکتر شد و در سایر شهرها غیر عراق باید بطرق و وسائل
ممکن بکوشد تا که بهر تعیین کند و علما جهات غالب بلاد را از علائم
نجومی استخراج کرده اند و اگر علامتی برای قبله نیابد بهر
چهار طرف نماز گذارد و اگر ممکن نشود بیک طرف و یا هر چه
ممکن باشد .

اگر کسی عمداً استقبال نکند نمازش باطل است و اگر سهو
باشد و پس از نماز معلوم شود از قبله بین دست راست و چپ منحرف
شده است نمازش صحیح است و اگر درست روی بر است و چپ ایستاده بود

اعاد مطلقاً ، ولا یصلی علی الراحلة اختیاراً الا نافلة.

الفصل الرابع فی اللباس يجب ستر العورة إما

بالقطن أو الكتان أو ما تنبت الارض من انواع الحشيش أو بالخز الخالص أو بالصوف والشعر والوبر والجلد مما یؤکل لحمه مع التذکية ولا یجوز الصلوة فی جلد المیمة وأن دبغ ولا جلد الا یؤکل لحمه وأن ذکی ودبغ ولا فی صوفه وشعره ووبره ولا الحریر المطحض للرجال مع الاختیار ویجوز فی الحرب و للنساء والرکوب علیه والافتراش

و در وقت متنبه شد اعاده کند و در خارج وقت قضا ندارد همچنين اگر پشت بقبله بوده است و بعضی گویند در این صورت بعد از وقت هم قضا کند . در حال اختیار نماز واجب را سواره نمی توان بجا آورد اما نماز مستحب جائز است.

فصل چهارم . در لباس

پوشیدن عورت بر مردان واجب است در نماز و بر زنان همه بدن . و اگر نامحرم حاضر نباشد جائز است زن روی و دودست تا میچ و دوپای تا قوزک باز گذارد و فرق میان کف پا و پشت پا نیست و شرط است جامه از پنبه یا کتان یا از گیاهان زمین یا پشم و موی و کرک و پوست حیوان حلال گوشت باشد و پوست باید تذکیمه شده

ولافی المغصوب ولافیما یستر ظهر القدم إذا لم یکن له ساق ویکره فی الثیاب السود إلا العمامة والخف و أن یأتر فوق القميص و أن یتصحب الحدید ظاهراً واللبثام والقباء المشدود فی غیر الحرب واشتمال الصماء ویشترط فی الثوب الطهارة إلا ما عفی عنهم ما تقدم و الملک أو حکمه و عورة الرجل قبله و دبره و جسد المرأة کله عورة

باشد و خز خالص در حکم حلال گوشت است و نماز در پوست میته جائز نیست و همچنین با اجزای حیوان حرام گوشت . حریر که جامه از ابریشم خالص باشد برای مردان جائز نیست در حال اختیار و برای زنان یا مردان در حال جنگ جائز است و از جامه حریر فرش یا زین مرکوب میتوان ساخت . و در جامه غصبی نماز صحیح نیست و هر چه پشت پای را بپوشد اما ساق پارا نپوشد مانند جوراب بی ساقه اختلاف است علامه در این کتاب و بعضی حرام میدانند و بعضی مکروه و در پوست سنجاب نیز خلاف است .

نماز در جامه سیاه مکروه است مگر عمامه و پاپوش و مکروه است لنگ روی پیراهن ببندد و آهن که همراه دارد پدیدار باشد و هم مکروه است چیزی بر دهان بستن و پوشیدن قبای کمر بسته و جامه بر خود پیچیدن بدین طریق که یک سر آن را از زیر یک بغل بیرون آورد و بر دوش دیگر اندازد ، و جامه باید پاک

و يسوغ لها كشف الوجه واليدين والقدمين وللأمة والصبية كشف الرأس ويستحب للرجل ستر جميع جسده والرداء افضل وللمرأة ثلثه اثواب قميص ودرع وخمار ولو لم يجد ساتر أصلى قائماً بالأيماء إن امن اطلاع غيره عليه والأتاعداً موعياً .

الفصل الخامس في المكان - كل مكان مملوك

أو مأذون فيه يجوز فيه الصلوة وتبطل في المغصوب مع العلم بالغصب و يشترط طهارة موضع الجبهة، ويستحب

باشد چنانکه در احکام نجاسات گذشت و غصبی نباشد . کنیز و دختر نابالغ اگر نامحرم حاضر نباشد میتوانند با سر باز نماز گذارند و مستحب است مرد همه تن را بپوشد و رداء افضل است وزن درسه جامه پیراهن و روی پوش و مقنعه نماز گذارد .

کسی که جامه ندارد اگر کسی حاضر نباشد که او را ببندد ایستاده و برهنه نماز گذارد با ايماء و اگر کسی باشد نشسته بخواند با ايماء

فصل پنجم . در مکان

هر جا که ملك خود انسان باشد یا مالک اذن دهد نماز در آن جائز است و در مکان غصبی با علم به غصبی بودن نماز باطل است و جای پیشانی باید پاک باشد و نماز واجب را مستحب است در مسجد و نافله را در خانه و مکروه است نماز در حمام و میان قبور و زمین

الفريضة في المسجد و النافلة في المنزل وتكره الصلوة في الحمام و وادی ضجنان والشقرة والبيداء وذات الصلاصل وبين المقابر وارض الرمل والسبخة ومعطن الابل وقرى النمل وجوف الوادی وجواد الطرق والفريضة في جوف الكعبة وبيت المجوس والنيران و أن يكون بين يديه أو إلى أحد جانبيه امرئة تصلّي أو إلى باب مفتوح أو انسان مواجه أو نار مضرمة أو حائط ينز من بالوعة ولا يجوز السجود الا على الارض أو ما أنبتته الارض مما لا يؤكل

شنزار وشوره زار و خوابگاه شتر و جایی که لأنه مورچه بسیار است و کف دره و میان جاده و نماز واجب را در جوف کعبه خواندن نیز مکروه است.

از چند وادی در عربستان نهی شده است بنام ضجنان و شقره و بیداء و ذات الصلاصل . مکروه است نماز در خانه مجوس و در آتشکده آنان و روی بدر گشاده یا روی بانسانی که مقابل نماز گذار باشد یا رو باتش افروخته و بدیواری نمناک که از چاه فاضلاب رطوبت بدان سرایت کرده یا در جایی که زنی در برابر یا پیشتر از او بنماز ایستاده باشد و بعضی آنرا باطل میدانند .

سجده جائز نیست مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روئیده و پاک باشد و شرط است از خوراک و پوشاک انسانی و منسوب و نجس نباشد و پاک بودن محل دیگر اعضای سجده غیر پیشانی لازم نیست .

ولا يلبس إذا كان مملوكاً أو في حكمه خالياً من النجاسة ولا يجوز على المغصوب مع العلم ولا على النجاسة ولا يشترط طهارة مساقط بقیة اعضاء السجود ولا يجوز السجود على ما ليس بارض كالجلود أو خرج عنها بالاستحالة كالمعادن ويجوز السجود مع عدم الارض على الثلج والقيروغيرهما ومع الحرّ على الثوب وإن فقد فعلى اليد .

الفصل السادس في الاذان والاقامة - وهما مستحبان

في جميع الصلوات الخمس اداءً وقضاء المنفرد و الجامع رجلاً كان أو امرأة بشرط أن تسرّ المرأة ويتأكد أن في الجهرية خصوصاً في الغداة والمغرب ، وصورة الأذان :

اگر زمین یاروئیدنی آن نباشد سجده بر برف و قیر و چیزهای دیگر جائز است و اگر زمین بسیار گرم باشد می توان بر جامه سجده کرد و اگر از اینها هیچ نباشد سجده بر دست هم می توان کرد .

فصل ششم - اذان و اقامه

اذان و اقامه مستحب است در نمازهای پنجگانه یومیه ادا یا قضا فرادی نماز کند یا بجماعت مرد یا زن اما زن آواز بلند نکند و در نماز مغرب و عشا و صبح تا کیم بیشتر است خصوصاً در مغرب و صبح . و صورت اذان چنین است :

الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر ، اشهد أن لا اله الا الله
 اشهد أن لا اله الا الله ، اشهد أن محمداً رسول الله اشهد أن
 محمداً رسول الله ، حى على الصلوة حى على الصلوة ، حى
 على الفلاح حى على الفلاح ، حى على خير العمل حى
 على خير العمل ، الله اكبر ، الله اكبر ، لا اله الا الله ،
 لا اله الا الله .

والاقامة مثله الا التكبير فانه يسقط منه مرتان
 في أوله ، والتهيل يسقط منه مرة واحدة في آخره ويزيد
 قد قامت الصلوة مرتين بعد حى على خير العمل فجميع
 فصولها خمسة وثلاثون فصلاً ، ولا يؤذن قبل دخول الوقت
 الا في الصبح ويستحب اعادته بعد دخوله ويشترط

الله اكبر چهار بار اشهد ان لا اله الا الله دو بار وهمچنين اشهد
 ان محمداً رسول الله . حى على الصلوة . حى على الفلاح حى على
 خير العمل . الله اكبر . لا اله الا الله هريك دو بار .

واقامه همچنين است الا آنكه الله اكبر در اول دو بار لا اله
 الا الله در آخر يك بار بگويد و پس از حى على خير العمل دو بار
 بگويد قد قامت الصلوة پس همه جمل آن سى و پنج است .

پیش از وقت نماز اذان گفتن جائز نیست مگر در نماز صبح و پس

فیهما الترتیب و يستحب . کون المؤذن عدلاً صیناً بصیراً
 بالاوقات متطهراً قائماً علی مرتفع مستقبلاً للقبلة رافعاً
 صوته مرتلاً للاذان محبداً للإقامة فاصلاً بینهما بجلسة
 أو سجدة أو خطوة ویکره ان یکون ماشياً أو راكباً مع القدرة
 و اعراب او اخر الفصول و الکلام فی خلاتهما و الترجیع لغير
 الاشعار و یحرم قول الصلوة خیر من النوم .

از آن که وقت داخل شد اعاده باید کرد باستحباب و در اذان و اقامه
 و از کار آن ترتیب شرط است اول اذان است پس از آن اقامه و اذکار
 آن را هم بهمان ترتیب که گفتیم باید گفت . مستحب است مؤذن
 عادل باشد و بلند آواز و وقت شناس و باطهارت اذان بگوید
 و برجای بلند روی بقبله بایستد و آواز بلند کند و اذان را
 با تانی و فاصله بگوید، و اقامه را پشت سر هم و میان اذان و اقامه
 اندکی فاصله کند بنشیند یا سجده کند یا گامی بردارد و مکروه
 است در حال راه رفتن یا سواره اذان گوید مگر آنکه نتواند و نیز
 مکروه است حرف آخر جمله را حرکت دهد و جمله بعد از
 آن متصل کند و در میان آنها سخن بگوید و مکروه است مکرر
 کردن شهادتین یا حی علی الصلوة بیش از دو بار و همچنین سایر
 فصول اذان مگر برای اعلام و تنبیه . و جائز نیست گفتن الصلوة
 خیر من النوم . اما ذکر و دعا و قرآن و صلوات در هر حال خوب
 است حتی در میان فصول اذان بلکه در نماز هم اما نه بنیت آنکه

الباب الثانى

في افعال الصلوة وهى واجبة ومندوبة فههنا فصول
الفصل الاول الواجبات ثمانية .

الاول النية مقارنة لتكبير الاحرام ويجب نية
 القرية و التعيين والوجوب أو الندب ، و الاداء أو القضاء
 واستدامتها حكماً إلى الفراغ .

جزء نماز یا اذان قرار دهد .

باب دویم- در افعال نماز

افعال نماز بر دو گونه است واجب و مستحب و در
 آن چند فصل است

فصل اول در واجبات

واجبات نماز که مقارنات گویند هشت است : اول نیت
 مقارن تکبیر الاحرام ، واجب است نماز گذار قصد قربت داشته
 باشد و عمل را تعیین کند که چه نمازی است و واجب است یا
 مستحب؟ و اداست یا قضا و بعضی گویند اگر نمازی بخواند و نداند
 واجب است یا مستحب یا بر خلاف پندارد یا نداند اداست یا قضا و نا
 دانسته تا آخر نماز بر این قصد باقی باشد یا نیت خلاف کند باز نماز
 صحیح است چون عمل را معین کرده است و ادایا قضا صفت يك
 عمل است و آنکه علامه فرموده صفت دو عمل است چنانکه قضای

الثانی تکبیره الاحرام وهی رکن و کذا النیة ،
 و صورتها الله اکبر ولا یکفی الترجمة مع القدرة و یجب
 التعلّم ، والاخرس یشیر بها مع عقد قبله و شرطها القيام مع
 القدرة ، و یتحبّ رفع الیدین بها إلى شحمتی الاذنین .
 الثالث القيام و هو رکن مع القدرة ولو عجز اعتمد
 فان تعذر صلی قاعداً ، ولو عجز صلی مضطجعاً بالایماء
 ولو عجز صلی مستلقیامومياً .

عصر روز گذشته است یا ادای عصر امروز یا دور کعت نافله صبح
 است مستحب یا دور کعت نماز صبح است واجب .
 دوم از واجبات نماز تکبیره الاحرام است و آن رکن
 نماز است مانند نیت و صورت آن الله اکبر است و ترجمه آن
 در حال قدرت کافی نیست و کسی که یاد نگرفته است باید بیاموزد
 و کسی که زبانش گنگ است اشاره کند و آن را که تصور کرده
 است مردم بزبان میآورند در قلب بگذراند و شرط است با قدرت
 ایستاده باشد و مستحب است مقارن آن دستها را تا محاذی نرمه گوش
 بالا برد .

سیم از واجبات قیام یعنی ایستاده بودن است با قدرت
 و آن رکن است و اگر عاجز باشد بنشیند و اگر نشستن نتواند
 بپهلوی بخوابد و اگر از آنهم عاجز باشد به پشت بخوابد و در

الرابع القراءة ويجب الحمد والسورة في الثنائية والاولتين من غيرها ولايجزى الترجمة ويجب التعلم لولم يحسن مع الممكنة ومع العجز يصلّى بما يحسن ولولم يحسن شيئاً كبر الله وهلله ، والاخرس يحرك لسانه ويعقد بها قلبه ويتخير في الثالثة والرابعة بينهما وبين التسميحات الاربع

حال خوابیدن رکوع وسجود بايما کند يعنى باشاره سر و چشم ، گویند قیام در دو حال رکن است یکی در حال تکبیره الاحرام و یکی پیش از رکوع يعنى رکوع از حال قیام باشد . چهارم از واجبات نماز قرائت قرآن است در دو رکعت اول و باید سوره حمد را بايك سوره دیگر بخواند و بعضی بحمد تنها اکتفا کرده سوره را واجب نمیدانند و ترجمه قرآن کافی نیست و واجب است کسی که نمیداند بیاموزد و یاد گیرد با قدرت و اگر نتواند هر چه میتواند و اگر هیچ نمیتواند الله اکبر و لا اله الا الله و ذکر خدای کند و آنکه زبانش گنگ است زبان حرکت دهد و در دل نیت قرائت کند . در رکعت سیم و چهارم مختار است حمد بخواند یا چهار تسمیح گوید بدین صورت سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعضی گویند این چهار تسمیح را سه بار تکرار کند تا دوازده تسمیح شود و بعضی علما گویند سه تسمیح اول را تکرار کند که نه بار شود و الله

و صورتها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر
 و يجب الجهر في الصبح و اولتي المغرب و اولتي العشاء
 و الاخفات في البواقي و لا يجوز قرائة العزائم في الفرائض
 و لا ما يفوت الوقت بقرائته و لا قرائة سورتين بعد الحمد ،
 و يستحب الجهر بالبسملة في الاخفات و قرائة الجمعة
 و المنافقين في الجمعة و ظهرها و يحرم قول امين آخر الحمد
 و تبطل .

اكبر گوید برای ركوع .

واجب است قرائت دو ركعت اول را در نماز مغرب
 و عشا و صبح بلند بخواند و در ظهر و عصر آهسته و در ركعات
 سیم و چهارم نیز آهسته بخواند . در نماز واجب قرائت چهار
 سوره كه سجده واجب دارد (الم سجده ، حم فصلت ، و النجم
 و اقرء) جائز نیست و اگر قصدش از اول آن باشد كه آیه سجده
 را قرائت نكند و بسوره ناقص هم اکتفا نكند جائز است و در نماز
 مستحب با سجده هم جائز است و چون بآنجا رسد سجده کند
 و دنباله نماز را بگیرد .

جائز نیست سوره بزرگی اختیار کند كه وقت نماز بگذرد
 و دو سوره بعد از حمد در نماز واجب جائز نیست و بعضی علما
 گویند مکروه است .

مستحب است بسم الله را در همه ركعتها در هر نماز بلند

الخامس الرّكوع ويجب في كل ركعة مرّة الا
 في الكسوف والايات وهور كن في الصلوة ويجب أن ينحنى
 بقدر أن يصل كفاه إلى ركبتيه ولو عجز اتى بالمكن والاي
 أو ماوان يطمئن بقدر التسبيح وان يسبح مرّة واحدة
 وصورتها سبحان ربى العظيم و بحمده و ان ينتصب قائماً

بگوید ودر روز جمعه در نماز جمعه وظهر وعصر سو به جمعه
 و منافقین بخواند و گفتن آمین بعد از حمد جائز نیست و نماز را
 باطل میکند بلکه در هیچ جای نماز جائز نیست چون از کلام
 آدمیان است مانند سقیماً و رعياً و حقاً و صدقاً اما اللهم استجب
 جائز است چون دعا است .

پنجم از واجبات نماز رکوع است در هر رکعت یکبار
 واجب است مگر در نماز آیات که پنج بار واجب است و آن رکن
 نماز است و واجب است آن اندازه خم شود که دستش بزانو
 برسد و اگر عاجز باشد هر قدر بتواند خم شود یا با اشاره سر
 و چشم رکوع کند .

و در رکوع به اندازه گفتن يك تسبیح درنگ کند و آرام
 گیرد و بدین صورت سبحان ربى العظيم و بحمده تسبیح بگوید آنگاه
 راست بایستد و اگر بجای این ذکر سه بار سبحان الله بگوید نیز
 کافی است و چون مسلمانان همیشه در عمل مقید بتسبیح بودند و
 در ذکر دیگر شك است باید بغير تسبیح اکتفا نکرد .

مطمئنناً ، ويستحب التكبير له ورفع اليدين به و وضع يديه على ركبتيه مفرجات الاصابع وردّهما إلى خلفه وتسوية ظهره ومدّ عنقه والدعاء وزيادة التسبيح و ان يقول بعد رفع رأسه سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين ويكره أن يركع ويداه تحت ثيابه .

السادس السجود ويجب في كل ركعة سجدتان وهما ركن في الصلوة ويجب في كل سجدة السجود على

ومستحب است برای رفتن بر کوع الله اکبر بگوید دست بالا برد و هنگام رکوع دستها بر زانو گذارد با انگشتان باز کرده و زانو هارا تا حدی که ممکن است بطرف پشت ببرد و هیچ خم نگاه ندارد و پشت را راست نگاه دارد و گردن کشد و دعا بخواند و تسبیح را بیشتر از اندازه واجب بگوید و چون سر از رکوع بردارد سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين بگوید و مکروه است هنگام رکوع دستهایش زیر جامهها باشد .

و بعضی گویند هر ذکر غیر تسبیح در رکوع نمیتوان گفت و روایتی در این معنی واردست و همین روایت دلالت دارد بر آنکه مردم تسبیح میگفتند و بدان ملتزم بودند .

ششم از واجبات نماز سجده است در هر نماز دو سجده و این دو با هم رکن نماز است و در هر سجده باید هفت اندام بر زمین قرار

سبعة اجزاء الجبهة واليدین والر کبتین وابهامی الر جلین
 وعدم علو موضع السجود علی القيام بازید من لبنة ولو
 تعذر السجود اوماً أو رفع شیئاً وسجد علیه وان یطمئن
 بقدر التسبیح وان یسبح مرة واحدة و صورتها سبحان
 ربی الاعلی وبحمده وان یجلس بینهما مطمئناً وان یضع
 جبهته علی ما ینصح السجود علیه ویستحب التکبیر له وعند

گیرد پیشانی نباید از جای پا و زانو بلندتر باشد مگر با اندازه یک خشت
 یعنی چهار انگشت بسته چون در بناهای باقی مانده از آن عهد
 آجر باین قطر است و اگر از سجده عاجز باشد بایما و اشاره
 سجده کند یا اگر بتواند چیزی بلند در پیش خود گذارد و بر آن
 پیشانی نهد و باید با اندازه یک بار تسبیح درنگ کند و آرام گیرد
 و تسبیح سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه بار سبحان الله است
 و ذکر غیر تسبیح از نماز گذاران معهود نبود و بزرگان اصحاب
 ائمه از غیر تسبیح خبر نداشتند. پس از آن سراز سجده بردارد
 و بنشیند و آرام گیرد آنگاه بسجده دویم رود و واجب است در سجده
 پیشانی را بر خاک و سنک نهد یا چیزی که از خاک روئیده است
 چنانکه در مکان نماز گفتیم .

مستحب است برای رفتن بهر سجده تکبیر گوید و هم برای

رفع الرأس منه والسبق بيديه والارغام بالانف والدعاء
والتسبيح الزائد والطمأنينة عقيب رفعه من الثانية والدعاء
بينهما والقيام معتمداً على يديه سابقاً برفع ركبتيه ويكره
الاقعاء .

السابع التشهد - ويجب في كل ثنائية مرة و في
الثلاثية والرباعية مرتان و يجب فيه الجلوس
بقدره و الشهادتان و الصلوة على النبي ﷺ وآله

برخاستن از آن و مستحب است ابتداء دست بر زمین گذارد و بینه
بر خاک نهد و دعای سجده بخواند و تسبیح بیش از قدر واجب
بگوید و پس از سجده دوم بنشیند و آرام گیرد پس از آن برخیزد
و میان دو سجده دعا کند و چون بر میخیزد بقیام اول زانو را از
زمین بردارد پس از آن دست را و مکروه است نشستن به اقعاء
بدین طریق که سینه پارا که نزدیک انگشتان است بر زمین گذارد
و بر آن تکیه کند و سنگینی بدن بر آن باشد یا پاشنه پارا بلند نگه
دارد و بر پاشنه بنشیند و دو دست را بر زمین گذارد که از پیش
رو نیفتد بهیئتتی که سگ می نشیند چون باین طریق آرام نیست
و تشهد و دعا را با حضور قلب نمی خواند .

هفتم از واجبات تشهد است . در نماز دو رکعتی یکبار
واجب است در رکعت دویم اما در سه رکعتی و چهار رکعتی دو
بار، یکبار در رکعت دوم و یکبار رکعت آخر بهر حال در حال

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَقُلُّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَجِبْ أَنْ يُجْلِسَ فِيهِ مَتُورًا وَأَنْ يَدْعُو بَعْدَ الْوَاجِبِ

الثامن التسليم - وفي وجوبه خلاف و صورته السلام علينا وعلى عبد الله الصالحين أو السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ويستحب أن يسلم المنفرد إلى القبلة ويؤمى بمؤخر

نشستن پس از سجده دویم باید بجا آورد و واجب است که شهادتین بگوید و صلوات بر محمد و آل او فرستد و احتیاط آن است که باین عبارت باشد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده ورسوله اللهم صل على محمد و آل محمد و مستحب است برورك بنشینند نه برپاشنه پا و پس از ذکر واجب دعاهائی که وارد است بخواند .

هشتم از واجبات نماز سلام است و در واجب بودن آن خلاف است علامه رحمه الله در غالب کتب خود آنرا واجب نهمرده است پس اگر بعد از تشهد برخیزد و نماز را پایان دهد و هیچ سلام ندهد نمازش صحیح است و مشهور نماز را بترك سلام باطل میدانند. صورت سلام این است السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين والسلام عليكم ورحمة الله و برکاته و اکتفا باولی نکند اما اکتفا بدوم میتوان کرد و مستحب است در نماز

عينيه إلى يمينه و الامام بصفحة وجهه و الامام عن يمينه
و يساره إن كان على يساره أحد .

الفصل الثاني

في مندوبات الصلوة وهي خمسة : الاول التوجه
بسبع تكبيرات بينها ثلاثة ادعية ، واحدة منها تكبيرة
الاحرام .

الثاني القنوت وهو في كل ثنائية قبل الركوع

فراذی اشاره بقبله کنند و اندکی چشم را بجانب راست
بگردانند و امام جماعت روی بجانب راست بگرداند و امام بهر
دو جانب و اگر در جانب چپ کسی نباشد فقط روی بجانب راست
بگرداند کافی است و عوام مردم بهنگام گفتن الله اکبر بعد از سلام
اگر چه فراذی باشند روی بدو جانب می گردانند . آنچه از
شرع رسیده همان است که گفتیم .

فصل دویم - مستحبات نماز

مستحبات نماز پنج است : اول در آغاز شروع بنماز هفت
تکبیر بگوید و یکی را تکبیره الاحرام قرار دهد و اگر هیچ معین
نکند کدام يك تکبیر واجب باشد نیز کافی است و میان تکبیرات
سه دعا وارد است .

دویم قنوت یعنی دعای پیش از رکوع و بعد از قرائت در

وبعد القراءة ويقضيه لونسية بعد الركوع .

الثالث نظره في حال قيامه إلى موضع سجوده وفي حال قنوته إلى باطن كفيته وفي ركوعه إلى بين رجليه وفي سجوده إلى طرف أنفه وفي جلوسه إلى حجره .

الرابع وضع اليدين قائماً على فخذه بحذاء ركبتيه وقائماً تلقاء وجهه وراكعاً على ركبتيه وساجداً بحذاء أذنيه وجالساً على فخذه .

الخامس التعقيب واقله تسبيح الزهراء عليها السلام ولا

ركعت دویم هر نماز واگر فراموش کند پس از رکوع بجا آورد .
سیم در حال ایستاده چشم بسجده گاه اندازد و در قنوت کف دست را بیند و در رکوع بمیان دو پا نگردد و در سجده سر بینی نظر اندازد و در حال نشسته بدامن جامه و باین سوی و آن سوی نگاه نکند که حواس پریشان نشود .

چهارم در حال ایستاده دستها را بر رانها گذارد محاذی زانو و در قنوت پیش روی نگاهدارد و در رکوع بر زانو نهد و در سجده محاذی گوش و در حال نشسته روی ران .

پنجم تعقیب و اقل آن تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها و اکثر آن حدی ندارد و مستحب است از دعاهای وارد شده از ائمه معصومین (ع) بخواند و اگر خود دعائی از خود بسازد یادعای

حصر لاكثره ويستحب أن يأتي فيه بالمنقول .

الفصل الثالث

في قواطع الصلوة و يبطلها كل نواقض
الطهارة و إن كان سهواً و تعمد الالتفات إلى ماورائه
والكلام بحرفين فصاعداً مما ليس بدعاء ولا قرآن والقهقهة

منقول از غیر امام معصوم را بخواند حرام نیست

فصل سیم - در مبطلات نماز

۱- باطل میکند نماز را هر چه نقض طهارت کند یعنی وضو
یا غسل را بشکند اگر چه سهو باشد .

۲- روی گرداندن بجانب پشت سر عمداً بجدی که اشیاء
پشت خود را به بیند اما برگشتن از قبله بتمام بدن در احکام
قبله گذشت .

۳- سخن گفتن بغیر ذکر و دعا و قرآن خواه گفتار بامعنی باشد
یا بامعنی . کلامی که نماز را باطل میکند آن است که غیر انسان
نمیتواند از حروف ترکیب کند و طفل چون بآن حد رسد بگویند
بزبان آمد یعنی دو حرف غیر مصوت را باهم بتوانند ترکیب کنند - ایک
حرف بامعنی را بقصد تفهیم آن معنی بتواند بگوید اما یک
حرف بی معنی کلام نیست چون حیوان هم میتواند .

۴- خنده باصدا که قهقهه گویند .

والفعل الكثير الخارج عنها والبكاء لامور الدنيا والتكفير ويكره الالتفات يمينا وشمالا والتثاؤب والتمطى و الفرقة والعبث و الاقعاء والتنخيم و البصاق و نفخ موضع السجود و التثاؤب بحرف ومدافعة الاخبثين و يحرم قطع الصلوة لغير ضرورة و في عقص الشعير للرجل قولان و يجوز تسميت العاطس ورد السلام والدعاء بالطباح .

٥- کاری که انسان را از صورت نماز گذار خارج کند مانند جستن یا کاری بسیار و پی در پی که یکبار آن نماز را باطل نمیکند مانند آنکه سر را بسیار بجنباند .

٦- گریه کردن برای دنیا

٧- دست روی دست گذاشتن به نیت تواضع برای خدا و مکروه است در نماز روی بجانب راست و چپ کردن و دهن دره و خمیازه و انگشت شکستن و با دست و ریش بازی کردن و بر سر پا نشستن و آب بینی و دهان گرفتن و بر جای سجده دمیدن و آه کشیدن و در حالت محصورى ببول و غیر آن نماز خواندن شکستن نماز بغير ضرورت حرام است و درموی سر تاقتن و کاکل بستن مردان خلاف است اما جائز است چون کسی عطسه کند باو یرحمك الله بگویند به نیت دعاورد سلام نیز جائز است بلکه واجب است و دعای مباح در همه جای نماز میتوان کرد اما

الباب الثالث

في بقية الصلوات الواجبة وفيه فصول :

الاول في الجمعة وهي ركعتان عوض الظهرو وقتها من زوال الشمس إلى ان يصير ظل كل شيء مثله و شروطها السلطان العادل أو من نصبه والعدد وهو خمسة نفر اقدم الامام والخطبتان

خواستن حاجت حرام از خدا جائز نیست .

باب سیم - در نمازهای واجب غیر نماز یومیه

در آن چند فصل است - فصل اول نماز جمعه

نماز جمعه دو رکعت است بجای ظهر خوانده میشود از اول زوال تا هنگامی که سایه هر چیز با اندازه خود او شود و تقریباً با اندازه نیمه فاصله میان ظهر و غروب است اگر از ظهر تا غروب پنج ساعت باشد نزدیک دو ساعت و نیم بعد از ظهر سایه شاخص با اندازه شاخص میشود و اگر شش ساعت باشد نزدیک سه ساعت . شرط نماز جمعه در مذهب شیعه وجود سلطان عادل است یعنی امام معصوم و در اهل سنت خلاف است بعضی وجود امام را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و اگر امام خود کسی را برای نماز جمعه نصب کند یا برای چند منصب که یکی نماز جمعه باشد باز شرط نماز حاصل شده است .

وهما حمد الله تعالى والصلوة على النبي وآله والوعظ وقرائة
سورة خفيفة من القرآن والجماعة وان لا يكون هناك جمعة
اخرى بينهما اقل من ثلاثة اميال وتجب مع الشرائط على
كل مكلف حر ذكر سليم من المرض والعمى والعرج
وان لا يكونهما ولا مسافراً ولو كان بينه وبين الجمعة ازيد
من فرسخين لم يجب الحضور ولو فاتت وجبت الظهر ويجب

واگر این شرط حاصل نباشد مردم مختارند نماز جمعه
گذارند یا ظهر و بعضی علما مبالغه کرده نماز جمعه را حرام دانند
و بعضی شرط کردند امام جمعه مجتهد باشد یا با مراد و صحیح
همان است که ما گفتیم. شرط دیگر نماز جمعه آن است که غیر از
امام اقلاً چهار نفر ماموم حاضر باشند در ابتداء نماز. و شرط سیم
دو خطبه است پیش از نماز مشتمل بر حمد خدایتعالی و صلوات
بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم و وعظ گفتن و یک سوره کوچک
از قرآن. شرط چهارم جماعت است و نماز جمعه فرادی صحیح
نیست. شرط پنجم آنکه فاصله میان یک جماعت و جماعت دیگر
کم از سه میل نباشد یعنی یک فرسخ و چون جماعت در عصر امام
بر پا شود واجب است بر هر مرد مسلمان که بیمار و کور و لنگ
و پیر فرتوت سالخورده و مسافر نباشد بنماز حاضر شود مگر
مسافت میان او و جماعت بیش از دو فرسخ باشد. اگر نماز جمعه

ایقاع الخطبتین بعد الزوال قبلها و قیام الخطیب مع القدرة
و یستحب^۲ فیهما الطهارة و آن یكون الخلیب بلیغاً مواظباً
علی الصلوات مرتدیاً ببرد معتمد اعلی شیء و الاصغاء الیهما
مسائل: الاولى - الاذان الثانی بدعة .

الثانیة یحرم البیع بعد النداء و ینعقد .

الثالثة لو امکن الاجتماع حال الغیبة استحبت

الجمعة .

از کسی فوت شود نماز ظهر قضا کند و واجب است دو خطبه را پس
از وقت ظهر و پیش از نماز بخوانند و خطیب اگر بتواند واجب
است ایستاده باشد و مستحب است با طهارت باشد و بلیغ
و مواظب اوقات نماز و هنگام خطبه ردا بردوش اندازد و بچیزی
مانند عصا تکیه زند و حاضران بسخن او گوش فرا دارند .

چند مسئله در احکام روز جمعه

- ۱- اذان دویم در روز جمعه بدعت است یعنی برای نماز
جمعه دوبار اذان گفتن .
- ۲- پس از اذان نماز جمعه خرید و فروش حرام است اما صحیح است
باجرام بودن .
- ۳- در زمان غیبت امام علیه السلام مستحب است نماز جمعه
خواندن گرچه بعضی حرام و بعضی واجب معین میدانند .
- ۴- مستحب است روز جمعه بیست رکعت نماز نافله خواند

الرابعة يستحب التنفل بعشرين ركعة و حلق
الرأس و قلم الأظفار و اخذ الشارب و امشى بسكينة و وقار و
تنظيف البدن و التطيب و الدعاء و الجهر بالقراءة.

الفصل الثاني في صلوة العيدين. وهي واجبة جماعة
بشروط الجمعة و مع فقدها تستحب جماعة و فرادى و وقتها
بعد طلوع الشمس إلى الزوال و لا تقضى لو فاتت وهي ركعتان
يقرأ في الأولى الحمد و الا على ثم يكبر خمسا و يقنت

پیش از ظهر و مستحب است سر تراشیدن و ناخن گرفتن
و شارب چیدن و با آرام و وقار سوی جماعت رفتن و تن را پاک
کردن و غسل جمعه و بوی خوش زدن و دعاهاى وارد در روز
جمعه و مستحب است قرائت نماز جمعه را بلند بخواند .

فصل دوم نماز عیدین

نماز عید فطر و عید قربان با شروط نماز جمعه واجب است
و با نبودن شرط مستحب است و اهل سنت آنرا سنت میدانند
مطلقاً و شرط آن جماعت است و در غیبت امام علیه السلام فرادى
نیز جائز است . وقت نماز عید از طلوع آفتاب است تا زوال و اگر
فوت شود قضا ندارد و آن دو رکعت است در رکعت اول حمد
و سوره اعلى بخواند یا هر سوره دیگر که خواهد آنگاه پنج تکبیر

بینها ثم یکبر السادسة للركوع و يسجد سجدين ثم يقوم ويقرأ الحمد والشمس ثم يكبر اربعاً ويقنت بينها ثم يكبر الخامسة للركوع و يسجد سجدين. ويستحب الاصحار بها والخروج حافياً بسكينة و وقار وأن يطعم قبل خروجه في الفطر وبعده في الاضحى مما يضحى به والتكبير عقيب أربع صلوات اولها المغرب و آخرها العيد وفي الاضحى عقيب خمس عشرة اولها ظهر يوم العيد لمن كان بمنى وفي غيرها عقيب عشرة.

بگوید و پس از هر تکبیر قنوتی بخواند و تکبیر ششم بگوید و بر کوع رود و دو سجده کند آنگاه بر کعت دوم بر خیزد و حمد با سوره و الشمس بخواند یا هر سوره که خواهد و چهار تکبیر گوید پس از هر تکبیر قنوتی و تکبیر پنجم و بر کوع رود و دو سجده کند و مستحب است برای نماز عید بصحرا رفتن و پای برهنه بودن با آرام و وقار و پیش از بیرون رفتن در عید فطر چیزی بخورد و در عید قربان ناشتا بیرون رود تا چون باز گردد از قربانی ناشتائی بشکنند. مستحب است تکبیر گفتن بعبارت منقول پس از چهار نماز در عید فطر: مغرب، عشا، صبح و نماز عید و پس از ده نماز در عید قربان: ظهر روز عید، عصر، مغرب، عشا تا صبح روز یازدهم و اگر در منی باشد پس از پانزده نماز از ظهر روز عید تا صبح دوازدهم.

مسائل: الاولی یکره التسنن قبلها و بعدها الا فی مسجد النبی صلى الله عليه وآله قبل خروجه. الثانیة قیل التکبیر الزائد واجب و کذا القنوت: الثالثة يجب الخطبتان بعدها **الرابعة** یحرم السفر بعد طلوع الشمس قبلها و یکره قبله .

الفصل الثالث فی صلوة الکسوف و تجب عند کسوف الشمس و خسوف القمر و الزلزلة و الریح المخوفة و غیره.

چند مسئله در احکام عیدین

- ۱- مکروه است نافله خواندن پیش از نماز عید و پس از آن مکروقتی که نماز عید در بیرون شهر مدینه یا شد مستحب است پیش از بیرون رفتن در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گذارد آنگاه بیرون رود .
- ۲- بعضی از علماء پنج تکبیر را در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت دوم را با قنوت ها که در میان تکبیرات خوانده می شود واجب شمرده اند .
- ۳- دو خطبه نماز عید بعد از نماز است برخلاف نماز جمعه
- ۴- سفر کردن بعد از طلوع خورشید پیش از نماز در روز عید حرام است و پیش از طلوع مکروه .

فصل سیم نماز آیات

نماز آیات واجب است هنگام گرفتن ماه و آفتاب و زلزله

هما من أخاویف السمآء وهی رکعتان تشتمل کل رکعة
 علی خمس رکوعات وسجدتین ، و کینیتها ان ینوی ویکبر
 ویقرء الحمد وسورة أو بعضها ثم یرکع ثم ینتصب فان کان
 اتم السورة قرء الحمد ثانیاً وسورة أو بعضها وهکذا إلی
 ان یرکع خمساً وإن لم یکن اتمها اکتفی بتمامها عن

و هراتفاق هولناک آسمانی یا زمینی مانند شکافتن زمین و ریختن
 کوه و افتادن سنگ و صاعقه و بادهای سهمگین و طوفانهای مخوف
 و آتشفشان که عامه را آسیب رساند و سبب ترس آنان گردد و بیم
 هلاک گروه بسیار باشد و آیت بمعنی نشانه است و مقصود اینجا
 نشانه قیامت و برهم خوردن اوضاع جهان است و گرفتن ماه
 و آفتاب گرچه ترس نیاورد اما علامت تغییر و تبدیل اوضاع
 و نمونه ایست از پایان یافتن نیروی خورشید و ماه و باید انسان را بیاد
 قیامت اندازد. طوفان دریا برای مسافران کشتی و سیل رودخانه
 برای ساکنان دهی که در مسیر آن است و افتادن حریق در جایی خصوصاً
 که فرار از آن ممکن باشد و امثال آن که انسان را بیاد خرابی اوضاع
 جهان نیاورد و آیت قیامت نباشد و امر عادی تلقی کند موجب
 نماز آیات نمیشود.

نماز آیات دو رکعت است هر رکعت پنج رکوع دارد و دو
 سجده بدین کیفیت که نیت کند و تکبیر گوید و حمد بخواند

الفتاحه فاذا ركع خمسا كبر وسجد سجدتين ثم قام وصنع
ثانيا كما صنع اولاً وتشهد وسلم ويستحب ان يقرأ فيها
السور الطوال ومساواة الركوع للقيام والجماعة والاعادة
مع بقاء الوقت والتكبير عند الانتصاب من الركوع الا

بايك سوره تمام يا مقداری از سوره آنگاه بر كوع رود و بر
خيزد و باقی آن سوره كه ناتمام گذارده بود بخواند و اگر سوره
تمام خوانده بود حمد از سر گیرد با سوره يا بعض سوره و بر كوع
رود و بر خيزد و در اين قيام سيم هم اگر بقيه از سوره قيام
پيشين مانده باشد بخواند و اگر نمانده باشد حمد از سر گیرد با
سوره يا بعض سوره و همچنين تا پنج بار قيام و قرائت و ركوع
و چون ركوع پنجم را بجای آورد تكبير گوید و دو سجده گذارد
و بایستد و ركعت دویم را مانند اول با پنج ركوع بجا آورد
آنگاه دو سجده و تشهد و سلام گوید .

و مستحب است در نماز آیات سوره های بزرگ بخواند
و ركوع را بقدر قيام طول بدهد و نماز بجماعت گذارد و اگر
نماز يكبار خواند و باز آیت مخوف باقی بود بار دیگر نماز کند
و پس از برخاستن از هر ركوع تكبیری گوید مگر بعد از ركوع
پنجم و دهم كه سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين بايد
گفت و قنوت پنج بار پيش از هر ركوع كه در مرتبه جفت باشد
مستحب است .

في الخامس والعاشر فانه يقول سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين والقنوت خمس مرات و وقت الكسوف والخسوف من حين ابتدائه إلى ابتداء انجلائه وفي غيرهما مدته ، وفي الزلزلة مدة العمر ولو فاتته عمداً أو نسياناً قضاها ولو كان جاهلاً فان كان قد احترق القرص كله قضى

وقت نماز در ماه و آفتاب گرفتن از آن وقت است که گرفتگی پدیدار گردد و دیده شود تا وقتی که بکشاید و گرفتگی در آن پیدا نباشد و بعضی گویند که شروع کند در انجلا و این قول صحیح نیست و در غیر کسوف و خسوف هر گاه فرصت نماز نباشد مانند زلزله واجب است فوراً پس از آن بجا آورد و اگر بجا نیاید تا آخر عمر اداست و اگر فرصت نماز نباشد مانند باد زرد و سرخ در همان هنگام که آیه مخوف اتفاق افتد نماز کند . نماز آیات که عمداً یا سهواً در وقت خود خوانده نشود قضای آن واجب است و اگر از گرفتن ماه و آفتاب آگاه نگردد تا وقت آن بگذرد قضا واجب نیست مگر کسوف یا خسوف کلی باشد .

هر گاه هنگام آیات یکی از نمازهای یومیه هم واجب باشد و وقت گنجایش هر دو دارد باید هر دو را بخواند و مخیر است هر کدام را بخواند پیشتر اندازد و اگر وقت یکی تنگ باشد و از آن دیگری واسع آن که وقتش تنگ است مقدم دارد و اگر وقت هر

والا فلا ولو اتفقت وقت فريضة حاضرة تخير ما لم تتضيق
احديهما ولو تضيقتهما قدم الحاضرة ولا قضاء مع عدم
التفريط .

الباب الرابع

في الصلوة المندوبة : فمنها صلوة الاستسقاء وهي
مؤكدة مع قلّة المياہ و كفيّتها مثل صلوة العيد الاّ أنّه
يقنت بسؤال توفير المياہ والاستعطاف به ويستحبّ بالماثور
وأن يصوم الناس ثلاثاً و الخروج يوم الجمعة أو الاثنين

دو تنك باشد نماز هر روزه را بخواند و آن ديگرى قضا ندارد
چون خداوند عالم و عادل در وقت تنك امر بدو نماز نمى فرمايد
كه ميداند ممكن نيست در چنان وقت تنك دو نماز كردن
و بعضى گويند نماز آيات را پس از آن قضا كند چون قضا بامر
جديد است و تكليف تازه متوقف بر آن نيست كه ادا واجب
باشد يا نباشد .

باب چهارم - نمازهاى مستحب

نماز مستحب بسيار است و ذكر همه آنها ممكن نيست بايد
بكتب دعا رجوع كرد و چند نماز مستحب اينجا ذكر مى شود
انشاء الله .

نماز استسقا آنگاه كه آب اندك شود و باران نبارد مستحب

والتفريق بين الأطفال و أمهاتهم و تحویل الرّداء و تكبير الامام بعدها مائة مرة مستقبل القبلة و التّسبيح كذلك يميناً و التّهليل يساراً و التّحميد تلقاء الناس و متابعتهم له و المعاودة مع تاخير الاجابة

ومنها نافلة رمضان وهي الف ركعة في كل ليلة

است و کیفیت آن مانند نماز عید است مگر آنکه در قنوت برای فراوانی آب و طلب رحمت دعا باید کرد و مستحب است دعای وارد بخوانند و مردم سه روز روزه دارند و روز جمعه یا دو شنبه بصحرا بیرون روند و میان مادران و فرزندان جدا کنند و ردا وارونه افکنند و امام روی بقبله صد بار تکبیر گوید و صد بار سبحان الله گوید روی بجانب راست و صد بار لا اله الا الله روی بچپ و صد بار الحمد لله روی بمردم یعنی پشت بقبله و مردم متابعت او کنند در اذکار . و اگر اجابت تاخیر افتاد و باران نیامد نماز اعاده کنند .

دیگر نوافل ماه رمضان هزار رکعت است در شبها و بجماعت جایز نیست و آن را تراویح گویند .
و ظاهراً مخیر است هزار رکعت را در شبهای ماه مبارک بهر طور بتواند تقسیم کند .
و افضل است که متابعت روایات کند . علامه فرماید در هر

عشرين وفي ليالى الافراد زيادة مائة وفي العشر
 الاواخر زيادة عشر ومنها صلوة الفطر ويوم الغدير وليلة
 النصف من شعبان وليلة المطبعت ويومه و صلوة على عليه السلام
 وفاطمة عليها السلام وجعفر عليه السلام .

الباب الخامس

شب بیست رکعت بخواند که تا آخر ماه ششصد رکعت شود آنگاه
 در هر يك از شبهای طاق معروف یعنی نوزدهم و بیست و یکم و بیست
 و سیم صد رکعت بخواند تا همه نهصد رکعت شود و در هر يك از
 شبهای دهه آخر ده رکعت بر آنچه می خواند بیفزاید تا هزار
 رکعت بدین طریق تمام گردد و در کتاب قواعد گوید در سه شب
 قدر مجموعاً صد رکعت بخواند و در هر جمعه ده رکعت نماز
 بطریقه نماز امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و جعفر
 بخواند و در جمعه آخر ماه بیست رکعت نماز امیر المؤمنین (ع) و در شب
 بعد از آن جمعه بیست رکعت نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها
 و با این حساب صدوسی رکعت از هزار کم می آید و بنحوی کامل کند.
 دیگر از نمازهای مستحب نماز شب عید فطر و روز غدیر
 و شب نیمه شعبان و شب مبعث و روز مبعث و نماز امیر المؤمنین علی
 علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و نماز جعفر طیار است .

باب پنجم - سهو و شك

في السهو. من ترك شيئاً من واجبات الصلوة عمداً بطلت صلاته وان كان جاهلاً عدى الجهر والاختفات فقد عذر لوجهلها وكذا لو فعل ما يجب ترکه عمداً اما الناسي فان ترك ركناً اتى به إن كان في محله والاّ اعاد ولو زاد ركوعاً عمداً أو سهواً اعاد ولو نقص من الصلوة ركعةً أو ركعتين سهواً ولم يذكر حتى تكلم أو استدبر القبلة اعاد ولو صلى في مكان مغضوب أو ثوب مغضوب أو نجس أو سجد عليه

کسی که یکی از واجبات نماز را عمداً ترک کند نمازش باطل است اگر چه واجب بودن آنرا نداند مگر در جهر و اختفات که جاهل معذور است . همچنین هر گاه یکی از مبطلات نماز را عمداً بجا آورد نمازش صحیح نیست گر چه نداند .

اما آنکه فراموش کند و رکعتی را ترک کند تا محل باقی است آن رکن را بیاورد و اگر محل گذشته نماز از سر گیرد و اگر رکوع زیاده کند عمداً یا سهواً نماز باطل است . اگر يك رکعت یا دو رکعت از نماز کم کند و سهواً در جائی که نباید سلام دهد و بیادش نیاید تا سخن بسیار گوید و پشت بقبله کند نماز از سر گیرد و اگر بعد از سلام کلام اندک گوید و از صورت نماز گذار بیرون نرود یا اندکی از قبله منحرف شود رکعت ناقص را بخواند و پس از خواندن رکعت ناقص سجده سهو بجا آورد .

مع العلم اعاد ولو صلى بغير طهارة اعاد مطلقا أو قبل الوقت أو مستدبر القبلة اعاد ، وان كان غير ركن فثلثة اقسام الأول ما لا يحكم له وهو من نسي القراءة حتى ركع أو الجهر أو الاخفات أو تسبيح الركوع أو طمأنينته حتى ينتصب أو رفع الرأس منه أو طمأنينته أو تسبيح السجود أو طمأنينته أو إحدى الأعضاء السبعة أو رفع الرأس منه أو طمأنينة في الرفع منهما أو طمأنينة الجلوس في التشهد .

الثاني ما يوجب التلافي فمن ذكر انه لم يقرأ الحمد

اگر در مکان غصبی یا جامه غصبی یا نجس نماز بخواند یا سجده بر نجس کند دانسته نماز از سر گیرد و ندانسته نماز صحیح است و اگر بی طهارت نماز کند آنرا مطلقا از سر گیرد .
اگر غیر رکن را ترک کند سهوا سه صورت دارد اول آنکه نماز صحیح است و تدارک ندارد چنانکه قرائت را فراموش کند تا رکوع رود یا تسبیح رکوع و سجود و طمأنینه را تا بر خیزد یا فراموش کند از رکوع بر خیزد یا در قیام بعد از رکوع طمأنینه بجا آورد یا تسبیح سجده و طمأنینه آن را فراموش کند یا یکی از اعضای هفت گانه را بر زمین نگذارد یا میان دو سجده آرام نشیند یا طمأنینه هنگام تشهد را بجا نیاورد بهیچ یک اعتنا نکند و نمازش صحیح است .

دوم آنکه تدارک و تلافی دارد : کسی که حمد را فراموش

وهر فی السّورة قرء الحمد واعد السّورة ومن ذکر ترك الرّكوع قبل السّجود ركع ومن ذکر بعد القيام ترك سجدة قعد وسجد ويسجد سجدتی السّهو وکذا لو ترك التّشهد ، ولو ذکر بعد التّسليم ترك التّشهد أو الصلوة علی النّبی ﷺ قضاء .

الثالث الشک ان کان فی عدد الثنائیه أو الثلاثیه أوالأولتین من الرّکعات باعیة اعد ، وکذا لو لم یعلم کم صلی وان کان فی فعل قد انتقل عنه لم یلتفت والاّ اتی به فاذا

کند ودر سوره بخاطرش آید تدارک باید کرد یعنی حمد و سوره را پس از آن اعاده کند و این حکم در هر رکعتی که فراموش شود و هنوز داخل رکن دیگر نشده بیادش آید جاری است کسی که در حال ایستادن بیاد آورد سجده را ترک کرده است بنشیند و سجده کند و باز بقیام برخیزد و دو سجده سهو بجا آورد و همچنین اگر بعد از سلام بخاطر آورد تشهد یا صلوات را ترک کرده است آنرا تدارک کند و سجده سهو بجا آورد .

سوم - شک . اگر در شماره رکعات نماز دور کعتی و سه رکعتی شک کند باطل است و در دور کعت اول نماز چهار رکعتی نیز . و اگر نداند چند رکعت خوانده نیز باطل است و اگر شک کند در عملی که از آن نگذشته بجا آورد و اگر گذشته اعتنا نکند و آن را انجام داده انگارد مثلا نشسته است و آماده سجود ، شک کند رکوع را بجا آورده یا نیاورده اعتنا نکند و به سجده

ذکر آنکه کان قد فعله استانف إن کان رکناً والا فلا فلو شك
 فیما زاد علی الاولتین فی الرباعیة ولاظن بنی علی
 الزائد واحتاط فمن شك بین الاثنین والثلاث أوبین الثلاث
 والاربع بنی علی الاکثر فاذا سلم صلی رکعة من قیام أو
 رکعتین من جلوس ومن شك بین الاثنین والاربع بنی علی
 الاربع وصلی رکعتین من قیام ومن شك بین الاثنین والثلاث
 والاربع بنی علی الاربع فاذا سلم صلی رکعتین من قیام
 ورکعتین من جلوس .

پردازد و اگر پس از آن معلوم شد که رکوع نکرده بود نمازش را
 از سر گیرد و همچنین هر جا بداندر کنی را ترک کرده است .
 اگر شك کند در نماز چه ار رکعتی در دور رکعت اخیر آن
 و گمان وی بهیچ طرف بیشتر نباشد بنا را بر بیشتر گذارد و ناقص
 را بنماز احتیاط جبران کند مثلاً کسی که میان دو وسه شك کند
 بنا بر سه گذارد و کسی که میان سه و چهار شك کند چنان انکار
 که چهار رکعت خوانده و پس از سلام یک رکعت احتیاط ایستاده
 یا دور رکعت نشسته بجا آورد و اگر شك کند که رکعت دوم او
 است و باید پس از تشهد برخیزد یا رکعت چهارم است و همانجا
 که نشسته سلام دهد بنا بر آن گذارد که چهار رکعت خوانده است
 و سلام دهد آنگاه برخیزد و دور رکعت نماز ایستاده کند و اگر شك
 کند رکعت دوم است یا سیم یا چهارم بنا بر چهار گذارد و پس
 از سلام دور رکعت ایستاده بخواند و دور رکعت نشسته .

مسائل: الاولى لاسهو على من كثر سهوه وتواتر ولا على الامام أو الماموم إذا حفظ عليه الاخر ولا سهو في سهو الثانية من سهى في النافلة بنى على الاقل وأن بنى على الاكثر جاز .

الثالثة من تكلم ساهياً أوقام في حال القعود او قعد في حال القيام أو سلم قبل الأكمال وجب عليه سجدة السهو وكذا يجبان على من شك بين الاربع والخمس فانه يبني على الأربع ويسجدهما .

مسائلی چند در سهو وشك -

اول- کسی که شك بسمار کند اعتنا بشك او نیست و در نماز جماعت اگر امام یا ماموم شك کنند و دیگری بخاطر داشته باشد رجوع بآن کنند که بخاطر دارد . و اگر در نماز احتیاط شك کنند اعتنا بآن نیست یعنی بنا بر صحت گزارد یا بر اکثر .

دوم- کسی که در نماز نافله شك کند مختار است بنا بر کمتر گذارد یا بیشتر و افضل آن است که بنا بر اقل گذارد ،

سیم - کسی که سهو او در نماز سخن گوید غیر قرآن و دعای بی جا بایستد یا بنشیند یا پیش از تمام شدن نماز بی جا سلام دهد باید دو سجده سهو بجا آورد همچنین کسی که در حال تشهد آخر شك کند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت باید بنا بر چهار گذارد و سجده سهو کند .

الرابعة سجدة السهو بعد الصلوة و يقول فيهما
 بسم الله وبالله اللهم صل على محمد و آل محمد أو السلام عليك ايها
 النبي ورحمة الله وبركاته ثم يتشهد خفيفاً ويسلم .
 الخامسة المكلف إذا اخل بالصلوة عمدا وسهوا
 أوفاته بنوم أو سكر و كان مسلماً قضي وإن كان مغمى عليه
 جميع الوقت أو كان كافراً فلاقضاء والمتردد يقضى زمان رده

چهارم - سجده سهو در مذهب اهل البيت عليهم السلام
 پس از سلام نماز است و در ذکر آن باید گفت بسم وبالله اللهم
 صل على محمد و آل محمد يا السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
 وبركاته آنگاه تشهدي گوید مختصر بی مستحبات و سلام دهد .
 پنجم - هر مکلف که نماز بجا آورد در وقت، و پس از آن
 بداند نمازش باطل بوده است یا نماز بفراموشی از اوفوت شد قضای
 نماز بر او واجب است و اگر نعوذ بالله العظيم من غضبه عمدا نمازی
 را ترك کند اگر چه گناهش بسیار سنگین است و باسانی قابل
 رحمت نیست باز مایوس نشود و توبه کند و قضا بجا آورد و از
 اولیای خدا بخواهد برای او طلب مغفرت کنند شاید خداوند
 از تقصیر او بگذرد .

و اگر درهمه وقت بی هوش بود غیر عمد چون بهوش آمد
 وقت نماز گذشته قضای نماز بر او واجب نیست و همچنین کافری

ولولم يجد ما يتطهر به من الماء والتراب سقطت اداء وقضاء السادسة إذا دخل وقت الفريضة وعليه فائتة تخير^۱ بينهما وأن تضيقت الحاضرة تعينت .

السابعة الفوائت تترتب كالحواضر .

الثامنة من فاتته فريضة مجهولة ولم يعلم ما هي صلتي ثلثاً واربعاً واثنين .

که مسلمان شود نماز فوت شده از وی قضا ندارد مگر مرتد که نماز خویش را قضا کند ، و اگر کسی وسیله طهارت ندارد نه وضو و نه تیمم ، قضا از او ساقط است .

ششم - کسی که نماز قضا بر عهده دارد و وقت نماز ادا تنگ نیست مخیر است بهر یک خواهد شروع کند و اگر وقت حاضر تنگ است یعنی وقت نماز ادا . باید اول نماز ادا را بخواند و قضا را پس از آن .

هفتم - نماز قضا را باید بهمان ترتیب که قضا شده بجا آورد آنکه پیشتر قضا شده است پیش از آنکه دیرتر قضا شده .

هشتم - اگر کسی یک نماز نخوانده و نمیداند چه نماز است . یک نماز سه رکعتی و یک دور رکعتی و یک چهار رکعتی بخواند

التاسعة الحاضر يقضى ما فاته في السفر قصرا و
المسافر يقضى ما فاته في الحضر تماماً .

العاشرة يستحب قضاء النوافل المرتبة ولو فاتته
بمرض استحب ان يتصدق عن كل ركعتين بمد و أن لم
يتمكن فعن كل يوم بمد .

الباب السادس

في صلوة الجماعة وهي واجبة في الجمعة و العيدين
بالشرائط و مستحبة في الفرائض الباقية و العيدين مع
اختلال الشرائط و في الاستسقاء و تنعقد باثنين فصاعدا

نهم - نمازی که در سفر قضا شده در حضر شکسته بخواند
و نمازی که در حضر قضا شده در سفر تمام بخواند .
دهم - نافله یومیه را چون ترك کنند مستحب است قضا
کردن و اگر بمرض فوت شود از هر دو رکعت يك مد طعام صدقه
بدهد یا از هر روز .

باب ششم - نماز جماعت

واجب است نماز جمعه و عید فطر و قربان را بجماعت گذارند
هر گاه شرائط آن فراهم باشد و در نمازهای واجب دیگر مستحب
است و همچنین در نماز عید چون شرائط و جوب جمع نباشد
در نمازهای مستحب جماعت مشروع نیست مگر در نماز استسقاء .

فلا تصح مع حائل بين الامام والمأموم يمنع المشاهدة الا في المرئاة ولا مع علو الامام في المكان بما يعتد به ويجوز العكس ولا يتباعد المأموم بالخارج عن العادة من دون صفوف ولو ادرك الامام راعياً ادرك الر كعة والا فلا

نماز جماعت بدون نفر یا بیشتر منعقد میشود. اگر حائلی میان امام و مأموم باشد که مانع مشاهده گردد جماعت صحیح نیست مگر زنان که جائز است پشت پرده جماعت گذارند و میان امام و مأموم شیشه یا پنجره باشد که دیده شود یا کوتاه باشد که در حال ایستادن به بینند و نشسته نه بینند باکی نیست و بهتر اجتناب است. باید جای امام بلندتر از مأموم نباشد و اگر جای مأموم بلندتر باشد باک نیست. اندازه بلندی رامعین نکرده اند و بعضی گویند اگر جای امام چندان بلند باشد که بیک گام توان بر آن برآمد باکی نیست و بیش از آن جائز نیست.

دوری مفرط مأموم از امام جائز نیست مگر با فاصله مأمومین و غالباً حد دوری را نیز معین نکردند و بعضی علمای ما تا سیصد ذراع جائز شمردند و احتیاط است که از اندازه که بتواند اسبی بخوابد بیشتر نباشد و مستحب است از یک گام بیشتر دور نشوند و بعضی آنرا واجب دانستند.

اگر مأموم امام را در حال رکوع یافت و تکبیر گفت و بر رکوع

ولا یقرء الماموم مع المرضی^۱ ولا یتقدّمه فی الافعال ولا بد من نیّة الایتمام و یجوز مع اختلافهما فی الفرض و إذا کان الماموم واحدا استحب^۲ أن یقف عن یمینه وان کانوا جماعة فخلفه الا العاری فانّه یجلس وسطهم و کذا المرئۃ ولو صلیین مع الرّجال تاخرن عنهم و یمین فی الامام التکلیف والعدالة و طهارة المولد و لایؤم القاعد القائم ولا الامی

اورسید جماعت صحیح است و اگر نرسید آن رکعت از او فوت شده است .

ماموم چون اقتدا بامام عادل کند قرائت نخواند و اگر بتقیه بغیر عادل اقتدا کند حمد و سوره آهسته بخواند . و در افعال از امام پیش نیفتد .

در نماز جماعت نیت اقتداء باید کرد و جائز است هر نماز واجب را به نماز دیگر اقتدا کردن اگر صورت آنها مانند هم باشد پس اقتدای نماز یومیّه به نماز آیات جائز نیست و بالعکس اما نماز صبح به نماز طواف جائز است . اگر ماموم یک نفر باشد مستحب است در جانب راست امام بایستد و اگر بیشتر باشند پشت او و اگر گروهی برهنه بیکی مانند خود اقتدا کنند . همه جماعت زن باشند امام آنها مستحب است میان صف باشد و اگر ماموم زن و مرد هر دو باشد زنان عقب مردان باشند .

امام باید مکلف و عادل و حلال زاده باشد . امام نشسته برای مامومی که ایستاده نماز بگذارد جائز نیست و آنکه قرائتش صحیح نیست هم

القاریء ولا المؤلف اللسان بصحیحہ ولا المرئۃ رجلا ولا خنثی
والہاشمی وصاحب المسجد والمنزل اولی و یقدم الاقرء فالأ
فقہ فالأقدم ہجرۃ فالأسن فالأصبح وجہاً و یکرہ أن یاتم
الحاضر بالمسافر والمتطہر بالمتمیم والسلم بالاجذم والابرص
والمحدود بعد توبتہ والأغلف و یکرہ امامۃ من یکرہہ
المأمومون والأعرابی بالمہاجرین.

نباید امام کسی باشد کہ قرائتش صحیح است ہر چند زبان او از ادای
بعضی حروف عاجز باشد برای آفتی و نماز خود او صحیح باشد بازامامت
او جائز نیست . امامت زن برای مردان نیز صحیح نیست سیدہاشمی
وصاحب مسجد با امامت اولی هستند از غیر امام راتب وغیرہاشمی
آنکہ قرآن بیشتر داند بردیگران مقدم است و پس از وی
کسی کہ مسائل فقہ بیشتر بداند و از آن گذشتہ کسی کہ زودتر
ہجرت کردہ و در صد آموختن علم دین واحکام شرع بودہ است
وبعد از آن کہ سنش در اسلام بیشتر است و پس از ہمہ آنکہ جمال
صورت بہتر دارد . مکروہ است مقیم اقتدا بمسافر کند و آنکہ وضو
وغسل کردہ بہ متمیم وانسان سالم بہ بیمار جذامی و پیس و ہمہ چنین
مکروہ است امامت کسی کہ اورا حد زدہ اند و آنکہ ختنہ نشدہ
باشد وامامی کہ مامومین وی را ناخوش دارند و امامت بیابان
نشین برای شہری .

مسائل الاولى لواحد الامام استناب ولومات أو

اغمی علیه قدّموا اماماً .

الثانية لوخاف الدّاخل فوات الرّكعة ركع ومشى

ولحق به .

الثالثة إذا احرم الامام وهو في نافلة قطعها

ولو كان في فريضة اتمها نافلة ولو كان امام الاصل قطعها

وتابعه .

الرابعة لو فاته بعض الصلوة دخل مع الامام وجعل

مسائلی چند در جماعت : ۱- اگر برای امام جماعت اتفاق

افتد که نتواند نماز را تمام کند کسی را بجای خویش گمارد و خود

برود و اگر او نتواند و معین نکند دیگر مامومان کسی را از صف

اول بامامت اختیار کنند .

۲- اگر کسی داخل جماعت شود و بترسد تا خویش را بصف

برساند امام از رکوع برخیزد و فاصله او بیش از اندازه نباشد هر

جاهست اقتدا کند و بر کوع رود و پس از آن بصف ملحق شود .

۳- اگر امام داخل مسجد شود و کسی نافله میخواند

می تواند آن را بشکند و بجماعت برسد و اگر نماز واجب میخواند

آن را بنافله عدول کند و در دور رکعت سلام رهد و نماز بجماعت کند

۴- اگر يك یا چند رکعت از اول نماز را در نیابد هر جا

رسید اقتداء کند و چون امام سلام دهد خود برخیزد و رکعت های

مايدر که اول صلوته فاذا سلم الامام قام واتم الصلوة .
 الخامسة يستحب عمارة المساجد مكشوفة والميضاة
 على أبوابها والمنارة مع حائطها والاسراج فيها واعادة
 المستهدم ويجوز استعمال آله في غيره منها ويحرم زخرفتها
 ونقشها بالصور واخذها وبعضها في ملك أو طريق وادخال

ديگرا بجا آورد .

۵- در احکام مساجد . مسجد ساختن مستحب است در
 جائیکه بحد کفایت مسجد موجود باشد و گرنه واجب کفائی است
 و مستحب است بی سقف باشد مگر در وقت حاجت و مسجد پیغمبر
 صلی الله علیه و آله را از صدر اسلام مسقف ساختند و در عصر خود
 آن حضرت سایبان داشت و مستحب است جای وضو و طهارت بردر
 مسجد باشد و داخل آن اگر موجب نجاست باشد جائز نیست و مناره
 را باد یوار سازند نه در وسط مسجد و چراغ روشن کردن در
 مسجد مستحب است و آنچه روی بویرانی دارد هم مستحب است
 از نو بسازند و آلات مسجد را در مسجد دیگر توان بکار برد و حرام
 است مسجد را بطلازینت کردن چنان که قدیم ایوان خانه هارا
 زرین میساختند و همچنین صورت حیوانات یا انسان حتی انبیاء
 اولیا در مسجد کشیدن و نقش های دیگر اگر سبب تشویش خاطر
 نماز گزاران باشد مکروه است .

النجاسة اليها واخراج الحصى منها ويعاد لو اخرج ويكره
 تعليتها والشرف والمجايب في حايطها وجعلها طريقاً والبيع
 فيها والشراء والتعريف واقامة الحدود وانشاد الشعر
 وعمل الصنایع والنوم والبصاق وتمكين المجانين وانهاد
 الاحكام ويستحب تقديم الرجل اليمنى دخولا واليسرى

جائز نيست چیزی از مسجد را در خانه يادر شارع وکوچه
 اندازند حتی مساجد عراق وساير زمين های مفتوح عنوة زیرا که
 حق متصرف ومالك اعيانی را نمیتواند بقهر از او باز گرفت خصوصاً
 اگر وقف کرده باشد وحرام است نجاست را داخل مسجد بردن
 وسنك ریزه از آن بیرون آوردن واگر بیرون برند باید زود
 بر گردانند . مکروه است دیوار مسجد را بسیار بلند کردن وبر
 دیوار آن کنگره ساختن ودر قبله آن مقصوره بنا کردن که امام
 در آن جای میگیرد ومامومین او را نمی بینند . ودر عصر خلفا
 برای حفظ از دشمن میساختند .

ونیز مکروه است مسجد را راه آمد وشد کنند وخرید و فروش و
 تعریف گم شده و حد جاری ساختن وشعر خواندن وپیشه وری و خواب
 وآب دهان انداختن مکروه است همچنین دیوانگان را در مسجد
 راه دادن وحکم کردن در مرافعات مردم کراهت دارد .

مستحب است چون بمسجد در آيند پای راست را مقدم دارند

خروجاً والدعاء فيهما وكنسها .

الباب السابع

في صلوة الخوف وهي مقصورة سفراً وحضراً جماعة وفرادى وشروطها ثلاثة: ان يكون في المسلمين كثرة يمكنهم الافتراق إلى قسمين يقاوم كل منهم العدو و أن يكون في العدو كثرة يحصل معها الخوف وان يكون العدو بخلاف جهة القبلة و كيفيةها ان يصلّى الأمام بالاولى ركعة

و چون بیرون آیند پای چپ را و در هر دو حال دعا بخوانند. جاروب کردن مسجد و پاکیزه نگاهداشتن که موجب رغبت مردم بعبادت شود مستحب است .

باب هفتم - در نماز خوف

هنگام ترس از دشمن نماز شکسته باید خواند در سفر یا حضر جماعت یا فرادی بسته شرط : یکی آنکه شماره لشکر اسلام بسیار باشد باندازه که بتوانند دو قسمت شوند و هر قسمت برای دفع دشمن کافی باشند . اما اگر بهمه افراد لشکر نیاز باشد در برابر دشمن این حکم نیست . شرط دویم آنکه لشکر دشمن قوی باشند و بسیار بحدی که باندازه وقت نماز نتوان جبهه آنها را بی مدافع گذاشت سیم آن که دشمن از جانب قبله نباشد چون در این صورت میتوان در حال نماز آماده دفاع بود .

کیفیت نماز خوف این است که لشکر دو دسته شوند . امام

ويقف في الثانية حتى يتموا أو يسلموا فيجيبه الباكون فيصلي بهم الثانية ويقف في التشهد حتى يلحقوه فيسلم بهم وان كانت ثلاثية صلى بالاولى ركعة وبالثانية ركعتين أو بالعكس ويجب اخذ السلاح ما لم يمنع شيئاً من الواجبات فيؤخذ مع الضرورة وصلوة شدة الخوف بحسب الامكان واقفاً أو ماشياً أو راكباً ويسجد على آثر بوس سرجه والّا أوماً ويستقبل القبلة بما يمكن ولو لم يتمكن من الایماء صلى

بایکدسته آنها نماز شروع کند و یگر کعت بخواند آنگاه مامومان خود یک رکعت بخوانند و سلام دهند و بجنبه روند و دسته دوم بنماز آیند امام جماعت همچنان نشسته باشد تا دسته دویم بیایند و امام رکعت دوم خود را بار کعت اول این دسته بخواند و در تشهد بنشیند تا آنهار کعت دیگر را بجا آورند و تشهد و سلام بایکدیگر دهند و اگر نماز مغرب باشد امام دور کعت را بایکدسته بخواند و یگر کعت با دسته دیگر در تقدیم و تاخیر مختار است . و بهر حال باید در حال نماز با سلاح باشند و این نماز ذات الرقاع است .

اگر ترس از دشمن بدان حد نیست و می توان با اندازه وقت نماز جنبه را بی مدافع گذاشت جائز است همه باهم نماز گذارند و اگر بیم از دشمن بیش از آن است و باید همه افراد بکوشند در برابر دشمن و بتوان دو قسمت شوند باید هر طور میتوانند نماز بخوانند هر چند روی بقبله نباشند مگر وقت تکبیر: و رکوع و سجود بایما و

بالتسبیح عوض کل رکعة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر والموت حل والغريق يصلح ان ايماء ولا يقصر ان الامع السفر أو الخوف.

الباب الثامن

في صلوة المسافر يسقط في السفر من كل رباعية ركعتان بشروط خمسة: احدها قصد المسافة وهي ثمانية فراسخ أو أربعة مع قصد العود في يومه .

اشاره كنند واگر بهیچوجه میسر نباشد بجای هر رکعت یکبار تسبیحات اربع بگویند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر. واگر در آب غرق میشود یا در گل فرورفته همچینین بایمانماز گذارد تا خداوند او را نجات دهد انشاء الله و نماز برای آنها شکسته نیست مگر در سفر باشند چون مراد از نماز خوف، که شکسته میشود خوف از دشمن است .

باب هشتم - نماز مسافر

چنان که در باب اول گفتیم در سفر از هر نماز چهار رکعتی دور رکعت ساقط میشود و در آن پنج شرط است :

اول - آن که قصد هشت فرسخ کند یا چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن در یک روز یا در شب همان روز و بعضی گویند تا ده روز هر وقت برگردد باز نماز شکسته است چون اهل مکه اگر روز عرفه بعرفات روند بمقتضای روایت باید شکسته بخوانند .

الثانی أن لا ینقطع سفره ببلد له فیہ ملک قد استوطنه ستة اشهر فصاعدا أو عزم علی اقامة عشرة ایام ولو قصد المسافة وله علی راسها منزل قصر فی طریقہ خاصّة .

الثالث إباحة السفر فلو كان عاصياً بسفره لم یقصر
الرابع أن لا یكون سفره أكثر من حضره كالملاح و

شرط دوم - آنکه در راه بملک خود که شش ماه در آن مانده باشد عبور نکند و اگر کسی از منزلش تا آن ملک هشت فرسخ باشد در راه شکسته و در آن ملک تمام بخواند و اگر کمتر است در هر دو تمام کند و اینگونه ملک را بعضی وطن شرعی پندارند بعض اهل حدیث گویند در ملک خود نماز تمام کند اگر چه شش ماه مانده باشد و بعضی گویند شش ماه ماندن باید به نیت اقامت دائم باشد و بعد از آن هم بنا بر ماندن در آن ملک داشته باشد و قول اول مشهورتر است که علامه اختیار کرده .

شرط سیم - آنکه سفرش حرام و برای کار حرام نباشد مانند شکار لهو و چنان که عادت جباران است چون تفریح بکشتن حیوان بی ازار بدون غرض کسب موجب قساوت قلب و حرام است اما سفر تفریحی برای غیر شکار حرام نیست .

شرط چهارم - آن که سفرش بیش از اقامت نباشد مانند کشتی‌بان

المکاري والرّاعى والبدوى والذّي يدور في تجارته والضابط
من لا يقيم في بلده عشرة ايام ولو اقام احد هؤلاء في بلده أو
بلد غيره عشرة ايام قصر إذا خرج .

وچارو ادار وچوپان و صحرانشین و تاجر دوره گرد و قاعده کلی
آن که در شهر خودده روز نماند و اگر یکی از اینان در شهر خود
یا شهر بیگانه ده روز بماند چون سفر کند باید نماز شکسته بخواند
و این ضابطه در روایات آمده است پس دهقانی که تا بستان میوه بشهر
میاورد دفعه اول نمازش شکسته است و چون به ده برگشت و ده روز
نمانده دفعه دوم بشهر آید نمازش تمام است و بهتر آن است که
احتیاط کند و در سفر سیم تمام بخواند که کثرت به سه محقق شود
و کسی که میان منزل و محل کسب و کارش هشت فرسخ است
یا برای تفریح و غیر آن پیوسته میرود و میاید در سفر اول
نماز شکسته بخواند و در دفعه های بعد از آن تمام و بالجمله کسی
باید در سفر شکسته کند که سفر برای او حالت عرضی باشد برخلاف
عادت همیشگی او و آنکه سه بار و بیشتر در پی هم سفر میکنند در
حقیقت از منزل بیرون نرفته است و واقعه تازه درزندگیش رخ
نداده بلکه منزل او همراه اوست و امام علیه السلام فرمود
بیته معه خانه او با اوست.

بعضی گویند کسی که مکرر سفر کند و لو هر روز اما نام مکاری

الخامس أن يتواری عنه جدران بلده أو یخفی اذان
مصره فلا یترخص قبل ذلك ومع حصول الشرائط یتجب

و کشتیبان و امثال آن بروی گفته نشود مانند بزاز و خباز و نجار و
زرگر که دکانش در هشت فرسخی خانه است اگر چه در همه ایام سال
مسافر باشد نمازش شکسته است و این قول البته باطل است چنانکه
در جامع المقاصد فرموده مناط نزد فقها کثیر السفر است
نه عنوان و نام خاص و ما گوئیم عنوان های تازه بسیار است مانند خلبان و
فضا نورد و مهمبند اندار و مکانیک و نجار و آشپز و قهوه چی کشتی و هوا
پیما که در روایات نیست و نباید همیشه نماز شکسته بخوانند
و نیز دلیل قطعی آنکه مناط بسیار بودن سفر است نه عنوان خاص یا شغل
و حرفه مسافرت ، آنکه اگر مکاری ده روز یک جا بماند در سفر
بعد از آن شکسته می خواند با آنکه نام مکاری از او سلب
نشده است .

شرط پنجم - آنکه از حد ترخص خارج شود یعنی بجائی
رسد که بانگ اذان شهر را نشنود و دیوارهای شهر از دیده او پنهان
شود و اگر شهر بزرگی است اذان محل خود را نشنود و مقصود از
محل آنجا است که غالب اهالی آمد و شد بدان جا دارند و غالباً
یکدیگر را میشناسند و اگر از آن خارج شوند برای حوائج
اتفاقی و نادراست .

التقصير الا في حرم الله وحرم رسوله ﷺ ومسجد الكوفة
والحائز على ساكنه السلام فانه يتخير ولو اتم في غيرها
عمداً أعاد والجاهل لا يعيد والناسي يعيد في الوقت لا خارجه
ولو سافر بعد دخول الوقت قصر مع بقاء الوقت ولو دخل
من السفر بعد دخول الوقت اتم ولو نوى المسافر اقامة
عشرة ايام اتم ولو لم ينو قصر إلى ثلثين يوماً ثم يتم
بعد ذلك .

کتاب الزکوة

هر گاه شرائط شکستن نماز جمع شود تقصیر واجب است
مگر در مکه و مدینه و کوفه و حائر حسینی علیه السلام که مخیرند
و در غیر این چهار موضع اگر عمداً تمام بخواند اعاده کند و اگر
حکم را نداند اعاده واجب نیست و اگر فراموش کرده
در وقت نیز اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و بعضی
گویند در وقت نیز اعاده واجب نیست . و اگر وقت نماز داخل
شده سفر کند نماز شکسته کند و اگر از سفر بمنزل باز گردد و
هنوز وقت نماز باقی است و در سفر نخوانده در حضر تمام بخواند
و اگر مسافر نیت ماندن ده روز کند تمام بخواند و اگر نیت اقامه
نکند و تاسی روز در تردید بماند نماز درسی روز شکسته و پس از آن
تمام است .

وهی قسمان زکوة المال و زکوة الفطره وهنأ أبواب:

الباب الاول

فی شرائط الوجوب ووقته. انما تجب زکوة المال علی البالغ العاقل الحر المالك للمنتصاب المتمکن من التصرف ويستحب لمن اتجر فی مال الطفل من اولیائه إخراجها عنه و المال الغائب إذا لم يتمکن صاحبه منه.

زکوة دو قسم است : زکوة مال و زکوة فطره و در آن چند باب است .

باب اول - شرائط وجوب زکوة

واجب است زکوة مال بر هر کس بالغ و عاقل و آزاد و مالک نصاب باشد و بتواند در مال خویش تصرف کند . اما طفل نابالغ زکوة در مال او واجب نیست و ولی او که پدر یا جد پدری است اگر بمال طفل تجارت کند مستحب است زکوة تجارت و نیز مستحب است از غلات او زکوة بدهد چون غلات از عین سرمایه نیست بر خلاف چهار پایان طفل که عین سرمایه است و از آن نباید چیزی کاسته شود و از طلا و نقره نیز نباید زکوة داد چون از اصل سرمایه میکاهد مگر آنرا بتجارت گذارند بتفصیلی که خواهیم گفت انشا اله تعالی .

زکوة از مال مجنون در حکم مال طفل است

لا تجب فيه ولو مضت عليه احوال كذلك استحب اخراج الزكاة حولا عنه بعد عوده ولا زكاة في الدين و زكاة القرض على المقترض إن ترك بحاله حولا ومع هلال الثاني عشر تجب مع بقاء الشروط في كمال الحول ولا يجوز التاخير مع الممكنة فيضمن ولا تقديمها قبل وقت

مالی که در تصرف صاحب آن نیست چنان که غصب کرده اند یا بگرو گذاشته یا دوراست و دست رسی ندارد زکوة در آن واجب نیست گرچه سالها بگذرد و چون باز بدست آید زکوة يك سال مستحب است . کسی که مالش را قرض داده است تا از مقروض پس نگرفته زکوة بر قرض دهنده نیست اما قرض گیرنده با شرایط زکوة بدهد در غیر غلات شرط است که مال یکسال در تصرف صاحب آن باشد و در ماه دوازدهم زکوة واجب می شود اگر شرط آن تا آخر ماه دوازدهم باقی بماند . تاخیر انداختن زکوة از ماه دوازدهم جایز نیست مگر بعذری و آنکه بی عذر تاخیر اندازد ضامن است و اگر در بین ماه دوازدهم اصل مال تلف شود یا از نصاب کم شود می تواند زکوة را بر گرداند .

زکوة دادن پیش از وقت و جوب صحیح نیست و اگر داد دین است بر عهده گیرنده چون دهنده قصد مجانی نکرده است و می تواند آنرا پس بگیرد یا منتظر بماند تا هنگام جوب اگر گیرنده

الوجوب فان دفع كان قرضاً له استعادته أو احتسابه منها مع بقاءه على الأستحقاق وتحقق الوجوب في المال ولا يجوز نقلها عن بلدها مع وجود المستحق فيه ويضمن ولو عدم نقل ولا ضمان ولا بد من النية عند الاخراج .

أما الضمان فشرطه اثنان : الأسلام وامكان الاداء فالكافر يسقط عنه بعد اسلامه ومن لم يتمكن من إخراجها مع الوجوب إذا تلفت لم يضمنها .

تا آنوقت باستحقاق مانده باشد و شرط و جوب در مال زكوى ميتواند با او حساب کنند .

علامه فرموده است زكوة را از همان جا كه هست بشهر ديگر نقل نمیتوان كرد مگر مستحق يافت نشود و اگر نقل كرد ضامن است و اگر مستحق نبود و نقل كرد ضامن نیست . بنظر ميرسد كه نقل زكوة اگر موجب تاخير بسيار نباشد جائز است خصوصاً اگر حاجت شهر ديگر شديد تر باشد و مهمی در آنجا ايجاب نقل زكوة كند اما بهر حال ناقل ضامن است مگر آنكه مصرف آن در شهر زكوة ممكن نباشد چنان كه در مختلف فرموده است زكوة عبادت است و شرط آن قصد قربت و اگر بقصد قربت ندهد اعاده بايد كرد ، مسلمانی كه ادای زكوة نكند ضامن است اما كافر كه ادای زكوة نميكنند چون مسلمان شود از او ساقط ميگردد و اگر مسلمان نشود از او صحيح نیست .

الباب الثاني

فيماتجب فيه الزكوة وهي تسعة اصناف لاغير فهيها ثلاثة فصول :

الاول في النعم ، تجب الزكوة في النعم الثلاثة الابل - والبقر - والغنم ، بشروط اربعة : النصاب والسوم والحول وأن لا تكون عوامل فنصاب الابل اثنا عشر : ، خمس وفيها شاة . ثم عشر - وفيها شاتان ، ثم خمس عشرة - وفيها

باب دوم - مالي كه زكوة آن واجب است

زكوة درهمه اموال واجب نيست بلكه در حيوانات از شتر و گاو و گوسفند و در نباتات از كندم و جو و حرما و كشمش و در جمادات از عين طلا و نقره واجب است و در آن سه فصل است .

فصل اول حيوان - زكوة در حيوان واجب است بچند شرط اول نصاب دوم چرنده بودن سيم گذشتن يكسال . چهارم آنكه حيوان كاري نباشد مانند آب كشيدن و شخم زدن .

نصاب حدي است كه چون مال بدان حد نرسد زكوة نبايد داد و نصاب شتر دوازده است :

اول پنج در آن يك گوسفند بايد داد . دوم ده شتر دو گوسفند سيم پانزده سه گوسفند . چهارم بيست شتر چهار گوسفند پنجم بيست و پنج شتر و در آن پنج گوسفند . اين پنج نصاب پنج پنج افزوده مي شود .

ثلاث شياة. ثم عشرون وفيها أربع شياة ثم خمس وعشرون -
 وفيها خمس شياة - ثم ست وعشرون - وفيها بنت مخاص.
 ثم ست وثلاثون - وفيها بنت لبون . ثم ست وأربعون -
 وفيها حقه ثم إحدى وستون - وفيها جذعة . ثم ست وسبعون
 و فيها بنتا لبون . ثم إحدى وتسعون - وفيها حقتان .
 ثم مائة و واحدة و عشرون ففي كل خمسين حقة وفي كل

سه نصاب ديگر ده ده بالاميرود :

ششم بيست وشش شتر در آن يك شتر كره يكساله است كه
 بسال دويم درآمده باشد .

هفتم سي وشش شتر و در آن شتر جواني بايد داد كه بسال
 سيم درآمده باشد .

هشتم چهل وشش شتر و در آن شتري بايد داد كه بسال چهارم
 درآمده باشد (سه نصاب ديگر پانزده پانزده افزوده ميشود).
 نهم شصت ويك شتر و در آن شتري بايد داد بسال پنجم
 درآمده .

دهم هفتاد وشش در آن دو كره شتر بايد بسال سيم درآمده
 يازدهم نودويك و در آن دو شتري بايد داد بسال چهارم درآمده
 دوازدهم صد و بيست ويك مختار است سه شتر دهد بسال سيم
 درآمده براي هر چهل شتريكي يادو شتر بسال چهارم درآمده
 براي هر پنجاه يكي و هر چه شماره شتران بيش از اين شود در هر

أربعين بنت لبون بالغاً ما بلغ .
 واما البقر فلها نصابان أحدهما ثلاثون وفيه تبيع
 أو تبيعة . الثاني أربعون وفيه مسنة واما الغنم ففيها خمسة
 نصب : اربعون - وفيها شاة . ثم مائة وأحدى وعشرون

چهل یا پنجاه همین واجب است .

گاورا دو نصاب است سی و چهل . هر که سی گاو دارد يك
 گوساله يك سال تمام کرده باید بدهد و آنکه چهل گاو دارد گاو
 جوانی که دو سال تمام کرده باشد . کمتر از سی گاو زکوة ندارد
 و بیش از چهل هر چه باشد باید سی سی یا چهل چهل تقسیم شود .
 از پنجاه تا شصت در حکم چهل است و آن بیست گاو زاید بر چهل
 عفو است و شصت گاو دو بار سی بشمار میاید و هفتاد گاو يك سی و يك
 چهل ، هشتاد گاو دو چهل محسوب است و نود گاو سه سی ؛ و صد
 گاو دوسی و يك چهل و همچنین ده ده افزوده میشود حساب همین
 است و صد و بیست گاو را مختار است سه چهل حساب کند یا چهار
 سی . و کمتر از ده که بین این اعداد واقع میشود عفو است
 گوسفند را پنج نصاب است :

اول چهل گوسفند در آن يك گوسفند باید داد برهه میشی
 که هفت ماه تمام کرده باشد (شیشك) یا بزی یکسال تمام کرده
 که در اصطلاح او گج گویند .

وفيه شاتان . ثمّ مأتان و واحدة - ففيها ثلث شياة . ثمّ
 ثلثمائة و واحدة - ففيها أربع شياة . ثمّ أربعمائة . ففي كل
 مائة شاة بالغأما بلغ وما لا يتعلّق به الزّكوة وهو ما بين
 النّصابين يسمّى في الابل شنقا وفي البقر وقصاً وفي الغنم
 عفواً ، واما السّوم وهو شرط في الجميع طول الحول فلو
 اعتلفت في اثناء الحول من نفسها أو اعلفها مالکها استأنف
 الحول بعد العود إلى السّوم ، واما الحول فهو شرط في

دوم صدو بیست ویک در آن دو گوسفند باید داد .

سیم دویست ویک در آن سه گوسفند است .

چهارم سیصد ویک و در آن چهار گوسفند است .

پنجم چهار صد ویک در آن هم چهار است و هر چه بیشتر باشد

در هر صد گوسفند یکی واجب است .

بین دو نصاب در همه این حیوانات عفو است و بحساب آنها

زکوة نباید گرفت .

حیوانی که در همه سال یا بعضی آن علف دستی یا مملوک

میخورد زکوة ندارد بلکه زکوة در حیوانی است که در زمین

مباح از گیاه بیابان که مالک معین ندارد و بهای آنرا مطالبه

نمیکند بچرد . اگر در اثنای سال علف دستی یا مملوک بخورد

آغاز سال از آنکاه حساب میشود که حیوان شروع به چریدن کرد

بنابر این در حیوانات بلاد سرد سیر که چریدن در همه سال ممکن

نیست زکوة واجب نیست .

الجميع وهو اثنا عشر شهراً وبدخول الثاني عشر تجب الزكاة ولو ثلم النصاب قبل الحول سقط الوجوب ولو قصد الفرار ولو كان بعده لم يسقط .

مسائل الاولى الشاة الماخوذة في الزكاة اقلها الجذع من الضان والثني من المعز ويجزى الذكروالا-

شرط است يكسال برمالكيت حيوان بگذرد . اگر در بين سال چند حيوان بفروشد که از نصاب کمتر شود زکوة نيست هر چند بجای آن باز بخرد حتى اگر در ماه دوازدهم بفروشد و بعضی گفتند اگر در اين ماه بفروشد ساقط نميشود و اين قول غلط است چون ماه دوازدهم خارج از يكسال نيست بلکه اداى زکوة در اين ماه ترخيص اداى پيش از وقت است و سال نو پس از گذشتن ماه دوازدهم شروع ميشود بى شبهه و خلاف ، و از اول اسلام موعدى که برای گرفتن زکوة و اموال ديگر معين مى کردند در يك ماه ثابت ميماند ساليان دراز بر آن بود و اگر سال نواز اول ماه دوازدهم سال اول محسوب شود اول سال يكماه پيش ميافتد خداوند که فرمود ان عده الشهور عندالله اثنا عشر در همه جا است

چند مسئله در زکوة حيوان

اول- کوسفند که بعنوان زکوة ميدهند بايد اقلاميش هفت

نشی و بنت المخاض و البیتع هو الذي كمل حولاً و بنت
اللبون و المسننة ما كمل حولين و الحقنة ما كملت ثلاثاً و دخلت
في الرابعة و الجذعة ما دخلت في الخامسة .

الثانية لا تؤخذ المريضة و لا الهرمة و لا الوالدة و لا
ذات العوار و لا تعد الا كولة و لا فحل الضراب و لو كانت
ابله مراضاً اخذ منها .

الثالثة من وجب عليه بنت مخاض و عنده بنت لبون

ماه تمام کرده یا بزیک سال تمام کرده باشد و نر و ماده هر دو صحیح
است و بعضی علما گویند میش باید جذع باشد یعنی يك سال تمام
کرده و بز ثنی باشد یعنی دو سال تمام کرده دلیلی بر آن نیست
گاود زکوة نیز نر باشد یا ماده کافی است . اما در شتر
همه جا ماده باید داد .

دوم حیوان مریض و پیر و بچه دار و عیب ناک در نصاب حساب
میشود اما در زکوة صحیح نیست . گوسفند پرواری برای خوردن
مالک و نر برای جفت گیری در نصاب محسوب نیست مانند
حیوان بارکش و کار و اگر همه چهار پایان مالک مریض باشند میتوان
از همان زکوة گرفت .

سیم - بسیاری از فقها گویند در زکوة شتر هر گاه مالک آن
سن معین شده را در میان شتران خود نداشته باشد میتواند از سن

دفعها واخذشائین أو عشرین درهماً ولو كان بالعكس دفع بنت مخاض و معها شائین أو عشرین درهماً و كذا الحقّة والجذعة وابن اللبّون يساوی بنت المخاض .
الرابعة لا يجب اخراج العين بل يجوز دفع القيمة .

الفصل الثاني

في زكوة الذهب والفضة - تجب الزكوة فيهما

بالاتر بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم از عامل زکوة بگیرد یا از سن پائین تر بدهد باضافه دو گوسفند یا بیست درهم برای هر يك سال و این قیمت را از امیر المؤمنین علیه السلام در آن عهد نقل کرده اند و در نصاب ششم شتر می توان بجای کره شتر يك ساله ماده شتر دو ساله نر داد و این حکم نیز از آنحضرت منقول است و شاید در زمان ما نیز بتوان بدان عمل کرد .

چهارم - واجب نیست در زکوة از عین مال دادن بلکه از قیمت نیز میتوان داد و اختیار با مالک است و اگر همه مال زکوی را فروخت معامله او صحیح است چون تبدیل بقیمت با اختیار او است .

فصل دوم - در زکوة طلا و نقره

در آن چند شرط است : اول آنکه يك سال بر آن بگذرد

بشروط: الحول و قد مضى و النصاب و كونهما مضر و بين بسكة المعاملة ، و نصاب الذهب عشرون ديناراً ففيه نصف دينار ثم أربعة دنانير و فيها قيراطان و هكذا دائماً و لا يجب فيما نقص عن عشرين و لا عن أربعة شيء ، و نصاب الفضة مائتا درهم ففيها خمسة دراهم ثم أربعون ففيها درهم و لا شيء فيما نقص عن مائتين و لا عن أربعين و لا السبائك و لا الحلبي و إن قصد الفرار قبل الحول و بعده تجب .

چنانکه در چهار پایان گذشت . دویم آنکه بسکه معامله باشد سیم نصاب، و آن در طلا بیست دینار است یعنی بیست مثقال شرعی هیچده نخود و هر چه از بیست مثقال بیشتر باشد از هر چهار دینار باید زکوة داد و در کمتر از چهار زکوة نیست و نصاب نقره دو بیست درهم است و هر چه از دو بیست بیشتر باشد در هر چهل درهم زکوة است و در کمتر از آن زکوة نیست اما مقدار درهم ۱۲۶ دوازده نخود و شش عشر نخود است و بحساب متداول زمان ما نزدیک دو گرم و نیم نقره خالص است . و دینار ۵۳ گرم طلای خالص . و از هر یک از طلا و نقره چهل یک باید داد . در شمش و آلات دیگر غیر مسکوک زکوة نیست . و اگر بقصد فرار از زکوة در میان سال پول را تبدیل کند نیز زکوة از او ساقط میشود .

الفصل الثالث

في زكوة الغلات - تجب الزكوة في أربعة اجناس منها وهي الحنطة والشعير والتمر والزبيب ، ولا تجب فيما عداها وانما تجب فيها بشرطين: النصاب وهو في كل واحد منها خمسة اوسق كل وسق ستون صاعاً ، كل صاع أربعة امداد ، كل مدر طلان و ربع بالعراقي فيجب العشر إن سقى سبجاً أو بعلاً أو عذياً : و أن سقى بالقرب والد و الى والنواضح ففيه نصف العشر ثم كل ما زاد بالحساب وإن

فصل سيم - زكوة غلات

در چهار جنس غله زكوة است : گندم . جو . خرما . كشمش و در نباتات ديگر زكوة نيست
 شرط زكوة در غلات دو چيز است يكي نصاب است و دوم آن كه در ملك زكوة دهند موجود شده باشد نه آنكه بمامله بوي منتقل شده .

نصاب در غلات سيمصد صاع است و بحسب من تبريزي كه در بيشتر بلاد مامعروف است دو يست و هشتماد و هشت من است منهاي ۴۵ مثقال صيرفي و هر من ششصد و چهل مثقال است (سه كيلو) . مقدار زكوة در غلات ده يك است و اگر بوسائل و اسباب آبرا بزراعت رسانند مانند چرخ و دلو و تلمبه و ماشين بايد بيست يك بدهد .

قل بعد اخراج المؤمن کلتها من بذر وغيره ولوسقی بهما
اعتبر بالاغلب ولو تساویا قسط .

الثانی أن ینمرفی ملکه فلوانتقل الیه بالبیع أو الهبة
أو غیرهما لم تجب الزکوة إن کان نقلها بعد بدد والصالح

نصاب غلات یکی است و هرچه از نصاب اول بیشتر باشد بحساب آن
زکوة باید داد اگرچه بسیار کم باشد .

زکوة بعد از مخارج است هرچه برای تحصیل غله مصرف
کرده از آغاز کشت تا درویدن و پاک کردن پیش از تعلق زکوة
باشد یا پس از آن همه را از محصول مستثنی کرده اگر باقی بحد
نصاب رسد زکوة بدهد و فرقی میان مخارج پیش از دانه بستن
و بعد از آن نیست چون همه مخارج کشت است .

اگر کشت را گاه بآب جاری آبیاری کرده و گاه بآب
دستی اغلب را اعتبار کنند و با تساوی از پانزده یک

کسی که میوه یا کشت و زرع را سر پا بخرد یا مالک
شود هنوز ندرویده و نچیده اما دانه بسته . زکوة بر او نیست
بلکه بر عهده فروشنده یا مالک اول است اما اگر پیش از
دانه بستن بخرد بر فرض صحیح بودن معامله زکوة بر خریدار
است ، گندم و جو را عاده پیش از خشک شدن مصرف نمیکنند و اگر
تصور شود وقتی دانه تر آنرا مصرف کنند زکوة دارد اما وقت سنجیدن
نصاب و بیرون کردن زکوة هنگامی است که گندم و جو را از گاه

وإن كان قبله وجبت ويتعلق الزكاة بالغلات إذا اشتدت وفي الثمار إذا بدأ صلاحها وقت الإخراج عند التصفية ووجد الثمرة فإذا اجتمعت اجناس مختلفة ينقص كل جنس عن النصاب لم يضم بعضه إلى بعض .

الفصل الرابع

فيما يستحب فيه الزكاة يستحب الزكاة في مال التجارة بشرط: الحول وأن يطلب برأس المال أو بزيادة في الحول كله

پاك كنند . واگر انگور را تازه می چینند نه برای خشک کردن بلکه برای تازه خوردن یا مصرف غوره آن، اگر کشمش آن بالفرض بحد نصاب میرسد زکوة بر آن واجب است مثلاً اگر دره خروار انگور کمتر از دو خروار و هشتاد من کشمش میدهد زکوة بر آن نیست و خرما اگر غوره و تازه چیده شود زکوة دارد اما اعتبار نصاب و وقت دادن زکوة بتمر است یعنی خرماي خشک اگر چند جنس غله دارد باید هر يك بنصاب برسد و هیچيك بدیگری ضمیمه نمیشود .

فصل چهارم - زکوة مستحب

درسه چیز زکوة مستحب است . اول . در مال التجارة بچند شرط یکی آنکه قیمت آن کمتر از نصاب طلا و نقره نباشد . دوم آن

وبلوغ قيمة النصاب ويقوم بالنقدين ويستحب في الخيل بشرط: الحول والسوم والانوثة فيخرج من العتيق ديناران وعن البرزون دينار واحد ويستحب فيما يخرج من الارض عدى الاجناس من الحبوب بشرط حصول شرائط الوجوب في الغلات ويخرج كما يخرج منها .

که کالای تجارتی رایک سال نکهدارد و نفروشد . سیم آنکه در میان سال مشتری با اندازه قیمت خرید یا بیشتر داشته باشد . این زکوة در حقیقت جرم نگاهداشتن مالی است که مردم بآن نیاز دارند و مالک این بهره را از مردم دریغ داشته .

کسی که مال را میخرد و میفروشد و لو چند برابر کسی که آنرا نگاه داشته سود برد زکوة بر او نیست چون فائده بمردم رسانیده است . و آنکه برای ارزان شدن نفروخته و نگاه داشته است نیز زکوة ندارد . زکوة بر راس المال است که نفروخته نه بر منافع تجارت که از فروختن بدست میاید .

دوم از زکوة های مستحب زکوة مادیان است از مادیان نجیب سواری سالی دو دینار و از بارکش و یا بویک دینار در هر سال و شرط آن گذشتن سال است و اینکه در تمام سال بچرد از گیاه مباح مجانی و در آن نصاب نیست و زکوة در ماده است نه در نر .

سیم زکوة حبوب مانند برنج و عدس بشرائط غلات .

الباب الثالث

في مستحقى الزكاة وهم ثمانية اصناف : الاول والثانى الفقراء و المساكين وهم الذين لا يملكون قوت سنة لهم ولعيالهم ويكونون عاجزين عن تحصيل الكفاية بالصنعة و يعطى صاحب دار السكنى و عبد الخدمة و فرس الركب الثالث العاملون وهم السعاة للصدقات .
الرابع المؤلفة قلوبهم وهم الذين يستمالون للمجاهد وان كانوا كفاراً .

بعضی منافع ضیاع و عقار را نیز گفته اند اگر در سال بنصاب طلا و نقره برسد و مقدار زکوة چهل یک است .

باب سیم - در مصرف زکوة

مصرف زکوة هشت است :

اول و دوم فقرا و مساکین کسانیکه نه قوت یکساله دارند و نه پیشه که کفایت ایشان کند .
کسی که از خود خانه دارد یا بنده و مرکوب نیز میتواند زکوة بگیرد اگر از گذران خود عاجز باشد .
سیم - عاملان که زکوة را بدستور امام و نائب او میگیرند و باو می‌رسانند هر چند غنی باشند .
چهارم - برای دل بدست آوردن کفار یا نو مسلمانان تا

الخامس في الرقاب وهم المكاتبون والعبيد الذين
في الشدة .

السادس الغارمون وهم المدينون في غير معصية الله
تعالى .

السابع في سبيل الله وهو كل مصلحة أو قرينة كالجهاد
والحج وبناء القناطر والمساجد .

الثامن ابن السبيل وهو المنقطع به في الغربة وإن

دریاری اسلام بکوشند و بدین تازه خود دل خوش کنند .
پنجم - برای آزاد کردن بندگان خصوص آنها که در
سختی باشند .

ششم - بدهکاران که برای معصیت وام نگرفته باشند .
هفتم - هر کار خیر شرعی و قربتی که مطلوب خدا است مانند
پل و مسجد ساختن و در راه حج و جهاد و زیارت قبور ائمه
معصومین علیهم السلام .

هشتم - در راه ماندگان که در غربت تهی دست مانده باشد
و لودر وطن خود مالدار باشند و مهمان کردن مسافران غنی نیز
از زکوة جائز است در سفر مباح .

کسی که سفرش معصیت است مانند مامور ظالم نه از سهم این
السبیل میتوان باو داد و نه جائز است او را مهمان کردن و از زکوة

كان غنياً في بلده والضيف إذا كان سفرهما مباحاً ، ويعتبر في المستحقين الايمان غير المؤلفة ويعطى اولاد المؤمنين ولو اعطى المخالف مثله اعدام الاستبصار وأن لا يكونوا واجبي النفقة عليه من الابوين وإن علوا واولاد واولادهم والزوجة والمملوك وان لا يكونوا هاشميين إذا كان المعطى

محسوب داشتن . وپس از توبه شاید جائز باشد .
 شرط گیرنده زکوة است که مؤمن اثنی عشری باشد و غیر آنان را از سهم فی سبیل الله و مولفه می توان داد با شرائط . بعضی گویند باید گیرنده عادل باشد و بعضی این شرط نکرده اند و بنظر ما اگر بداند مال زکوة را بمصرف حرام میرساند نباید داد و اگر نمیداند چه مصرف خواهد کرد می توان داد و بهتر آن است که خود نظارت مصرف آن کند . باطفال مومنان نیز زکوة دادن جائز است . اگر اهل سنت زکوة بمثل خود دهد چون بمذهب اهل بیت علیهم السلام آید اعاده کند . همچنین هر گاه ظالمی مالی بعنوان زکوة بزور بستاند کافی نیست و باید دهنده اعاده کند اما ثواب مضاعف میبرد و اگر این حکم نباشد دهندگان در مقابل ظالم مقاومت نمیکنند و بمجرد طلب تسلیم میشوند . شرط دوم آن است که نفقه آنها بر دهنده زکوة واجب نباشد پس نمی توان مصارفی که برای زن و فرزند و پدر و مادر میکنند از زکوة محسوب داشت .

من غیرهم و تمکنوا من الخمس و تحل^۱ للهاشمیین المندوبه
 و یجوز اعطاء موالیهم و یجوز تخصیص واحدبها اجمع
 و المستحب تقسیطها علی الأصناف و اقل^۲ ما یعطى الفقیر ما
 یجب فی النصاب الاول و لاحد^۳ لا کثره .

شرط سیم آنکه گیرنده از بنی هاشم نباشد مگر آنکه
 دهنده نیز هاشمی باشد و اگر اضطرار مقتضی شود هاشمیان
 را نیز بقدر ضرورت از زکوة می توان داد چون نفس محترمه
 را بهر وجه حفظ باید کرد . صدقات مستحبیه برای آنان جائز
 است . بموالی بنی هاشم زکوة می توان داد یعنی کسانی که بنده
 بنی هاشم بوده و آزاد کرده آنهایند . واجب نیست زکوة را
 بهشت صنف تقسیم کردن بلکه جائز است همه را در یک مصرف
 بکار بردن . اما چون اصل مشروعیت زکوة و حکمت آن چنان
 که در بسیاری روایات آمده است برای فقر است با وجود شکم
 های گرسنه خرج فی سبیل الله مانند پل و بیمارستان نکنند و هر چه
 تجمل و زوائد آن هزاران برابر بیش از قدر احتیاج است البته از
 خیرات در راه خدا نیست .

و علامه فرمود بهر فقیری کمتر از حد نصاب اول نمیتوان
 داد مثلاً از گندم و خرما کمتر از بیست و نه من تبریز و در طلا
 و نقره کمتر از نیم دینار و پنج درهم نباید داد و در زائد آن
 حدی نیست .

الباب الرابع

في زكوة الفطرة وهي واجبة على المكلف الحر الغني وهو مالك قوت سنة في كل سنة عند هلال شوال وتنضيق عند صلوة العيد ويجوز تقديمها في رمضان ولا يجوز نقلها عن بلده مع وجود المستحق وقدرها تسعة ارطال بالعراقي من الحنطة والشعير والتمر والزبيب

باب چهارم - زكوة فطرة

هنگام دیدن هلال ماه شوال واجب می شود بر هر مکلف آزاد که قوت سالانه خویش را داشته باشد یا همیشه وری که بتواند مخارج خود را تا آخر سال بدست آورد زکوة فطره دهد .

وقت زکوة فطره از هلال شوال است تا نماز عید و پیش از هلال شوال در ماه رمضان می توان پیش انداخت و بسیاری گویند پیش از هلال بقرض محسوب است تا اگر گیرنده و دهنده بشرائط وجوب مانند قرض را بزکوة فطره ادا کند . جائز نیست زکوة را از نماز تا خیر انداختن و اگر تاخیر انداخت قضا باید کرد و بعضی گویند قضا ندارد .

در زمان غیبت که نماز عید واجب از طرف امام اقامه نمیشود و مردم خود نماز عید می خوانند باستحباب همه روز عید تا غروب تکلیف فطره اداست و احتیاطاً از زوال عید تا خیر نیندازند و بسیاری واجب میدانند .

جائز است فطره را از مال خود جدا کند تا بمستحق که

ثم ما يغلب على قوت السنة ويجوز اخراج القيمة ويجب أن يخرجها عن نفسه وعن من يعوله من مسلم و كافر حرًا و عبد و صغير و كبير و ان كان متبرعاً بالعيولة و يجب فيها النية و ايصالها إلى المستحق زكوة المال و الا فضل صر فهما

در نظر دارد برساند و در این حال تأخیر ادا حرام نیست و اگر بی تفریط و بی تقصیر تلف شود نیز ضامن نیست .

فطره را جائز نیست از شهر خود بجای دیگر بر ند و بفقرای جای دیگر دهند و بعضی جائز میدانند .

مقدار زکوة از هر انسانی نه رطل عراقی است که یک صاع میشود و هر صاع ششصد و چهارده مثقال و نیم است و یک من تبریز متداول عهد ما ششصد و چهل مثقال پس یکمن تبریز از یک صاع بیشتر است . فطره را از هر خوراکی می توان داد گندم و جو و خرما و کشمش و برنج و کشک و شیر و حبوب مانند عدس و ماش و هر چه قوت آدمی شود و شکم سیر کننده مانند سبزی و پیاز و میوه و علامه فرمود در شیر چهار رطل مدنی کافی است اما بهتر خرما است پس از آن کشمش و از آن گذشته هر چه غالب قوت سالیانه مردم باشد و جائز است قیمت آن را از طلا و نقره یا از هر جنس میسر شود بدهند چنانکه در زکوة مال گفتیم .

هر کس واجب است زکوة دهد از خود و از هر کس نفقه

إلى الامام عليه السلام ومع غيبته إلى المأمون من فقهاء الامامية ولا يعطى الفقير اقل من صاع ولا حد لا كثره و يستحب اختصاص القرابة بها ثم الجيران و يستحب للفقير اخراجها

الباب الخامس

في الخمس - وهو واجب في غنائم دار الحرب

خوار او استا گرچه کافر باشد آزادیابنده کوچک یا بزرگ نفقه بر او واجب باشد یا در انفاق تبرع کند هر چند مهمان او باشد بشرط آنکه پیش از غروب آفتاب آخر ماه رمضان بروی فرود آید و طفلی که پیش از غروب بزاید و زنی که پیش از غروب بخانه آورد و نظائر آن .

درزکوة فطره نیت واجب است و مصرف آن فقرا و مساکین هستند بشرائطی که درزکوة مال گذشت و بهتر آن است که با امام رسانند و در غیبت بفقیه امین . بهر فقیر کمتر از یک صاع ندهند و بیشتر هر چه بخواهند و مستحب است خویشان و همسایگان را مقدم دارند چون فقر آنها بهتر از بیگانگان معلوم شود . بر فقیر فطره واجب نیست و اگر بتواند مستحب است .

باب پنجم - خمس

خمس در هفت چیز واجب است (۱) غنیمت جنگ (۲)

والمعادن والغوص وارباح التجارات والصناعات والزراعات والكنوز وارض الذمی اذا اشترتها من مسلم والحرام الممزوج بالحلal ولم يتمیز ويعتبر فی المعادن والكنوز عشر وديناراً و فی الغوص دينار و فی ارباح التجارات و الصناعات والزراعات الزيادة عن مؤنة السنة له و لعياله بقدر الاقتصاد

معدن (۴) غواصی (۴) گنج (۵) سود تجارات و صناعات و هر گونه کسب . (۶) مال حرام آمیخته با حلال که مقدار هر یک و صاحب آن معلوم نباشد (۷) زمینی که ذمی از مسلمان بخرد بقول بسیاری از علما و بعضی گویند در اصل این گونه زمین خمس نیست بلکه در محصول آن دو برابر زکوة است چون زمین هائی بود که خراج نمیدادند و تنها زکوة از آن گرفته میشود و زکوة از مسلمان گرفته میشود نه از کافر پس اگر مالک مسلمان زمینش را بکافر میفروخت باید کافر هیچ ندهد نه زکوة و نه خراج و کار بر مسلمان سخت تر بود از کافر یکی از خلفا چنان دید که بر کافر سخت تر کند گفت چون ذمی از مسلمان زمین بخرد باید از او خمس گرفت و روایتی موافق با آنها آمده است یعنی از محصول آن دو برابر زکوة بگیرند و شرح آنرا در حاشیه وافی نوشته ایم .

نصاب خمس در معدن و گنج بیست دینار شرعی است و هر دینار هیچده نخود طلا و در غواصی يك دینار و در چهار قسم دیگر نصاب نیست .

فيجب في الزائد وقت الوجوب وقت حصول هذه الاشياء
ويقسم الخمس ستة اقسام : سهم لله وسهم لرسوله صلى الله
عليه وآله وسهم لذي القربى فهذه الثلثة للامام عليه السلام وسهم للمفقر
من الهاشميين وسهم لايتامهم وسهم لابناء سبيلهم ، ولا يحمل
عن البلد مع وجود المستحق فيه ويجوز اختصاص بعض

در سود کسب از هر چه بیش از مؤنه سالمانه باشد خمس باید
داد و در غوص و معدن خرج بیرون آوردن را مستثنی باید کرد
نه نفقه صاحب مال را. و وقت وجوب خمس آنگاه است که این
منافع بدست آید اما منافع کسب و تجارت را از وقت پیدا شدن
اولین منفعت تا یک سال می توان تاخیر انداخت تا معلوم شود خرج
سال چه اندازه بوده است .

خمس را باید شش قسمت کرد سه قسمت آن سهم خدا و رسول
صلی الله علیه وآله و ذوی القربی آن حضرت است و هر سه مال امام
است و سه قسمت دیگر از آن فقرا و یتیمان و در راه ماندگان
از بنی هاشم است. واجب نیست بهر سه نصیبی داد بلکه اگر هر
سه سهم که نصف خمس است تنها به یتیم یا ابن سبیل دهند کافی
است .

نباید خمس را با وجود مستحق از شهر خود بشهری دیگر
نقل کنند و شرط است گیرنده خمس شیعی اثنا عشری باشد مگر

الطوائف الثلاثة بنصيبهم و يعتبر فيهم الايمان و في اليتيم
الفقر ، و الانفال كل ارض خربة باءاهلها و كل ارض لم
يؤجف عليها بخيل و لاركاب و كل ارض سلمها اهلها من غير قتال
ورؤس الجبال و بطون الاودية و الموات التي لا ارباب لها

یتیم که این شرط در او نیست و باید فقیر باشد .

انفال حق خاص امام را گویند از غیر خمس ، و آن هر زمینی
است که مردم آن هلاک شده باشند و هر زمینی که بجنک
گشوده نشده اهل آن بی جنک تسلیم گشتند و بالای کوهها
و میان دره ها که صاحب خاص نداشته باشد و زمین موات
و نیز ارها و هر مال گرانها و بی نظیر غصب نکرده که پادشاهان
خاص خویش گردانیده اند مانند گوهرهای نایاب و اسلحه مرصع
و فرشهای نیکو و عمارت و زمینهای خاصه و اینگونه امور که نه
می توان میان لشکریان قسمت کرد و نه بعضی را تخصیص داد و نیز
از انفال است اموال کفار حربی که بی اذن امام بعنوان غنیمت
گیرند و میراث کسی که وارث ندارد . اینها که شمر دیم مال امام
است از جهت امامت او نه از جهت شخص او چون انفال مانند دیگر
اموال امام میان وارثان او تقسیم نمی شود و خاص امامی است که
جانشین او باشد . ملک انواع متعدد دارد و هر نوع را از آثار
و احکام شرعی آن باید شناخت چنانکه شارح عام ملک همه مردم است
و زمین مفتوح العنوه ملک مسلمانان و شارح خاص ملک مشترک
کسانیکه در آن جادر خانه و دکانشان باز میشود و این نوع ملک مشترک

والأجام و صوافي الملوك و قبايعهم غير المغصوبة و ميراث من لا وارث له و الغنائم الماخوذة بغير اذن الأمام عليه السلام فهذه كلها للإمام عليه السلام و أبيع لنا المساكين و المتاجر و املنا كح.

نه مانند خانه مشترك است که یکی بتواند دیگران را از تصرف منع کند. و وقف خاص ملك موقوف عليهم است نه آنکه بتوانند بتراضی بفروشند و انفال ملك امام است و از او با امام پس از وی منتقل می شود نه بهمه وارثان و بیت المال نیز نوعی ملك است مسلماً تا نرا و خود نمی توانند کسی را برای تصرف در آن انتخاب کنند و هر مالی که بعنوان امامت و شئون و وظائف وی مربوط باشد ملك دیگری نخواهد بود و غیر امام را مالك آن نتوان شمرد و الله العالم و بعضی احکام مناسب در جهاد ذکر می شود انشاء الله

چنانکه می دانیم اکثر مسلمانان خمس را باهل خمس نمی سازند و انفال را نیز خلفا تصرف می کردند و بسیار اتفاق می افتد از غنائم جنگ یا معادن مال بسیار از آنها بما منتقل شود که خمس نداده اند ائمه عليهم السلام برای ما مباح ساختند مسکن و تجارت و نکاح و هر گونه تصرف را در مالی که خمس بدان تعلق گرفته و صاحبان آن خمس نداده اند یا انفال که بی اذن امام تصرف کرده اند با آنکه ائمه عليهم السلام پیوسته وکیل داشتند و خمس از شیعیان می گرفتند از اینگونه احوال انتقالی خمس نخواستند.

کتاب الصوم

وفیه ابواب

الاول الصوم وهو الامساك عن المفطرات مع النية
 فان تعين الصوم كرمضان كفت فيه نية القربة والا فتقر
 إلى التعيين و وقتها الليل ويجوز تجديدها إلى الزوال فاذا
 زالت الشمس فات وقتها و وجب الامساك في رمضان والمعين
 ثم يقضى ويجزى في رمضان نية عن الشهر في اوله ويجوز

کتاب الصوم

در آن چند باب است

باب اول - روزه خود داری از خوردن و اموری چند

است به نیت قربت و اینهارا مفطر گویند. هر گاه روزه در وقت
 معین واجب باشد مانند ماه مبارک رمضان قصد قربت کافی است
 در نیت و اگر زمان قابل چند نوع روزه باشد باید در نیت معین
 کرد. وقت نیت شب است و اگر کسی شب نیت روزه نداشت و تا
 ظهر چیزی نخورده بود میتواند نیت روزه کند اما
 بعد از ظهر جائز نیست و در ماه رمضان باید از مفطرات
 امساك کند پس از آن قضا گیرد و علامه فرمود امساك بعد از ظهر
 در روزه واجب معین غیر رمضان هم واجب است. در اول ماه رمضان

تقديم النية عليه بيوم أو يومين ، ويوم الشك يصام ندباً
 عن شعبان فان اتفق أنه من رمضان اجزاء ولو أصبح بنية
 الافطار ولم يفطر ثم تبين أنه من رمضان جدد النية إلى
 الزوال ولو كان بعد الزوال امسك واجباً وقضى ومحل
 الصوم النهار من طلوع الفجر الثاني إلى الغروب .

نیت روزه تا آخر ماه کافی است چنانکه اگر در بعض شبهای
 دیگر یاد روزه نباشد تا بعد از ظهر هم بیاد آن نیاید آنگاه
 نزدیک غروب بخاطرش آید که ماه رمضان است کافی است چون
 از اول ماه قصد روزه همه ماه کرده بود بلکه مطلقاً نیت روزه
 پیش از وقت کافی است .

روزی که ندانند آخر شعبان است یا اول رمضان باید به
 نیت آخر شعبان روزه گرفت و اگر معلوم شود رمضان بوده همان
 روزه کافی است و اگر به نیت رمضان روزه گیرد اگر چه معلوم
 شود رمضان بوده باز صحیح نیست اما اگر نیت روزه نداشته
 و تا پیش از ظهر چیزی نخورده آنگاه معلوم شود رمضان است
 نیت روزه کند صحیح است و اگر بعد از ظهر معلوم شود آن روز
 امساک کند و پس از آن قضا گیرد. وقت روزه از طلوع فجر
 صادق است تا غروب شرعی

الباب الثانى

فيما يمسك عنه الصائم وهو ضربان واجب وندب فالواجب الأكل والشرب والجماع في القبل والدبر والاستمناء وایصال الغبار إلى الحلق متعمداً وبقاء على الجنابة متعمداً حتى يطلع الفجر ومعاودة النوم بعد انتباهتين حتى يطلع الفجر وهذه السبعة توجب القضاء والكفارة ويجب القضاء بالافطار، بعد النحر مع ظن بقاء الليل وترك المراعات مع القدرة عليها وكذلك أخبره غيره ببقاء الليل، وقبل الغروب للمظلمة الموهمة ولو غلب على الظن دخول

باب دوم - در مفطرات

آنچه روزها باطل می کند و کفارہ دارد خوردن و آشامیدن است و مقاربت و استمناء و غبار بحلق رسانیدن و بر جنابت ماندن تا طلوع فجر و آن که پس از جنابت دوبار بیدار شود و بار سیم بخوابد تا صبح و هر کس این اعمال را مرتکب شود باید قضا کند و کفارہ بدهد

اگر بگمان آنکه صبح نشده چیزی بخورد یا کسی او را خبر داد که هنوز شب است و خورد باید قضا گیرد اما کفارہ ندارد و هر گاه نزدیک غروب هوا تاریک شود بگمان آن که مغرب است روزه را افطار کنند نیز قضا گیرد بی کفارہ مگر بظن غالب وی شب بود که قضا ندارد.

اللیل ولم یدخل فلا قضاء وتقلید الغیر فی دخول اللیل ولم یدخل ومعاودة النوم بعد انتباهة واحدة قبل الغسل حتی یطلع الفجر وتعمد القیء ودخول الماء إلى الحلق للتبرد دون ماء المضمضة للمصلوۃ والحقنة بالمایعات ویجب الامساک عن الکذب علی الله ورسوله صلی الله علیه و آله وعلی الائمة علیهم السلام وبالارتماس فی الماء قولان وکذا الامساک عن کل محرّم سوى ما ذکرناه ویதாகد فی الصوم .

والمندوب ترک السعوط والکحل بما فیہ صبراً أو مسک

کسی که با جنابت بخوابد و بیدار شود باز بخوابد تا صبح بیدار نشود نیز باید قضای روزه بگیرد بی کفاره همچنین کسی که عمداً قی کند یا دهان را بآب بشوید برای خنک شدن و بکلوی او بجهت یا حقنه کند بمایعات، روزه را قضا کند بی کفاره و دروغ بر خدا و رسول وائمه (ع) در روزه حرام است اما قضا او کفاره ندارد بعضی گویند روزه را باطل می کند .

در سرزیر آب کردن خلاف است .

کار حرام روزه را باطل نمیکند اما گناه هر حرامی در حال روزه شدیدتر است . مستحب است روزه دار از انقیه کشیدن و سرمه که در آن مشک یا صبر باشد و تلخی آن در حلق

و اخراج الدم و دخول الحمائم المضعفان و شم النرجس
والرّياحين والحقنة بالجامد و بل الثوب على الجسد والقبلة
والملاعبة والمباشرة بشهوة و جلوس المرءة في الماء ولا يفسد
الصوم بمص الخاتم و مضغ العلك و ذوق الطعام إذا لفظه
وزق الطائر و استنقع الرّجل في الماء .

مسائل الاولى الكفارة لا تجب الا في رمضان
والنذر المعين و قضاء رمضان بعد الزوال و الأعتكاف على
وجه و ما لا يتعين صومه كالنذر المطلق و قضاء رمضان قبل

احساس شود اجتناب کند و هم از خون گرفتن و در حمام ماندن
بجدي که ضعف آورد و بوییدن نرگس و دیگر گیاهان خوشبوی
و شیاف و جامه تر بر بدن پوشیدن و بوسیدن و ملاعبه با زنان بشهوت
و نشستن زن در آب همه مکروه است .

بمکیدن انگشتری و جویدن سقز و امثال آن که طعم آن از
گلو فرو نرود روزه باطل نمی شود همچنين چشیدن غذا و چیزی
جویدن و بدهان مرغ گذاشتن روزه را باطل نمی کند و نشستن
مرد در آب مکروه نیست .

چند مسئله در روزه

۱- در شکستن چند روزه كفاره باید داد : اول روزه ماه
رمضان و نذر معین، كفاره آن بنده آزاد کردن و دوماه پی در پی روزه
گرفتن و شصت فقیر را طعام دادن میان این سه متخیر است . دوم

الزّوال والنافلة لا يجب بافساده شيء .

الثانية كفارة المتعين عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو اطعام ستين مسكيناً و كفارة قضاء رمضان بعد الزّوال اطعام عشرة مساكين فان عجز صام ثلاثة ايام ولو تكرّر الافطار في يومين تكررت الكفارة ويعزر المفطر ولو كان مستحلاً قتل

الثالثة المكره لزوجته يتحمل عنها الكفارة

روزه قضای ماه رمضان اگر بعد از ظهر بخورد ده فقیر طعام دادن و اگر نتواند سه روز روزه گرفتن: سیم روزه اعتکاف در اعتکاف ذکر میشود. افطار روزه غیر این سه کفاره ندارد مانند نذر مطلق و قضای ماه رمضان پیش از ظهر و روزه مستحب .

۲- اگر افطار مکرر کند در دوروز باید کفاره مکرر دهد اما اگر یک روز چند بار روزه را باطل کند کفاره مکرر نمی شود و بعضی فقها گویند مکرر میشود . کسی که علناً روزه بخورد نعوذ بالله من غضبه اگر چه گناهش بیش از آن است که بعداب دنیا پاک شود و باید بتوبه و استغاثه بدرگاه خدا و گریه و زاری و توسل باولیا از خدا آمرزش بخواهد، اما باید بتازیانه تادیبش کنند و اگر آنرا حلال شمارد بکشند که مرتد فطری است .

۳- کسی که زن خود را مجبور کند بمباشرت وزن روزه دار باشد باید کفاره زن را متحمل شود اگر چه خود روزه نباشد

والمطأوعة تكفر عن نفسها .

الباب الثالث

في اقسامه وهي أربعة : واجب ومندوب و مكروه ومحذور ، فالواجب شهر رمضان و الكفارات ودم المتعة والنذر وشبهه والأعتكاف على وجه وقضاء الواجب . فغير رمضان يؤتی به فی اما كنه ، و اما شهر رمضان فعلامته رؤية الهلال أو مضی ثلاثین يوماً من شعبان أو قیام البیئة برؤية واگر زن خود اول تسلیم شود کفاره بر خود او است .

باب سیم - در اقسام روزه

روزه چهار قسم است : واجب . مستحب مکروه حرام . روزه واجب ماه رمضان است و کفارات و بدل قربانی در حج تمتع و روزه نذر یا عهد و قسم و اعتکاف روز سیم و قضای روزه های واجب و هر يك در محل خود ذکر می شود انشاء الله .

روزه ماه رمضان واجب می شود بدیدن ماه نو یا گذشتن سی روز از غره شعبان و دیدن ماه نو بان که مکلف خود ببیند یا بدو شاهد ثابت شود و بر کسی واجب می شود که بالغ باشد و عاقل و زن که خالی از حیض و نفاس باشد و بر مسافر روزه نیست و نه بیماری که روزه برای او ضرر داشته باشد .

الهلال و شرائط وجوبه ستة : البلوغ و كمال العقل والسلامة من المرض والاقامة أو حکمها والخلو من الحيض والنفاس و شرائط القضاء البلوغ و كمال العقل والأسلام و المرتد يقضى ما فاتته في زمان رده و يتخير قاضي رمضان في اتمامه إلى الزوال فيتعين والمندوب جميع ايام السنة الا المنهى عنه ، والمؤكد ستة عشر قسماً اول خميس من كل شهر و اول اربعاء من العشر الثاني و آخر خميس من الثالث و يوم الغدير والمباهلة و يوم المبعث و مولد النبي ﷺ و يوم دحو الارض و يوم عاشوراء على وجه الحزن و عرفه لمن

قضى ماه رمضان واجب است بر کسی که بالغ و عاقل و مسلمان بوده و روزه از او فوت شود و مرتد باید هر روزه که در حال ارتداد از او فوت شده است قضا کند. کسی که روزه قضانیت کرد تا ظهر مختار است بشکند و بعد از ظهر واجب است تمام کند .

روزه مستحب - در همه روزهای سال روزه مستحب است مگر آن چه حرام کرده اند و تاکید در شانزده روز بیشتر است

۱- اولین پنجشنبه هر ماهی ۲- و آخرین پنجشنبه ۳- و چهارشنبه دهه وسط هر ماه و اگر دو چهارشنبه داشته باشد چهارشنبه اول .

۴- روز عید غدیر . ۵- میاهله ۶- روز مبعث ۷- روز ولادت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله ۸- روز دحو الارض . ۹- روز عاشورا به نیت حزن ۱۰- روز عرفه برای کسی که ضعیف نشود و در دعا است

لا يضعفه عن الدعاء واوّل ذى الحجة واوّل رجب ورجب
كلّه وشعبان كلّه وايام البيض و كلّ خميس و كلّ جمعة
ويستحبّ الامساك وإن لم يكن صوماً للمسافر القادم بعد
الزّوال أو قبله وقد افطر والمريض إذا برىء كذلك و كذا
الحائض والنفساء إذا طهرتا والكافر إذا أسلم والصبي إذا
بلغ والمجنون إذا أفاق والمغمى عليه ولا يصحّ صوم الضيف
تطوّعاً بدون اذن المضيف ولا المرئّة بدون اذن الزّوج ولا
الولد بدون اذن الوالد ولا المملوك بدون اذن المولى

نگردد ۱۱- اول ذى الحجة ۱۲- همه ماه رجب ۱۳- ماه شعبان
۱۴- ايام البيض يعنى روز سيزده و چهارده و پانزدهم اين دو ماه
۱۵- هر روز پنجشنبه . ۱۶- هر روز جمعه .

مستحب است که مسافر چون بعد از ظهر بمنزل خود باز گردد
گرچه روزه نیست اما امساك کند همچنين هر گاه پيش از ظهر
بمنزل برسد و در راه افطار کرده باشد . و مريض چون شفا يابد
و زن ناپاك كه پاك شود و كافر كه اسلام آورد و طفل كه بالغ شود
و مجنون كه بعقل آيد و بيهوش كه بهوش آيد همه امساك كنند
گرچه روزه نباشند اما ثواب ميبرند .

روزه مستحب از ميهمان بى اذن صاحب خانه صحيح نيست
همچنين زن بى اذن شوهر و فرزند بى اذن پدر و بنده بى اذن مولى

والمكروه النافلة سفرأ أو المدعو^١ إلى طعام وعرفة مع ضعفه
 عن الدعاء أو شك الهلال. والمحرم صوم العيدين وإيام
 التشريق لمن كان بمنى ويوم الشك في أنه من رمضان

وبعضی مکروه دانسته اند روزه فرزند رابی اذن پدر و روزه میهمان
 رابی اذن صاحب خانه و این قول اولی است مگر آنکه از روزه
 گرفتن فرزند پدر رنج بیند و از روزه میهمان بر صاحب خانه تکلفی
 آید و مجبور شود روزه خود را در تهیه و ترتیب غذا تغییر دهد در این
 صورت حرمت روزه میهمان اولی است و شاید اصل روزه صحیح
 باشد و آزاری که مقارن آن است حرام .

روزه مکروه - روزه نافله است در سفر بقول مشهور

وبعضی علما خصوصاً در عصر ما حرام میدانند. و قول اول صحیح
 است. دیگر روزه عرفه مکروه است برای کسی که ضعف آورد و در
 دعا خواندن سست شود این حکم دلیل آن است که روزه مستحب
 در سفر حرام نیست زیرا که غالباً مردم در عرفات مسافرند. روزه
 کسی که برای طعام دعوت شده نیز مکروه است. هر گاه در
 دیدن هلال ذی الحجۃ اختلاف باشد و روزه عرفه بعید مشتبہ شود
 روزه آن هم مکروه است .

روزه های حرام - روزه عید فطر و عید قربان است و

روزه ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجۃ برای

وصوم نذر المعصية وصوم الصمت والواجب في السفر الا
النذر المقيّد به وبدل دم المتعة والبدنة لمن افاض من
عرفات قبل الغروب عامداً أو يكون سفره اكثر من حضره
وهو كل من ليس له في بلده مقام عشرة ايام .

کسی که در منی باشد ، و نوع مردم در منی مسافرنند و
حرمت آن برای سفر نیست و روز آخر ماه شعبان که شك در دیدن هلال
باشد بنیت رمضان روزه گرفتن حرام است . روزه صمت یعنی از
سخن گفتن پرهیز کند و روزه وصال یعنی نیت امساك بیش از يك
روز از صبح تا مغرب و روزه نذر برای معصیت نیز حرام است مثل
آنکه نذر کند اگر از جانب ظالم منصبی باو دهند روزه گیرد یا
عبادت دیگر بجای آورد آن نذر صحیح نیست و آن عبادت
باطل است .

در سفر روزه واجب حرام است مگر چند جا استثنا شده است
اول روزه نذر دوم روزه برای کسی که حج تمتع بجای آورده
و قربانی را نمی تواند باید سه روز در سفر روزه بدارد و هفت روز
چون بمنزل خود باز گردد . سیم هر کس پیش از غروب از عرفات
بیرون آید عمدانیز باید شتری قربانی کند و اگر نتواند هیجده روز
روزه بدارد این روزه ها در سفر جائز است .

و مسافری که سفرش بیشتر از اقامت است یعنی ده روز در
يك جا مقام ندارد روزه او در سفر صحیح است .

مسائل: الاولى الصوم الواجب ينقسم إلى مضيق وهو رمضان وقضائه والنذر والاعتكاف ومخير وهو صوم كفارة اذى حلق الرأس و كفارة رمضان و جزاء الصيد

بیشتر علم‌ای عصر ما روزه مستحب را در سفر نیز صحیح نمی‌دانند اما مشهور صحیح است .

چند مسئله در روزه واجب

۱- گاهی روزه واجب مضیق است یعنی عقب انداختن آن حرام است مانند قضای ماه مـ ا ر ك رمضان که پـ تار رمضان آینده باید بجا آورد و نذری که وقت آنرا معین کرده باشند و روز سیم اعتکاف که پس از دو روز مستحب روز سیم را واجب است روزه گرفتن و غیر این‌ها وقت معین ندارد .

گاهی روزه واجب مخیر است یعنی مکلف اختیار دارد روزه بجا آورد یا بجای آن عبادت دیگر کند . یکی در حج است که چون محرم ناچار شود سرتر اشد سه روز روزه بدارد یا گوسفندی فدیه دهد یا ده مسکین سیر کند . دیگر کفاره رمضان هم مخیر است چنانکه خواهد آمد انشا الله . سیم کفاره شکار کردن محرم در حج .

گاهی روزه واجب مرتب است مانند کفاره شکستن قسم کفاره قتل خطا . کفاره ظهار . کفاره قضای ماه رمضان که بعد از ظهر افطار کند . و در متن تبصره فرمود روزه خون هدی و مقصود

و مرتب و عمو صوم کفارة اليمين و قتل الخطأ و الظهار و دم الهدى و کفارة قضاء رمضان بعد الزوال .

الثانية كل صوم يجب فيه التتابع الا النذر المطلق وشبهه و القضاء و جزاء الصيد و السبعة في بدل الهدى .

الثالثة كل ما يشترط فيه التتابع إذا أفطر لعذر بنى وأن أفطر لغيره استأنف الا من وجب عليه شهران فصام شهراً ومن الثاني ولو يوماً بنى ومن وجب عليه شهر فصام

از آن هیجده روز است برای کسی که از عرفات بیرون رود پیش از غروب که باید شتری بکشد و اگر نتواند هیجده روز روزه بگیرد هر چند لفظ بر آن دلالت ندارد سهواً القلم شده است .

۲- هر گاه چند روز تکلیف روزه کنند و نام عدد برند در کفارات و غیر آن باید پشت هم و بی فاصله بجای آورند چون عدد منصرف بآن می شود مگر هفت روز که در حج تمتع بجای قربانی روزه می گیرند پس از باز گشتن بوطن و جزای صید بتفصیلی که در کتاب حج خواهیم گفت انشاء الله . قضای ماه رمضان و نذر مطلق را می توان بتفریق ادا کرد .

۳- در بین روزه هائی که باید متوالی بجای آورد اگر یک روز بعدری افطار کرد می توان بر همان گذشته بنا کند و بقیه را تکمیل نماید اما اگر بی عذر عمداً افطار کند باید از سر گیرد .

خمسة عشر يوماً والثالثة في بدل هدى المتعة إذا صام يومى التروية وعرفة صام الثالث بعد ايام التشريق .

الباب الرابع

في المعدورين - إذا حاضت المرأة أو نفست اى وقت

روزه‌های دوماهه متوالی راهر گاه یکماه ویک روز متوالی بگیرد در تفریق بقیه مختار است هر چند دوماه نذر باشد. روزه نذریکماهه را چون تا پانزده روز بگیرد می تواند باقی را متفرق کند و سه روز بدل قربانی حج تمتع را چون روز ترویه و عرفة روزه دارد می تواند روزسیم را پس از ايام تشریق روزه بگیرد وبهمان اکتفا کند .
باید دانست که ثواب آخرت نزد متکلمان بر هر رنج و مشقتی است که انسان در راه اطاعت امر خدایتعالی متحمل شود خواه بمقتضای حکم فقها قضا داشته باشد یا نداشته باشد یعنی باطل باشد در فقه یا صحیح، و متکلمان همان که ثواب دارد صحیح مینامند پس نماز و روزه و بسیاری از عبادات که مکلف بمشقت بجا آورده و در فقه باطل است و امساک تعبدی در بعض روزه‌های باطل و مقدمات عبادات که انسان آماده کرده و بان عبادت موفق نشده همه ثواب دارد اگر چه فقها آن عمل را باطل دانند . صحیح نزد متکلمین غیر صحیح نزد فقهاست

باب چهارم - کسانی که از روزه معدورند

زن هر وقت روز حائض شود یا بچه آورد و نفاس بیند

كان من النهار بطل صومها وتقضيه ولو طهرت بعد الفجر
امسكت استحباباً وقضته ولو بلغ الصبي أو افاق المجنون
قبل الفجر صاماً ذلك اليوم واجباً والأفلا والمريض إذا
برىء أو قدم المسافر قبل الزوال ولم يفطرا امسكوا واجباً
واجزأهما والأفلا ولو استمر المرض إلى رمضان آخر
سقط القضاء وتصدق عن الماضي لكل يوم بمد ولو برء

روزه اش باطل می شود و باید قضا گیرد هر چند نزدیک غروب
حیض دیده اما ثواب آن روزه باطل شده را میبرد و چون پس از طلوع
فجر پاک شود مستحب است آن روز امساک کند و قضا بر او واجب
است اما امساک او ثواب دارد و صحیح است باصطلاح متکلمان
طفل و مجنون اگر پیش از اذان صبح بالغ یا عاقل شوند واجب
است آن روز را روزه دارند و اگر بعد از صبح باشد واجب نیست. بیمار
چون پیش از ظهر حالش نیکو شود و بتواند روزه بگیرد و پیش از
آن چیزی نخورده واجب است نیت روزه کند و قضا ندارد و اگر
پیش از آن خورده است قضا کند. مسافر که پیش از ظهر بمنزل آید
همین حکم دارد.

بیماری که از ماه رمضان تا رمضان دیگر بیماریش طول بکشد
و نتواند قضا کند اصلاً روزه قضا از او ساقط میشود و از هر روز
که خورده است یک مد طعام کفاره دهد و مد صد و پنجاه و سه مثقال
ونیم است (۷۱۹۶ گرم).

بینهما وكان عازماً على الصوم قضاءه ولا كفارة وأن تهاون
 قضى وتصديق عن كل يوم بمد وحكم ما زاد على رمضان
 حكم رمضان ويجب الافطار على المريض والمسافر فلو
 صام لم يجزها وشرائط قصر الصوم شرائط قصر الصلوة
 والشيخ والشيخة مع عجزهما يتصدقان عن كل يوم بمد
 وكذا ذوالعطاش ويقضى مع البرء والحامل المقرب والمرضة
 القليلة اللبن تفطران وتقضيان مع الصدقة ولومات المريض
 في مرضه استحباب لوليه القضاء عنه و لومات بعد استقرار

واگرین دو ماه رمضان حالش بهتر شود قضا کند و کفارہ
 نیز بدهد برای هر روز یک مد . حکم بیش از دو رمضان حکم دو
 رمضان است یعنی بیش از یک کفارہ ندارد .

روزه از مریض و مسافر صحیح نیست و باید افطار کنند مگر
 روزه مستحب از مسافر چنانکه گذشت . شرط سقوط روزه از
 مسافر همان شرائط شکستن نماز است پیرمرد و پیرزن که از روزه
 گرفتن عاجز باشند بجای هر روز یک مد طعام کفارہ دهند و همچنین
 کسی که مرض تشنگی دارد و اگر بیماری خوب شد قضا کند زن
 آبستن که روزه برای او زیان دارد و شیرده که نتواند با حفظ
 سلامتی خود طفل را شیر دهد روزی یک مد کفارہ دهند و قضا گیرند
 هر گاه مریض در همان مرض که روزه را افطار کرده است بمیرد
 مستحب است ولی او (بزرگترین پسرش) روزه او را قضا کند

الصوم أو الفوات بسفر وغيره قضى الولى وهو أكبر أولاده الذكور واجباً ولو كان ولياً ن تجاصاً ويقضى عن المرأة ولو كان الأكبر انشى فلاقضاء ويتصدق من التركة عن كل يوم بمد ولو كان عليه شهران قضى الولى شهراً وتصدق من مال الميت الاخر .

الباب الخامس

في الأعتكاف - وهو اللبث للعبادة في مسجد مكة

واگراز بیماری بر خیزد و بتواند خود قضا کند اما نکند و از دنیا برود قضا بر ولی واجب است. و اگر میت دو پسر هم سن دارد هر يك نیمی از روزه های او را قضا کنند. در قضا فرق نیست میان آنکه میت مرد باشد یا زن .

و علامه فرموده است اگر فرزند بزرگتر دختر باشد واجب نیست قضانه بر پسر بزرگتر و نه بر دختر بلکه ساقط است و بجای قضای روزه از ترکه روزی يك مد كفاره دهند و اگر میت دوماه روزه بر عهده دارد يك ماه راولى قضا کند و يك ماه صدقه دهد . و بنظر ما در این باب تفصیلی است و در حاشیه وافى نوشته ایم .

باب پنجم - اعتكاف

اعتكاف ماندن در مسجد است بقصد عبادت و مخصوص است بان مسجد که وقتی نماز جمعه با حضور امام در آن خوانده شده

أو مسجد النبي ﷺ أو جامع الكوفة أو البصرة خاصة
وشرائطه النية والصوم وإيقاعه ثلاثة أيام فمأزاد وهو واجب
وندى فالواجب ما أوجب بالنذر وشبهه .

والندب ما يتبرع به فاذا مضى يومان وجب الثالث
ولا يخرج عن المسجد الا لضرورة أو طاعة كتشيع اخ أو
عيادة مريض أو صلوة جنازة أو اقامة شهادة ومع الخروج
لا يمشى تحت الظلال ولا يجلس ولا يصلّي ويستحب له الاشتراط
ويحرم عليه الاستمتاع بالنساء والبيع والشراء وشم الطيب

باشد وآن مسجد مکه است و مسجد مدینه و جامع کوفه و مسجد
بصره و بعضی مسجد مدائن را نیز افزوده اند که امام حسن (ع)
در آنجا نماز جمعه گذاشت اما فعلا محل آن معلوم نیست و بعضی
با احتمال گویند شاید مهاور قبر سلمان باشد .

شرط اعتکاف نیت است و روزه سه روز یا بیشتر و اعتکاف
ذاتا واجب نیست مگر بند روقسم واجب شود اما اگر دو روز روزه
گرفت بقول بعضی روز سیم نیز واجب می شود و بساید از مسجد
بیرون نرود مگر برای ضرورت یا برای کار خیر و ثواب مانند عیادت
مریض و تشییع جنازه یا شهادت دادن و امثال آن و چون بیرون
رود زیر سایه راه نرود و ننشیند و نماز در غیر همان مسجد که اعتکاف
کرده نخواند . مستحب است در آغاز اعتکاف در نیت بگذرانند که

والجدال وینفسه کلّ ما یفسد الصّوم ولو جامع فیہ کفر
 مثل کفّارة رمضان وانکان لیلاً فقی نهار رمضان تتضاعف
 الکفّارة ولو افطر بغيره ممّا یوجب الکفّارة فان وجب
 بالنّذر المعین کفر والاّ فلا الاّ فی الثّالث ولو حاضت
 المرءة أو مرض المعتکف خرجا وقضیا مع وجوبه .

اگر عذری پدید آمد آنرا بشکنند . حرام است بر معتکف آنکه
 از زن تمتع گیرد و خرید و فروش و بوی خوش و جدال کردن و
 هر چه روزه را باطل کند اعتکاف را باطل می کند چون شرط
 اعتکاف روزه است .

اگر روزه اعتکاف را باطل کند در روز سیم باید کفاره
 بدهد مانند کفاره رمضان و اگر در روز اول و دویم باطل کند
 و نذر معین کرده باشد اعتکاف را، نیز کفاره بدهد و اگر نذر نکرده
 باشد چون روز اول و دویم واجب نیست کفاره ندارد .

اگر معتکف بسبب حیض یا بیماری نتواند در مسجد بماند
 باید بیرون رود و اگر اعتکاف واجب بوده است بعد از این
 قضا کند .

کتاب الحج

وفیه ابواب - الباب الاول :

فی اقسامه - وهی حجة الاسلام وما یجب بالنذر وشبهه وبالاستیجار والافساد فحجة الاسلام واجبة باصل الشرع مرّة واحدة علی الذکور والاناث والخنائی بشرط ستة : البلوغ ، وکمال العقل ، والحرّیة ، والزاد والراحلة ، وامکان المسیر فلوحج الصبی لم یجزئه الا إذا ادرك احد الموقفین بالغاً وكذا العبد ویصح الاحرام

کتاب الحج

در آن چند باب است

باب اول - در اقسام حج

- حج واجب چهار قسم است ۱- حجة الاسلام یعنی بر هر مسلمان واجب است در عمر خود یکبار حج بجا آورد .
- ۲- نذر وعهد و قسم ۳- حج استیجاری .
- ۴- فاسد کردن حج موجب حج دیگر است .
- حج باصل شرع واجب است بر زن ومرد وخنثی بشش شرط
- ۱- بالغ بودن ۲- عقل ۳- آزادی ۴ و ۵ داشتن توشه ومروکوب
- ۶- باز بودن راه وامکان مسافرت .
- کودک نابالغ حج گذارد برای حجة الاسلام کافی نیست یعنی پس از بلوغ واجب است باز بحج رود اما جائز است ولی طفل

بالصبي غير المميز والمجنون ومن العبد باذن المولى ولو تسكع الفقير لم يجزئه بعد الاستطاعة ولو كان المتمكن مريضاً لم يجب الاستنابة ويجب مع الشرائط على الفور

اورا حج برد و اعمال حج را برا و جارى سازد از احرام و طواف وسعى و بردن بموقف عرفات و مشعر و خود ولى نيت كند و اين عمل صحيح است و ثواب براى ولى است و توفيق براى آينده كودك هر چند طفل شير خواره باشد ما نند اذان و اقامه گفتن در گوش طفل كه در توفيق او تاثير دارد .

و اگر طفل نابالغ نزديك بلوغ نيت حج كرد و در موقف عرفات بالغ شد يا مشعر را دريافت حج او بجای حجة الاسلام محسوب است همچنين بنده كه در عرفات يا مشعر آزاد شود .
ديوانه در حكم كودك غير مميز است و ولى او ميتواند او را حج دهد و بنده باذن مولى حجش صحيح است اما كافى از حجة الاسلام نيست . كسى كه مستطيع نباشد يعنى خود مالك مصرف حج نباشد اما بحج رود حجش صحيح است و پس از مستطيع شدن بايد اعاده كند مثلاً بقرض و سيله حج را فراهم آورد و پس از آن قرض خویش را ادا كند . مريض كه اميد بهبودى دارد نائب گرفتن او براى حج صحيح نيست و آن كه عاجز است و اميد توانائى ندارد بايد نائب گيرد .

ولو اهمل مع الاستقرار حتی مات قضی من صلب مالهمن
اقرب الاماکن ولو لم یخلف غیر الاجرة ولا یجوز لمن
وجب علیه الحج أن یحج تطوعاً ولا نائباً ولا یشترط فی
المرئۃ وجود محرم ولا اذن الزوج یشترط فی التذب.
و اما النائب فشرطه الاسلام والعقل وأن لا یشترط فی
علیه حج واجب ولو لم یشترط جازوان کان ضروره أو

حج واجب فوری است پس از جمع شرائط واگر ترک آن کرد
و پس از موسم در گذشت باید از اصل مال وی نایب گیرند از نزدیک
ترین جائی که ممکن باشد و بعضی گویند از شهر خود او نباید
نایب گیرند هر چند اربت بیش از اندازه اجرت حج نگداشته باشد.
هر کسی حج بر او واجب شود جائز نیست حج مستحب گذارد یا
نایب دیگری شود. چون یرزن حج واجب شود اذن شوهر و وجود
محرم شرط نیست اما در حج مستحب اذن شوهر شرط است.

نایب حج - باید مسلمان و عاقل باشد و حج بر خود او واجب
نباشد و شرط نیست مرد باشد یا پیش از نیابت یکبار خود حج بجا
آورده باشد. اگر کسی تبرعا از میت حج بجا آورد ذمه ولی او
بری می شود. باید دانست کسی که عمداً واجبی از واجبات الهی
را ترک کند مستحق عقاب است اگر چه پس از مرگ ولی او قضا
کند و بخشش خداوند تفضل است نه استحقاق چنان که اگر
بعذری حج یا واجب دیگر را ترک کند و وصیت کند بجا آورند

امرأة ولو تبرع عن الميت برئت ذمته .

الباب الثاني

في انواعه وهي ثلاثة : تمتع وقران وافراد .

اما التمتع فصورته الاحرام بالعمرة إلى الحج من الميقات والطواف بالبيت سبعا وصلوة ركعتين في مقام ابراهيم عليه السلام والسعي بين الصفا و المروة سبعا والتقصير

خود ميت عقاب ندارد چه ولی ووصی او قضای واجب را بجا آورند یا نیاورند و اگر ویرا ثوابی افزون دهند نیز تفضل است .

باب دوم - در انواع حج

حج بر سه قسم است حج تمتع . حج قران . حج افراد .
 ما در مناسک حج که برای غرض دیگر نوشته ایم همیشه مراعات احتیاط کردیم و این کتاب برای علم است . اگر مخالف یکدیگر باشند از این جهت است . طریقه حج تمتع این است که احرام بندد به نیت عمره با قصد اینکه چون عمره را تمام کرد و از احرام بیرون آمد احرام دیگر برای حج بندد و حج بجا آورد پس از نیت احرام عمره که از میقات باید بست بمکه در آید و هفت بار دور کعبه بگردد یعنی طواف کند و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخواند و سعی بین صفا و مروه کند آن گاه تقصیر کند یعنی از موی

والاحرام ثانياً من مكة بالحج والوقوف بعرفات تاسع ذي الحجة الى الغروب والافاضة الى المشعر والوقوف به بعد الفجر ورمى جمرة العقبة ثم الذبح ثم الحلق يوم النحر بمنى وطواف الحج وركعتاه وسعيه وطواف النساء وركعتاه والمبيت بمنى ليلة الحاديعشر والثاني عشر ورمى الجمار الثلث في

شارب يا ناخن بگيرد واز احرام بيرون آيد وبارديگر از مكه احرام بندد به نيت حج وروزنهم ذي الحجه بعرفات رود در عرفات اقامت كند تا غروب واز آن جا بمشعر الاحرام آيد وپس از فجر آنجا بماند پس آن بمنى آيد و بجمرة عقبه هفت سنگ اندازد در روز عيد قربان آن گاه قربانى كند و سرتراشد پس از آن بمكه رود وطواف حج و دو ركعت نماز در مقام ابراهيم عليه السلام وسعى ميان صفا و مروه بجا آورد پس از آن طواف نساء و دو ركعت نماز طواف و شب يازدهم و دوازدهم در منى بماند و روز اين شبها بهر سه جمرة ريك اندازد و اگر روز سيزدهم در منى بماند همچنين ريك زدن واجب است وبراى ضبط و حفظ اين اعمال گفته اند؛

اطرست للمعمرة اجعل نهج او ورنحط رس طرمرلحج
اطرست در مصرع اول پنج حرف است اشاره به احرام و طواف
و ركعتين نماز وسعى و تقصير و حروف مصرع دوم الف اشاره باحرام
و دو حرف واو اشاره به وقوفين و همچنين تا آخر هر حرفى اشاره
بعملى است .

اليومين ثم أن اقام الثالث عشر رمى وهذا فرض من نأى
عن مكة باثنى عشر ميلاً فما زاد من كل جانب والمفرد
يقدم الحج ثم يعتمر عمرة مفردة بعد الاحلال ، والقارن
كذلك لكنّه يسوق الهدى عند احرامه .

وشرط المتمتع النية ووقوعه في اشهر الحج وهى

ن اشاره به نحر و قربانى وح اشاره به حلق وط اشاره
بطواف است ركه بعد از ط باشد اشاره به دو ركعت نماز وبعد
از ط نباشد زمی يعنى سنك انداختن وس سعى و م اشاره به
مبيت يعنى شب ماندن درمنى

حج تمتع وظيفه كسى است كه دوازده ميل از مكه دور باشد
يعنى چهار فرسخ و هر كه از اين اندازه نزديكتر باشد حج او قران
و افراد است و بعضى علماء گویند تا شانزده فرسخ حد تمتع است
و در حاشیه وافى اين قول را ترجيح داديم .

حج قران و افراد. مانند حج تمتع مى کنند و چون حج تمام
شود بايد عمره گذارد و فرق میان قران و افراد آن است كه در
قران قربانى همراه دارد از وقت احرام و در حج افراد قربانى
نیست .

شرط حج تمتع آن است كه نیت كند و در ماه شوال یا ذی
القعدة یا نه روز اول ذی الحجّه عمره بجا آورد و حج را در همان

شوال و ذوالقعدة و تسع من ذي الحجة و اتيان الحج و العمرة في عام واحد و انشاء احرام الحج من مكة، و شرط الباقيين النية و وقوعه في اشهر الحج و عقد الاحرام من الميقات أو من منزله إن كان دون الميقات و يجوز لهما الطواف قبل المضي إلى عرفات لكنهما يجب أن التلبية عند كل طواف استحباباً و يجب على المتمتع الهدى و لا يجب على الباقيين .

سال بايد كرد كه عمره را بجا آورد و احرام حج تمتع از مكه بايد بست .

شرط حج قران و افراد است كه نيت كند و احرام حج در سه ماه مذكور بسته شود از منزل خودش يا از ميقات هر کدام بكمه نزديكتر باشد و جاز است طواف خانه خدا كند پيش از آن كه بعرفات رود و مستحب است پس از هر طواف تلبيه تجديد كند و در حج افراد و قران قرباني واجب نيست مگر همان كه در حج قران همراه آورده اند .

حج مستحب را مختار است تمتع يا قران يا افراد بجا آورد و تمتع افضل است و در مذهب ما جاز است كسي كه نيت حج افراد كرده در نيت عدول كند بعمره تمتع و اما حج قران جاز نيست و غالب اهل سنت عدول را جاز نميدانند و گویند خليفه ثانی آنرا حرام كرد .

الباب الثالث

في الاحرام وانما يصح من الميقات وهي ستة: لاهل العراق العتيق وافضله المسلخ وأوسطه غمرة و آخره ذات عرق فلا يجوز عبورها الا محرماً ، ولأهل المدينة مسجد الشجرة وعند الضرورة الجحفة وهي ميقات أهل الشام اختياراً ، ولليمن يلملم وللطائف قرن المنازل والمتمتع بحججه يحرم من مكة ومن كان منزله اقرب من الميقات فمنزله ميقاته وفتح للصبيان ، ومن حج على طريق احرام من ميقات أهله

باب سيم - در احرام

احرام آغاز شروع در مناسك است وبمعنى پرهيز از امورى چند براى آماده شدن عبادت پروردگار وقتى نزديك خانه اومى شوند و چند جاى كه براى احرام در شرع مقرر شده است ميقات مينامند و بر سر راه مسافران واقع است چون بدان جارسند واجب است احرام بنندند . براى اهل عراق جائى بنام عتيق و افضل آن است از مسلخ احرام بنندند كه اول ميقات است و وسط آن غمره نام دارد و آخر آن جائى است بنام ذات عرق كه اهالى آنجا ميشناسند و جائز نيست كسى از ذات عرق بگذرد احرام نبسته و ميقات براى اهل مدينه مسجد شجره است و اگر از مسجد شجره بگذرد و بعلتى نتواند احرام بندد جائز است از جحفه احرام بندد و جحفه در حال اختيار ميقات مردم شام است .

ولا يجوز الاحرام قبل هذه المواقيت ولو تجاوزها متعمداً
رجع واحرم منها وان لم يتمكن بطل حجه وإن كان ناسياً
أوجاهلاً رجع مع المكنة واحرم من موضعه إن لم يتمكن
ولونسى الاحرام حتى أكمل مناسكه صح حجه على رواية
والواجب في الاحرام النية واستدامتها حكماً و التلبیات

ومیقات اهل یمن یلملم است واهل طائف قرن المنازل
وهر کس منزلش نزدیکتر باشد بمکه از میقات لازم نیست
بمیقات رود واز آنجا احرام بندد بلکه جائز است از منزل خود
محرم شود وکودکان را از فسخ لباس احرام بپوشند که نزدیک
یک فرسخی مکه است وآن که حج تمتع می گذارد از خود شهر
مکه احرام حج بندد واهل هر ناحیتی که نه از راه خود بمکه روند
بلکه از راه ناحیت دیگر عبور کنند بر میقات آنان احرام بندند
ولازم نیست بمیقات خود روند. احرام پیش از میقات جائز نیست
واحرام نبسته هم از میقات نمی توان گذشت مگر نداند واجب
است یا فراموش کند یا نتواند احرام بندد در این صورت واجب است
باز گردد بمیقات و اگر نتواند از هر جا که ممکن است احرام بندد
وآن که عمداً از میقات بگذرد بی احرام و نتواند باز گردد حجش
باطل است و اگر اصلاً احرام را فراموش کند تا آخر مناسک حج
در روایتی آمده که حج او صحیح است و بعضی گویند صحیح نیست
واجبات احرام - واجب است نیت در آغاز آن و مستمر

الاربع للمتمتع والمفرد وهى والاشعار والتقليد للمقارن
 وصورتها : لبيك اللهم لبيك لبيك إن الحمد والنعمة والملك
 لك لا شريك لك لبيك ولبس ثوبين ممّا يصحّ فيه الصلوة
 والمندوب توفير شعر الرأس للمتمتع من أوّل ذى القعدة
 وتنظيف الجسد وقصّ الأظفار واخذ الشارب واخذ العانة
 والابطين بالنورة والغسل امامه والاحرام عقيب الظهر أو

داشتن تا آخر و چهار تلبیه گفتن برای کسی که حج تمتع یا افراد نیت
 کند و اشعار یا تقلید برای آن که حج قران می گذارد و معنی اشعار یا
 تقلید خواهد آمد انشاء الله.

صورت تلبیه این است : لبيك اللهم لبيك لبيك ان الحمد و
 النعمة لك والملك لا شريك لك لبيك و عبارات دیگر نیز نقل شده
 و صحیح است .

دیگر از واجبات احرام پوشیدن دو جامه است ندوخته از
 جنسی که نماز در آن صحیح باشد مانند پشم و پنبه نه حریر برای
 مردان یعنی اگر باید جامه بتن داشته باشد ندوخته باشد نه آن
 که بی جامه بودن احرام را باطل کند.

مستحبات احرام - مرد در عمره تمتع موی سر را بگذارد
 پیش از احرام تا بلند شود از اول ذی القعدة و اصلا کوتاه نکند و
 نزدیک وقت احرام تن را پاک کند و ناخن بگیرد و شارب بن ندو

فريضة أوست ركعات أو ركعتين ورفع الصوت بالتلبية إذا علت راحلته البيداء إن حج على طريق المدينة والدعاء والتلفظ بالنوع والأشراط وتكرار التلبية إلى أن يشاهد بيوت مكة للمتمتع وإلى عند الزوال يوم عرفة للمفرد والقارن وإذا دخل الحرم للمعتمر والأحرام في قطن محض وأحرام المرثه كاحرام الرجل الأفي تحريم المخيط ولا يمنعها الحيض منه .

موی عانه وزیر بغل دور کند و پیش از احرام غسل کند و احرام پس از نماز ظهر بندد یا هر فريضه که خواهد یا شش رکعت به نیت احرام و اگر شش رکعت دشوار باشد دور رکعت بخواند و آواز بلند کند در تلبیه گفتن وقتی مرکوب او به بیداء بر آید در راه مدینه و دعاء وارد بخواند و نوع حجی که نیت کرده است بزبان آورد و باخدای شرط کند در ترک احرام اگر عذری پیش آید و پیوسته تلبیه گوید تا وقتی خانه های مکه را مشاهده کرد تلبیه را قطع کند این حکم عمره تمتع است اما آن که حج گذارد همچنان تلبیه گوید تا ظهر روز عرفة و هر کس عمره مفرده گذارد چون بحرم داخل شود تلبیه را قطع کند . مستحب است جامه احرام پنبه خالص باشد .
زن در همه احکام احرام مانند مرد است جز آن که مرد نمیتواند جامه دوخته بپوشد و زن می تواند . و حیض مانع احرام نیست .

الباب الرابع

في تروك الاحرام والواجب منها أربعة عشر تر كاً : صيد البرّ وامساكه واكله والاعشارة إليه والاعغلاق عليه وذبحه والنساء وطياً وتقبيلاً وطساً ونظراً بشهوة وعقدآله ولغيره وشهادة عليه والاستمناء والطيب والمخيط للمرّجال وما يستر ظهر القدم والفسوق وهو الكذب والجidal وهو قول لا والله

باب چهارم - در تروك احرام

آنچه باید در احرام از آن پرهیز کرد چهارده چیز است اول - شکار حیوان صحرائی و نگاهداشتن آن تا دیگری بکشد و خوردن صیدی که دیگری کشته گرچه محرم نبوده است و اشاره بشکار برای راهنمایی کسی که اراده شکار دارد و در بستن بروی شکار و کشتن آن که دیگری گرفته است .

دوم - زن از هر جهت حتی نگاه کردن بشهوت بحلال خود خود و عقد کردن زن برای خود یا دیگری و شاهد نکاح شدن سیم - استمناء .

چهارم - بوی خوش . پنجم - جامه دوخته برای مردان ششم - آنچه پشت پای را بپوشد . هفتم - دروغ گفتن .

هشتم - جدال و منازعه کردن و اقل آن لا والله و بلی والله گفتن است در مقام انکار دعوی دیگران تا جدال صادق آید و اگر

وبلى والله وقتل هوام الجسد وازالة الشعر من غير الضرورة
 واستعمال الدهن وتغذية الرأس للرجال والتظليل سائراً
 وقص الأظفار وقطع الشجر والحشيش النبات في غير ملكه
 إلا الفواكه والأذخر والتخلو يكره الا كتجبال بالسواد
 والنظر في المرات ولبس الخاتم للزينة والحجامة وذلك
 الجسد ولبس السلاح اختياراً على أحد القولين في ذلك

جدال بی سو گند باشد هم حرام است .

نهم - کشتن جانوران تن خود. دهم - موی ستردن مگر

در ضرورت و ناخن گرفتن .

یازدهم - روغن مالیدن برای زینت بسروتن .

دوازدهم - پوشیدن سر برای مردان. سیزدهم - زیر سایه

راه رفتن و مقصود سایه چیزی است که با انسان حرکت کنند مانند

چتر و سقف کجاوه و پرده آن نه سایه چیزی که ثابت باشد مانند

سقف خانه و بازار و خیمه و دیوار .

چهاردهم - کتدن و بریدن درخت و گیاه که در غیر ملک خود

روئیده است اما چیدن میوه و اذخر و خرما و هر چه در ملک خود

اوروئیده ضرر ندارد

مکروه است در حال احرام سر مه کشیدن و در آینه نگاه

کردن و انگشتری برای زینت در دست کردن و حجامت و مشت

و مال و کیسه کشیدن و اسلحه همراه داشتن و بعضی همه اینها را

كلته والنقاب للمرأة والاحرام في الثياب الوسخة والمعلمة
والحناء للزينة ودخول الحمام وتلبية المنادي واستعمال
الرياحين ويجوز حك الجسد والسواك ما لم يدم .

الباب الخامس

في كفارات الأحرام وفيه فصلان الأول في كفارات
الصيد وهو الحيوان المحلل الممتنع في البر ويجوز صيد

حرام میدانند . دیگر مکروه است برای زن چیزی بروی به بنفد
که بان بچسبد و قدیم آن را نقاب می گفتند و نقاب زمان ما که بروی
نمی چسبد بلکه حائل و مانع دیدن نامحرم است و بلند می ایستد
مکروه نیست چنانکه پوشیدن سر مردان ممنوع است اگر بسر بچسبد
نه آنکه بلند نگاهدارند

احرام در جامه چرکین و نقش دار و حنا بستن برای زینت
و بحمام رفتن و لبیک گفتن در جواب مردم و گل و گیاه خوشبودر
دست گرفتن و استعمال کردن همه مکروه است .

خاراندن بدن و مسواک تا خون نیاید مکروه نیست .
و در کتاب مختصر مناسک که بنا بر عمل و احتیاط داشتیم بسیاری
از مکروهات را ممنوع شمردیم .

باب پنجم - در كفارات احرام در آن دو فصل است

فصل اول - در كفاره صيد .

یعنی صید حیوان بری که رام انسان نباشد یا از او نگریزد .

البحر وهو ما يبيض ويفرخ فيه والدجاج الحبشى فى النعامة
بدنة ومع العجز يفض ثمن البدنة على البر ويطعم ستين
مسكيناً لكل مسكين مدان وما زاد عن ستين له ولا يجب
عليه ما نقص عنه ولو عجز صام عن كل مدتين يوماً فإن
عجز صام ثمانية عشر يوماً وفي بقرة الوحش وحماره بقرة
فان لم يجد فض ثمنها على البر ويطعم ثلاثين مسكيناً لكل
واحد مدان ولا يجب عليه التمسيم والفاضل له وإن عجز

ودرا حرام شكار حيوان دريائى جائز است يعنى آن كه تخم وجوجه
در دريا گذارد وهمچنين كشتن مرغ حبشى جائز است چون رام
است و اهلى ،

كسى كه شتر مرغى بگشدد در حال احرام يك شتر فديه دهد
واگر شتر ممكن نشود بهای آن را گندم بخرد و بشصت فقير بدهد
هر فقيرى دو مد و اگر بهای شتر باين اندازه گندم وافى نباشد هر چه
رسد كافى است و اگر بيش از بهای گندم باشد زيادتى براى صاحب مال
است و اگر از بهای شتر نيز عاجز باشد بدل هر دو مد گندم يك روز روزه
بدارد و اگر نتواند هيچدمه روز روزه دارد

وكسى كه گاو وحشى يا گورخر شكار كند گاوى فديه
دهد و اگر نيايد بهای آن را گندم بخرد و سى فقير را هر يك
دو مد بدهد و چنان كه در شتر گفتيم اگر بهای گاو بسى فقير كافى
نباشد اتمام آن براو واجب نيست و اگر زياده بود مال صاحب مال

صام عن كل مدّين يوماً فان عجز صام تسعة ايام وفي الظبي
 والشعلب والارنب شاة فان عجز فضّ ثمنها على البرّ واطعم
 عشرة مساكين لكلّ مسكين مدّان و الفاضل له ولا يجب
 عليه التّميم فان عجز صام عن كلّ مدّين يوماً فان عجز
 صام ثلاثة ايام ، و في كسر بيض النّعام اذا تحرك الفرخ لكلّ
 بيضة بكرة من الابل وإن لم يتحرك أرسل فحولة الابل في اناث
 بعددها فالنّاتج هدى لبیت الله تعالی فان عجز فعن كل بيضة
 شاة وان عجز اطعم عشرة مساكين فان عجز صام ثلاثة ايام وفي بيض

است و اگر از بهای گاو هم عاجز باشد بجای هر دو مدیک روز
 روزه دارد و اگر نتواند نه روز

اگر آهو و روباه و خرگوش بکشد گوسفندی فدیّه کند و
 اگر عاجز شود قیمت گوسفند را گندم بخرد برای ده فقیر و ده
 روز روزه یا سه روز روزه بتفصیلی که نظیر آن در گاو و شتر گذشت
 اگر محرم تخم شتر مرغ را بشکند و جوجه در آن باشد
 برای هر تخم کره شتری فدیّه کند و اگر جوجه در آن بحرکت
 نیامده بشماره تخمهائی که شکسته است ماده شتر مهیا کند و نر
 بر آنها فرستد هر یک بچه آورد هدیه بیت الله است و اگر از این
 کارها عاجز باشد بجای هر تخم شتر مرغ گوسفندی بکشد و اگر
 نتواند ده مسکین طعام دهد بهمان تفصیل که در نظائر آن گفتیم
 از بهای گوسفند و اگر نتواند سه روز روزه گیرد .

اگر تخم کبک و باقر قره (سیاه سینه) را بشکند و جوجه در آن بجنبش

القطا والقبيح إذا تحرك الفرخ لكل بيضا من صغار الغنم وانام
 يتحرك ارسل فحواة الغنم في اناث بعددها فالناتج هدى
 لبیت الله ولو عجز كان كبيض النعام وفي الحمامة شاة وفي
 فرخها حمل وفي بيضا درهم وعلى المحل في الحرم عن
 الحمامة درهم وعن الفرخ نصف وعن البيضة ربع ويجتمعان
 على المحرم وفي الضب والقنفذ واليربوع جدی وفي القطا
 والدراج وشبهه حمل فطيم وفي العصفور والقبرة والصعوة
 مد وفي الجراداة والقملة يلقیها عن جسده كف من طعام

آمده باشد بره گوسفند کوچک و اگر بجنیش نیامده بشماره تخمهها
 که شکسته است میش نر و ماده مهیا کند بطریقی که در شتر گفتیم و هر بره
 که بیاید هدی خانه خداست و اگر نتواند همان کند که در تخم
 شتر مرغ گفتیم و اگر کبوتری بکشد گوسفندی بدهد و برای جوجه
 کبوتر بره و تخم کبوتر یک درهم و اگر محرم نباشد اما در حرم
 کبوتری بکشد یک درهم و جوجه آن نیم درهم و تخم آن ربع درهم
 و اگر محرم در حرم بکشد هر دو بر او جمع شود .

اگر کسی سوسمار یا جوجه تیغی و موش خرما بکشد یک
 بزغاله فدیه دارد و باقر قره و دراج و امثال آن بره از شیر گرفته
 و گنجشک و مرغ کاکلی و دم جنبانک یک مد گندم و درملخ و شپش
 که از بدن افکنند یک مشت گندم و اگر ملخ بسیار کشد یک گوسفند
 و اگر نتواند پرهیز کند باکی بر او نیست .

وفي الجراد الكثيرة شاة وان لم يتمكن من التحريم لم يكن عليه شيء ولو اكل ما قتله كان عليه فداء وان ولو اكل ما ذبحه غيره ففداء واحدة ولو اشترك جماعة في قتله فعلى كل واحد فداء وكل من كان معه صيد يزول ملكه عنه بالاحرام ويجب عليه ارساله فان امسكه ضمنه .

مسائل: الاولى المحرم في الحل يجب عليه الفداء

والمحل في الحرم القيمة ويجمعان على المحرم في الحرم ما لم يبلغ بذنة فلا يتضاعف .

اگر از آنچه کشته است بخورد و فدا بروی است و اگر دیگری کشته او بخورد يك فديه و اگر جماعتی در کشتن شکار همکاری کنند بر هر يك فدائی است و هر کس پیش از احرام بستن شکاری گرفته و مالک شده باشد چون احرام بندد اگر شکار همراه او باشد باید رها کند و دیگر مالک آن نیست و دیگری که آنرا صید کند مالک میشود .

چند مسئله در صید

۱- کسی که محرم باشد و بیرون حرم صید کند فدا دهد چنانکه گذشت و اگر محرم نباشد اما در حرم شکار کند قیمت آن بر او است اگر هم محرم باشد و هم در حرم شکار کند هم فديه دهد و هم قیمت . مگر آنکه فديه شتر باشد که همان کافی است .

الثانية يضمن الصيد بالقتل عمداً وسهواً وجهلاً
ولو تكرر الخطأ تكرررت الكفارة و كذا العمد .

الثالثة لو اضطر إلى اكل الصيد والميتة اكل الصيد
وفداه مع المكنة والا اكل الميتة .

الرابعة فداء الصيد المملوك لصاحبه وغير المملوك

۲- آنکه صید را بکشد ضامن قیمت آن است بعمد باشد یا
سهو یا ندانسته و اگر مکرر خطا کند قیمت هم مکرر میشود
و کفاره صید هم در عمد واجب است و هم در خطا و بر محرم واجب
است چون تیر می افکند جائی بیفکند که مطمئن باشد بخطا نیز
حیوانی را نخواهد کشت و اگر چنین یقین ندارد از تیر افکندن پرهیز
کند بلکه اگر خطای وی مکرر شود کفاره نیز مکرر می شود .
اما عمد اگر مکرر شود خلاف است علامه فرمود در آن هم کفاره
تکرار می شود و بعضی گفتند کفاره ندارد چون گناه آن چنان بزرگ
است که کفاره آنرا نمی پوشد .

۳- اگر اضطرار بدان جا کشد محرم را که باید گوشت
شکار بخورد یا مردار اگر او را ممکن باشد فدیة دهد و گوشت شکار
اختیار کند و اگر نتواند از مردار بخورد مگر آن که ممکن
نباشد مثلاً مردار گندیده است و ضرر دارد .

۴- گوشت کفاره که برای شکار می کشند شتر باشد یا گاو

یتصدق به و حمام الحرم یشتري بقیمته علف لحمامه .
 الخامسة ما يلزمه في احرام الحج ينحره أو يذبحه
 بمنى وإن كان معتمراً فبمكة بالموضع المعروف بالحزورة .
 السادسة حد الحرم يريد في يريد من اصاب فيه
 صيداً ضمنه .

الفصل الثاني

في باقى الملحظورات وفيه مسائل .

الاول من جامع امرئته قبل أحد المولتفين قبلاً أو

یا گوسفند باید صدقه دهد و اگر حیوان شکار شده مالک دارد باید
 آنرا بمالک دهد و اگر کبوتر حرم را بکشد بهای آنرا دانه بخرد
 برای کبوتران حرم .

۵- فدای صید را در احرام عمره باید در مکه کشت جائی
 که معروف است، به حزوره (بروزن قسوره) و در احرام حج
 در منی .

۶- حرم مکه چهار فرسخ در چهار فرسخ است و در داخل
 این حد هیچ شکار نباید کرد و هر کس شکار کند ضامن است اگر
 چه در احرام نباشد و حدود آن در محل معلوم است .

فصل دوم - در کفاره سایر محرمات احرام و در آن چند
 مسئله است .

۱- کسی که در احرام حج بازن خود نزدیکی کند پیش

دبراً عامداً عاملاً بالتحريم بطل حجّه وعلیه اتمامه والقضاء من قابل وبدنه سواء كان الحجّ فرضاً أو نفلاً وعلیها مثل ذلك أن طاوعته وعلیهما الافتراق وهو أن لا ينقردا بالاجتماع إن حجّاً في موضع المعصية إلی أن یفرغا من المناسک ولو اکرهها صح حجّها ویتحمّل عنه الکفارة ولو كان بعد الموقفین صح الحجّ ووجب البدنة علی کلّ واحد منهما ولو جامع قبل طواف الزيارة لزمه بدنة فان عجز عنها فبقرة أو شاة ولو جامع قبل طواف النساء لزمه بدنة فان عجز

از آنکه ازوقوف بمشعر فارغ شود باعلم و عمد حج او باطل است اما آنرا تمام کند و شتری قربان کند و سال دیگر حجی بجا آورد هر چند حج اول او مستحب بوده، زن نیز اگر در احرام بود و برضای خود اطاعت شوهر کرد حکم همین است و چون سال دیگر باهم بقضای حج آیند باید ازهم جدا باشند یعنی در جای خلوت باهم نباشند از جای پارساله تا از اعمال فارغ شوند و اگر شوهر از اول بقهر او را مجبور کرد بوده حج زن باطل نمیشود و کفاره بر عهده مرد است و اگر نزدیکی پس از فراغ از مشعر الحرام باشد پیش از آن که طواف کند باز شتری باید فدا دهد اما حج او باطل نمیشود و قضای آن واجب نیست و اگر طواف زیارت کرده است اما طواف نساء نکرده حکم همین است مگر آنکه پنج دور یا چهار دور از

عنها فبقرة أو شاة ولو كان قد طاف منه خمساً فلا كفارة ولو
 جامع في احرام العمرة قبل السعي بطلت و عليه بدنة
 وقضائها و اتمامها ولو نظر إلى غير أهله فامنى كان عليه بدنة
 فان عجز فبقرة فان عجز فشاة ولو نظر إلى أهله بغير شهوة
 فامنى فلا شيء عليه و إن كان بشهوة فجزور و كذا لو امنى
 عند الملاعبة ولو عقد المحرم لمحرم فدخل كان عليهما
 كفارتان .

طواف نساء کرده باشد کفاره براو نیست .

کسی که در احرام عمره نزدیکی کند پیش از آن که سعی
 صفا و مروه را تمام کرده باشد با علم و عمد عمره او باطل است
 و شتری فدا دهد و این عمره را تمام کند و عمره دیگر همان سال
 بجا آورد .

نزدیکی با زن بیگانه بحرام یا با جوان امرد همین
 حکم دارد .

اگر نظر کند با جنبی و از اومنی بیرون آید شتری فدا دهد
 و اگر نتواند گاو و اگر از گاو و نیز عاجز باشد گوسفند و اگر نظر
 بزنی خود کند بی قصد التذاذ و جنب شود چیزی براو نیست و اگر
 با زن خود ملاعبه کند یا برای لذت نگاه کند و منی آید شتری بکشد
 و اگر محرمی برای محرم دیگر زن عقد کند هر يك جدا گانه
 کفاره دهند .

الثانية من تطيب لزمه شاة سواء الصبغ والاطلاء
والبخور والأكل ولا باس بخلق الكعبة .

الثالثة في تقليم كل ظفر مدمن طعام و في يديه
ورجليه شاة مع اتحاد المجلس ولو تعدد فشاتان و على
المفتى إذا قلم المستفتى فادمى اصبعه شاة .

الرابعة في لبس المخيط شاة وإن كان لضرورة .

۲- کسی که بوی خوش بکاربرد اورا گوسفندی لازم شود
چه بر خویش بمالد یا بخور کند یا بخورد اما خلوق کعبه یعنی
عطری که بر پرده کعبه و دیوار آن میمالند باکی نیست چه استشمام
بوی آن کنند یا بدست و جامه اش مالیده شود و نیز میوه های خوشبوی
و گیاه یا گل خوشبوی ضرر ندارد .

۳- در ناخن گرفتن اگر همه ناخنهای دست و پارا در یک
مجلس بگیرد يك گوسفند است و در دو مجلس دو گوسفند اما اگر
همه ناخنها را باهم بگیرد برای هر يك ناخن يك مد طعام بدهد
هر کس فتوی دهد محرم را بناخن گرفتن و شنونده ناخن گیرد
و خون آید بر فتوی دهند گوسفندی واجب می شود .

۴- در جامه دوخته پوشیدن گوسفندی واجب می شود هر چند
ضرورت باشد .

الخامسة في حلق الشعرة أو اطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد أو صيام ثلاثة ايام وإن كان مضطراً .

السادسة في نتف الابطين شاة و في أحدهما اطعام ثلاثة مساكين ولو سقط من رأسه أو لحيته شيء بمسسه تصدق بكف من طعام وإن كان في الوضوء فلا شيء عليه .

السابعة في التظليل سائراً شاة و كذا في تغطية الرأس وإن كان لضرورة .

الثامنة في الجدال صادقاً ثلثاً شاة و كذا في الكاذب

۵- برای سر تراشیدن هر چند ضرورت باشد هم گوسفندی واجب است و می تواند بجای آن ده مسکین طعام دهد یا سه روز روزه گیرد .

۶- اگر موی زیر هر دو بغل را بسترده گوسفندی بدهد و در یک بغل سه مسکین طعام دهد و اگر بدست کشیدن بر سر و ریش موئی جدا شود یک مشت گندم صدقه دهد مگر در حال وضو که کفاره ندارد .

۷- زیر سایه راه رفتن هوجب یک گوسفند است همچنین در پوشیدن سرا گرچه ناچار باشد .

۸- در جدال اگر سه بار مجادله کند و در گفتار دروغ نگفته باشد گوسفندی بدهد و اگر دروغ گفته باشد نیز گوسفندی دهد هر

- مره و لوثنی فبقرة ولو ثلث فبدنة . تبصره فبدنة
- التاسعة في الدهن الطيب وقلع الضرس شاة .
- العاشرة في الشجرة الكبيرة بقرة وفي الصغيرة شاة
وفي ابعاضها قيمته .
- الحادية عشرة تتكرر الكفارة بتكرار الوطي واللبس
مع اختلاف المجلس والطيب كذلك .
- الثانية عشرة لا كفارة على الجاهل والناسي الا
في الصيد .

چند يكبار جدال کرده باشد و اگر دو بار دروغ گفته باشد گاوی
و اگر سه بار شتری فدا دهد .

۹- اگر روغن خوشبوی بر خود بمالد گوسفندی فدا دهد
و همچنین اگر ندان بکشد .

۱۰- هر گاه درخت بزرگی بر کند گاوی فدیة دهد و اگر
درخت خرد باشد گوسفند و اگر شاخی جدا کند قیمت آنرا .

۱۱- اگر مکرر جماع کند كفارة مکرر میشود و همچنین
اگر مکرر جامه دوخته بپوشد یا مکرر عطر بزند در دو مجلس

۱۲- آنکه فراموش کرده یا نداند چیزی مخل احرام است
كفارة ندارد مگر در صید .

الباب السادس

في الطواف وهو واجب مرة في العمرة المتمتع بها
ومرتين في حجته وفي كل واحد من عمره الباقيين مرتين
وكذا في حجهما .

و يشترط فيه الطهارة وازالة النجاسة عن الثوب
والبدن والختان في الرجل ، ويجب فيه النية ، الطواف
سبعة اشواط والابتداء بالحجر والختم به وجعل البيت على
يساره وادخال الحجر فيه ويكون بين المقام والبيت وصلوة
ركعتيه في مقام إبراهيم عليه السلام ويستحب فيه الدعاء عند

باب ششم - طواف

طواف در عمره تمتع يك بار واجب است ودر عمره مفرد
و در هر سه قسم حج دو بار واجب است یکی طواف زیارت و دیگری
طواف نساء و در طواف شرط است طهارت و ازاله نجاست از جامه و
بدن و آنکه مرد ختنه شده باشد و واجب است نیت و هفت دور گشتن
گرد خانه خدا و ابتدا کردن از حجر الاسود و ختم به آن و باید
خانه را بدست چپ قرار دهد و حجر اسماعیل را داخل طواف کند
و چون میخاژی مقام ابراهیم رسد از بین خانه و مقام ابراهیم
علیه السلام عبور کنند نه از بیرون مقام و دو رکعت نماز طواف
گذارد در مقام ابراهیم و مستحب است دعا وقت داخل شدن

الدخول إلى مكة والمسجد و مضغ الاذخر ودخول مكة
 من اعلاها حافياً بسكينة ووقار والغسل من بئر ميمون أو فح
 و استلام الحجر في كل شوط و تقبيله او اليماء اليه
 و الدعاء عند الاستلام وفي الطواف و التزام المستجار
 و وضع الخد عليه والبطن و استلام الركن اليماني
 و باقى الاركان و الطواف ثلثمائة وستين طوافاً فان لم يتمكن

بشهر مکه و بمسجد الحرام و اينکه اذخر بچود و اذخر چوبى
 است نرم خوشبوى که عفونت دهان را ميبرد و چون خواهد داخل
 مکه شود از جانب شمال آن در آيد با پای برهنه با آرامش و وقار
 و از چاه ميمون يافح غسل کند و در هر دور سنک حجر الاسود را
 مس کند و ببوسد يا بان اشاره کند و دعا بخواند در وقت دست زدن
 و اشاره کردن و در طواف نيز دعا بخواند و بمسججار که قسمتی از
 ديوار جنوبی خانه کعبه است بچسبد و شکم و روى بر آن نهد و
 بر رکن يمانی که متصل بمسججار است دست بکشد بلکه همه چهار رکن
 کعبه را و اگر بتواند در مدت اقامه در مکه سيصد و شصت طواف
 کند که دوهزار و پانصد و بيست دور ميشود و اگر ممکن نشود
 سيصد و شصت بار گرد خانه بگردد و چون طواف از هفت دور کمتر
 نمی شود و پنجاه و يك طواف سيصد و پنجاه و هفت دور ميشود طواف
 پنجاه و دويم را بايد به چهار کاعل کرده تا مجموع سيصد و شصت و چهار

فثلثمائة وستين شوطاً . والطواف ركن من ترکه عمدأ
 بطل حجه و ناسياً يأتي به ومع التعذر يستنيب و لو شك
 في عدده بعد الانصراف لم يلتفت وفي الاثناء يعيد ان كان
 فيما دون السبعة و الاقطع ولو ذكر في طواف الفريضة
 عدم الطهارة اعاده ولو قرن في طواف الفريضة بطل و
 يكره في نافلة ولو زاد سهواً كمل اسبوعين و صلى ركعتي
 الواجب قبل السعي و المندوب بعده ولو نقص من طوافه

دور گردد و بايد دانست كه هر يك دور را يك شوط گویند
 طواف ركن است در حج و عمره مانند سایر ارکان حج اگر عمدأ ترك
 كند حج باطل میشود و اگر فراموش كند تا از حج یا عمره فارغ
 شود باید تدارك كند هر وقت بیادش آید و اگر ممكن نشود و از
 مكه دور شده باشد کسی را نایب گیرد . اگر پس از فراغ از عمل
 شك كند در شماره طواف اعتنا نكند و اگر در اثنای آن شك كند
 باطل است و باید از سر گیرد مگر آنكه بداند هفت دور كامل کرده
 و در زیادتی شك كند عملش صحیح است و اعتنا بشك نكند .

اگر در طواف واجب بخاطر آورد كه پاك نبوده از سر گیرد
 باطهارت و اگر طواف واجب را بطواف دیگر متصل كند باطل است
 و در طواف مستحب مكروه است و اگر در طواف مستحب سهواً از
 هفت زیاده كرد هفت دوم را تمام كند .

وقد تجاوز النصف اتم ولو رجع الي اهله استناب ولو كان اقل استانف و كذا من قطع الطواف لحاجة او صلوة نافلة و لا يجوز تقديم طواف التمتع وسعيه على الوقوف الالخائف الحيض ولو حاصت قبله انتظرت الوقوف فان لم تطهر بطل متعتها و صارت حجتها مفردة و تقضى العمرة بعد ذلك

نماز طواف واجب را باید پس از طواف بجا آورد پیش از آن که سعی میان صفا و مروه کند اما در طواف مستحب می تواند نماز را تا بعد از سعی تاخیر ندارد .

اگر بخاطرش آید که هفت دور طواف را تمام نکرده است اما از نصف گذشته جائز است بنا بر آن گذارد و هفت دور را تمام کند و اگر از نصف نگذشته باید از سر گیرد و اگر بوطن خود باز گشته و بتواند بمکه برگردد باید برگردد و اگر ممکن نباشد نایب گیرد .

کسی که طواف را پس از آنکه از نصف گذشته است برای حاجتی ضروری یا نماز نافله ترك کند جائز است همان را تمام کند و اگر از نصف نگذشته اعاده باید کرد .

در حج تمتع باید طواف وسعی را پس از وقوف بعرفات و مشعر الحرام بجا آورد و پیش از آن صحیح نیست مگر زنی که بیم داشته باشد پس از عرفات و مشعر حاض شود و نتواند تا پاك شدن درمکه بماند از او فوت شود در این صورت باید طواف

ولو حاضت خلالهما فان جاوزت النصف تركت بقية الطواف
 و فعلت بقية المناسك ثم قضت الفائت بعد طهرها والا
 فحكمتها حكم من لم تطف و المستحاضه اذا فعلت ما يجب
 عليها كانت كالطاهرة

الباب السابع

في السعي وهو واجب في كل احرام مرة و يجب
 فيه النية و البدئة بالصفا و الختم بالمروة و السعي سبعة اشواط

وسعی را پیش اندازد و اگر پیش از عرفات حائض شود و هنوز طواف
 عمره را تمام نکرده و تا وقت عرفات پاك نمیشود عمره تمتع
 را بدل به حج افراد کند و باهمان احرام عمره که بحج مبدل
 شده بعرفات رود و اعمال حج را تمام کند و چون از احرام بیرون آید
 عمره مفرده بجا آورد .

اگر زن پیش از نصف طواف را بجا آورده حایض شود باید
 بشتاب از مسجد بیرون رود و چون در عمره تمتع باشد سعی را
 تمام کند و از احرام عمره بیرون آید و احرام حج بندد و به عرفات
 رود و پس از تمام شدن حج باقی مانده طواف عمره را با نماز آن
 بجا آورد .

مستحاضه چون وظائف خود را انجام دهد در حکم پاك است .

باب هفتم - در سعی

در هر احرام يك بار سعی کردن واجب است خواه احرام

من الصفا اليه شيطان ويستحب فيه الطهارة واستلام الحجر
والشرب من زمزم والاعتسال من الدلو المقابل للحجر
والخروج من باب الصفا والصعود عليه و استقبال ركن
الحجر بالتكبير والتهليل سبعا و الدعاء و المشى طرفيه

حج يا احرم عمره و واجب است در سعی نیت کردن و آغاز سعی
از صفا کند تا مروه بپایان رسد باز از مروه بصفا آید و رفتن و بر
گشتن دو بار محسوب می شود و باید سعی هفت بار باشد و آخر
هفتم بمروه ختم می گردد .

مستحب است پیش از آنکه برای سعی از مسجدالحرام
بیرون رود دست به حجرالاسود رساند و از آب زمزم بنوشد
و از دلوی که برابر مقام ابراهیم نهاده است در صورت امکان
غسل کند و گرنه وضو بسازد هر جا خواهد یا غسل کند و هنگام
بیرون رفتن از مسجدالحرام از باب صفا بیرون رود (یکی از
درهای شرقی مسجدالحرام) مستحب است هم از کوه صفا بالا رود
و روی بر رکن کعبه که حجرالاسود در آن نصب است بایستد و هفت
بار لا اله الا الله بگوید و دعای وارد بخواند و مستحب است در قسمت
از سعی که دنباله وادی محسراست هروله کند یعنی شتاب بگذرد
و ندود و پیش از آن قسمت و پس از آن بهادت خود راه رود
و برای توضیح گوئیم که وادی محسراست در اول منی و تا
مکه متصل است چنانکه اگر سیل از وادی محسرا سر از یر شود

والهرولة من المنارة الى زقاق العطارين أنه من وادی محسر
والدعا والسعي ماشياً وهور كن يبطل الحج بتر كه عمدا لاسهوا
ويعود لاجله فان تعذر استتاب ولو زاد على السبع عمد أبطل
لاسهوا ويعيده لو لم يحصل عدد اشواطه ولو قطعه لقضاء
حاجة او صلوة فريضة تممه و لوطن الاتمام فاحل و واقع
اهله او قلم الاظفار ثم ذكر نسيان شوط اتم و يكفر بمقرة

بأن قسمت از محل سعی میرسد که باید هروله کرد و علامه فرموده
است حد آن از مناره است تا کوی عطاران و البته در عهد وی
چنین بود

مستحب است دعا خواندن هنگام سعی .
و باید دانست سعی رکن است اگر عمدا ترك کنند حج یا
عمره باطل میشود و سهوا باطل نمیشود بلکه باید برای قضای
آن بمکه باز گردد و اگر نتواند نایب گیرد چنانکه در طواف
گفتیم .

اگر سعی از هفت بار زیاده کند عمدا باطل است و اگر
سهوا زیاده کند باکی نیست و سعی را قطع باید کرد چون سعی
مستحب ثابت نشده و بعضی گویند هفت شوط تمام کند جائز است
است و اگر شك کند چند بار رفته و برگشته از سر گیرد و اگر
در بین سعی برای حاجتی آنرا ترك کند یا برای نماز واجب
قطع نماید باکی نیست باقی مانده آنرا از همانجا که قطع کرده
است بجای آورد .

و اذا فرغ من سعى العمرة قصر و ادناه ان يقص اظفاره
 او شيئاً من شعره ولا يحلق راسه فان فعل كان عليه دم و
 كذا لو نسيه حتى احرم بالحج و مع التقصير يحل من
 كل شيء احرم منه الا الصيد مادام فى الحرم ويستحب
 له ان يتشبه بالمحرمين فى ترك لبس المخيط

اگر سعی را سهوا تمام نکرده از احرام بیرون آید
 و مقاربت کند آنگاه بیاد آورد که سعی تمام نکرده بود ناقص را
 تمام کند و یک گاو بکفاره نقض احرام فدا دهد و بقاعده باید
 معذور باشد چون در نقض احرام بفراموشی کفاره نیست مگر در
 روایتی که کفاره را در ناخن گرفتن نیز ثابت کرده است و آن
 عجیب تر است و بحث در آن خارج از موضع این کتاب
 کسی که از سعی عمره تمتع فارغ میشود جائز نیست همه
 سر را بتراشد بلکه باید ناخن بگیرد تا از احرام بیرون آید یا
 اندکی از موی سر یا شارب بگیرد و اگر سر تراشد باید فدیة دهد
 و اقلاً گوسفند بکشد .

اگر کسی از احرام عمره بیرون نیامده سهوا احرام حج
 ببندد نیز باید فدیة دهد

کسی که از عمره تمتع فارغ گشت و از احرام بیرون آمد
 همه چیز بر او حلال است مگر صید و بهتر است با همان لباس احرام
 باشد و لباس دوخته نپوشد تا احرام برای حج ببندد .

الباب الثامن

فی افعال الحج و فيه فصول

الاول في احرام الحج ، اذا فرغ من العمرة و جب عليه الاحرام بالحج من مكة و يستحب ان يكون يوم التروية عند الزوال من تحت الميزاب و كقيمته كما تقدم الا انه ينوى إحرام الحج و يقطع التلبية يوم عرفة عند الزوال ولو نسيه حتى يصل بعرفات احرم بها ان لم يتمكن من الرجوع و لو لم يذکر حتى يقضى مناسكه لم يكن عليه شيء

باب هشتم

در اعمال حج و در آن چند فصل است

فصل اول

در احرام حج

چون از عمره فارغ شود واجب است از مکه احرام حج بندد و مستحب است احرام روز هشتم ذی الحجّه باشد که روز ترویه گویند زیر ناودان خانه هنگام ظهر و احرام حج مانند احرام عمره است چنانکه گذشت مگر آنکه اینجا نیت حج کند و تلبیه را تا ظهر روز عرفة مستمر دارد و ظهر قطع کنند . اگر فراموش کند احرام بندد تا وقتی بعرفات برسد در صورت امکان بمکه باز گردد و گرنه همان جا احرام بندد و اگر تا آخر مناسک بیاد احرام نیاید چیزی بر او نیست و حش صحیح است

الفصل الثانی - فی الوقوف بعرفات وهو رکن فی الحج یبطل بالاخلال به عمداً ولو ترکه ناسیاً حتی فات وقته ولم یصل بالمشعر بطل حجه و یجب فیہ النیة والکون بعرفات الی غروب الشمس من یوم عرفة ولولم یتمکن من الوقوف نهراً وقف لیلاً ولوقبل القجر ولولم یتمکن او نسی حتی طلع الفجر وقف بالمشعر واجزئه ولو

وبدئی گویند صحیح نیست .

وأصل دراعمال حج آن است که بترك هیچیک سهوا حج یا عمره باطل نشود در غالب آنها بجای عمل اختیاری اضطراری هم مشروع است .

فصل دویم

در وقوف بعرفات یعنی بودن وماندن در صحرای عرفات رکن حج است اگر عمداً ترك کنند حج باطل می شود و اگر فراموش کند تا آفتاب غروب کند و بمشعر الحرام هم نرسد نیز حج باطل است .

واجب است در وقوف عرفات نیت کردن و تا غروب آفتاب در آنجا ماندن و اگر روز نتواند شب تا پیش از آنکه فجر طلوع کند صحیح است و اگر شب نیز نتواند یا فراموش کند اما در مشمر الحرام وقوف کند کافی است .

اگر پیش از غروب آفتاب بعلم و اختیار از عرفات بیرون رود واجب است شتری بکشد و اگر نتواند هیچده روز روزه دارد

افاض منها قبل الغروب وجب عليه بدنة ولو عجز صام ثمانية عشر يوماً ان كان عالماً ، ولو كان جاهلاً أو ناسياً فلا شيء عليه و نمره و ثوية و ذوالمجاز و عرنة و الاراك حدود لا يجوز الوقوف بها ويستحب ان يخرج الى منى يوم التروية بعد الزوال و الامام يصلي بها ثم يبيت بها الى فجر عرفة و لا يجوز و ادى محسر حتى مطلع الشمس و يدعو عند نزولها و الخروج منها في الطريق و ان يقف مع السفح في ميسرة

و اگر مسئله نداند یا فراموش کرده باشد بر او فدیة و کفاره واجب نیست و اینکه بعضی پندارند در شریعت اسلام جاهل اگر چه مقصر نباشد در حکم عالم است و جهل را عذر نباید شمارد حکم کلی نیست و در هر جا می باید بدلیل آن رجوع شود .

وقفها گویند چند موضع در اطراف صحرای عرفات است بنام نمره و ثویه و ذوالمجاز و عرنه و اراك که همه در سرحد عرفات واقعند و ماندن در آنها کافی نیست از عرفات و مستحب است حاجیان روز هشتم ذی الحجّه پس از زوال ظهر بمنی روند و امام در آنجا نماز گذارد و تا اذان صبح روز عرفة در منی بمانند و بس از نماز آهنگ عرفات کنند و آخر صحرای منی از جانب عرفات و ادى محسر نام دارد بر وزن منجم و تا آفتاب طلوع نکند از آن و ادى نگذرند . مستحب است وقتی داخل صحرای عرفات میشود دعا بخوانند و هنگام غروب که بیرون می آیند در راه نیز پیوسته مشغول دعا باشد و در جانب چپ کوه عرفات بردامنه آن بایستد

الجبل داعياً قائماً وأن يجمع بين الظهرين باذان واحداً
و اقامتين ويكره الوقوف في اعلى الجبل و قاعداً و راكباً
الفصل الثالث في الوقوف بالمشعر - اذا غربت الشمس

من يوم عرفة افاض الى المشعر و يستحب أن يقتصد في
المسير و يدعو عند الكثيب الاحمر ويؤخر العشاءين حتى
يصليهما فيه ولو صار ربع الليل و يجمع بينهما باذان و
اقامتين و يجب فيه النية والكون فيه من طلوع الفجر
الى طلوع الشمس ولوفاته لضرورة فالى الزوال ولو افاض
وبركوه بالا نرود وميان نماز ظهر وعصر جمع کند بيك اذان و دو
اقامه و بقيه روز بدعا بپردازد و تا بتواند ايستاده باشد و مكروه
است نشسته يا سواره بودن .

فصل سيم - وقوف در مشعر الحرام - چون آفتاب روز

عرفه غروب کند و البته علامت آن بر طرف شدن سرخی است
از جانب مشرق، از عرفات آهنگ مشعر الحرام کند و مستحب است
راه ميانه رود نه بسيار کند و نه بسيار شتابان . و چون بتلريك
سرخ رسد دعا کند و مغرب و عشا را تاخير اندازد تا بمشعر رسد
هر چند يك جزء از چهار جزء شب بگذرد آنگاه مي-ان مغرب
و عشا جمع کند باذان و دو اقامه . و واجب است در مشعر نيت
وقوف کند يعنى نيت ماندن در آنجا که خود عبادت است و مستحب
است ذکر خدا کردن .

قبل الفجر عالماً عامداً کفر بشاة و صح حجته ان کان وقف بعرفات و یجوز للمرأة و الخائف الا فاضة قبله و حد المشعر ما بین المأزمین الی الحیاض الی وادی محسر و هذا الوقوف رکن فمن تر که لیلاً و نهاراً عمداً بطل حجہ ولو کان ناسياً و ادرك عرفات صح حجہ .

وقت اصلی برای وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب مانند وقت نماز صبح هر اندازه از این مدت بماند کافی است و واجب نیست همه مدت بین الطلوعین در مشعر باشد و اگر هیچ نتواند تا ظهر روز عید هر وقت ممکن شود خود را برساند اگر پیش از طلوع فجر از مشعر الحرام بیرون رود بعمد و علم باید يك گوسفند كفاره دهد اما حجش صحیح است زن و بیمار و آنانکه از انبوه و فشار مردم بیم دارند جائز است پیش از فجر از مشعر بیرون روند و بهمان بودن شبانه اکتفا کنند و كفاره بر آنها نیست . وقوف در مشعر رکن است پس کسی که عمداً آنرا ترك کند نه شب آنجا باشد و نه بین الطلوعین و نه تا ظهر روز عید حجش باطل است و اگر بفرا موشی و عذر ترك کند حجش صحیح است مگر وقوف عرفات را نیز ترك کرده باشد .

حد مشعر را از طرف عرفات مأزمین میگویند که در جانب مشرق مشعر است و از طرف منی که طرف مغرب مشعر است وادی محسر مینامند و تا جائی بنام حیاض امتداد دارد .

مسائل : الاولى . وقت الوقوف الاختياري بعرفات من زوال الشمس يوم عرفة الى غروبها والاضطراري الى الفجر و وقت الوقوف الاختياري بالمشعر من طلوع الفجر يوم النحر الى طلوع الشمس والاضطراري الى الزوال فان ادرك احد الموقفين اختياراً وفاته الاخر بضرورة صحح حجته وان ادرك الاضطراريين معاً فاته الحج علي قول اما الوادرك احد هما

چند مسئله در وقوف :

۱ - وقوف عرفات دو وقت دارد : اختياري و اضطراري وقت اختياري از ظهر روز عرفة است تا غروب آن و اضطراري از غروب روز عرفة است تا طلوع فجر روز عيد .
 وقوف مشعر الحرام نیز دو وقت دارد اختياري و اضطراري اختياري آن از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب . و اضطراري آن از طلوع آفتاب تا ظهر روز عيد و اضطراري ديگر آن براي زنان و بيماران شب عيد است پيش از طلوع فجر .
 کسی که وقت اضطراري را ادراك کند ويك وقت اختياري از اين دو وقوف حجش صحيح است و اگر هر دو اضطراري را ادراك کند نیز صحيح است و بعضی گویند صحيح نيست اما اگر فقط يك وقت اضطراري را درك کند حجش صحيح نيست اتفاقاً

فانته يبطل حجته إجماعاً. الثانية من فاته الحج سقطت عنه افعاله و يحل. بعمره مفردة و يقضى الحج فى القابل مع الوجوب الثالثة يستحب الوقوف بعد الصلوة والدعاء و وصى المشعر بالرجل للضرورة والصعود علي قزح و ذكر الله عليه

۲ - کسی که حجش باطل شود افعال پس از وقوف از او ساقط است اما بهتر است در منی بماند و پس از آن بمکه رود و به نیت عمره مفرده طواف و سعی بجاء آورد و از احرام بیرون آید و این عمره واجب است و اگر حجش واجب بوده سال دیگر قضا کند و اگر واجب نبوده است قضا واجب نیست چون بعمد باطل نکرده است .

۳ - مستحب است وقوف بعد از نماز باشد یعنی نماز را از اول وقت تا خیر نیندازد بلکه اول نماز گذارد پس از آن بدعا پردازد نه آنکه نیت وقوف پس از نماز کند .

و مستحب است کسی که بار اول بحج آمده است بر کوه قزح بالا رود در مشعر الحرام و آنجا ذکر خدا کند و زمین مشعر را که نزدیک کوه است زیر پای بکوبد چون آنجا مقام مقدس قریش بود در جاهلیت و بجای عرفات وقوف در مشعر الحرام میکردند و خویشان را بر سایر مردم فضیلت می نهادند این عمل تعصب قومی آنان را بیاد می آورد و تنبیه میشوند که همه کس حق دارد بر همه جا گام نهد و مکان مقدس الهی خاص جماعتی نیست .

الرابعة. يستحب التقاط حصي الرمي منه ويجوز من اي جهات الحرم كان عدى المساجد .

الفصل الرابع - في نزول مني - ويجب يوم النحر بمني ثلثه: احدها رمي جمرة العقبة بسبع حصيات ملتقطه من الحرم ابتكاراً مع النية واصابة الجمرة بفعله بما يسمى رمياً و يستحب ان تكون رخوة برشا قدر الانملة ملتقطه

۴ - مستحب است سنك ريزه براي انداختن بجمرات را از مشعر بردارد؛ و هر چند از همه جای حرم جائز است مگر از مساجد .

فصل چهارم - در اعمال مني

روز عيد اضحی سه عمل در مني واجب است . اول سنك انداختن به جمره عقبه و جمره ستونی است بسنك ساخته اند و جمره سه است یکی که از همه بمکه نزدیکتر است جمره عقبه گویند و باید هفت سنك کوچک باشد و از حرم بردارند و سنگی که يك بار انداخته باشند کافی نیست و واجب است در آن نیت کند و بسبب انداختن بجمره بخورد نه بعلت دیگر اگر بدست روی جمره بکشد کافی نیست و مستحب است سنگ سست باشد دورنك با اندازه سر انگشت و خود آن را برچیده باشد و از سنك بزرگتر شکسته نشده و سخت نباشد و باهر يك سنك ده

لامکسرة ولاصلبة والدعاء عند كل حصة والطهارة والتباعد بمقدار عشرة اذرع الى خمسة عشر ذراعاً والرّمى حذفاً وان يستقبل هذه الجمرة ويستدبر القبلة وفي غيرها يستقبلهما و يجوز الرّمى عن العليل. الثاني الذبح ويجب الرّمى ثم الذبح مرتباً وهو الهدى على المتمتع خاصة في الفرض والتفعل وللمولى الزام الملوك بالصوم او أن يهدى عنه فان اعتق قبل

می افکند دعا بخواند و وضو داشته باشد و از جمره عدّه تا پا زرده ذراع دور باشد و سنک را بر انگشت ابهام یعنی شست گذارد و بفشار سبابه بیفکند و مستحب است وقت سنک انداختن بجمره عقبه پشت بقبله و روی بجمره باشد یعنی در جانب مغرب جمره بایستد چون قبله منی روی بمغرب است و هنگام سنک انداختن بدو جمره دیگر روی بهردو باشد هم روی بقبله و هم روی بجمره یعنی در مشرق جمره بایستد . و اگر کسی بیمار باشد و نتواند خود سنک اندازد نایب بگیرد .

عمل دوم قربانی - واجب است قربانی پس از سنک انداختن بجمره و قربانی بر کسی است که حج تمتع گذارد، واجب یا مستحب و اگر حجش حج تمتع نباشد میتواند هنگام احرام با قربانی آهنگ مکّه کند و حج او قران نامیده میشود یا قربانی همراه نیاورد و حج او حج افراد باشد و قربانی حج قران را اشعار یا

احدا الموقفین لزمه الهدی مع القدرة والأصام ویجب فیہ النیة
 وذبحه بمنی بوم النحر وعدم المشار کة فی الواجب وان یکون
 من النعم ثنبا فدخل فی السادسة ان کان من البدن وفی الثانية
 ان کان من البقر والغنم ویجزی من الضان الجذع لسنة تاما غیر

تقايد میکنند یعنی هنگام احرام بستن کوهان آن را میسکافند و اندکی
 بخون آلوده میکنند و یا نعلین گردن آن میآویزند و باین عمل
 ممکن است آغاز احرام کرد بجای تلبیه و هر گاه بنده مملوک باذن
 مولای خویش حج تمتع گذارد مولی مختار است باو قربانی بدهد
 تا در روز عید وظیفه خویش را ادا کند یا چیزی ندهد و بجای
 آن بنده را بروزه امر کند و اگر پیش از وقوف عرفات آزاد شود
 و قدرت بگذراندن قربانی داشته باشد واجب است قربانی و گرنه
 روزه دارد ،

واجب است در کشتن حیوان نیت و اینکه در منی در روز عید
 باشد . جای دیگر و روز دیگر کافی نیت . و جائز نیست دو
 نفر یا بیشتر در کشتن يك حیوان شریک شوند بلکه بر هر کس
 حیوانی جدا واجب است . واجب است حیوان کشتنی اگر شتر
 است پنج سال تمام داشته باشد داخل سال ششم شده و اگر گاو

مهرزوله بحیث لایکون علی کلیمتہا شحم ویستحب ان تکون سمینة قد عرف بها انا ثامن الأبل والبقر وذکرنا من الضان و المعز والدعاء عند الذبح وان یا کل ثلثه ویهدی ثلثه ویطعم القانع والمعتّر ثلثه ولو فقد الهدی ووجد ثمنه خلفه عند من یشتریه و

است يك سال تمام کرده و داخل سال دویم شده باشد اما کوسفند: بزیکسال تمام کرده و میش هفت ماه تمام کرده کافی است و علامه رحمه الله فرماید چهارپا باید ثنی باشد یعنی دندان ثنا یا انداخته باشد گویند گاو درسال اول دندان نمی اندازد و اهل لغت هم گاو يك سال تمام کرده را ثنی نمیگویند بهر حال بمتقاضی روایات و آیه قرآن گاو بهر سن کافی است خواه ثنی بگویند یا نگویند و کسی کمتر از یکساله را کافی ندانسته است .

واجب است قربانی حج عیب و نقص نداشته باشد و اگر بسیار لاغر باشد بحدی که بر کلیه های او پیه نباشد کافی نیست و مستحب است فر به باشد و آن را روز عرفه در صحرای عرفات برده باشند شتر و گاو ماده بهتر است و بز و میش نر . مستحب است هنگام ذبح دعا بخواند و حیوان را سه قسمت کند و لو غیر متساوی يك قسمت را خود بخورد و يك قسمت هدیه دهد بدوستان و همسایگان و يك قسمت به محتاجان ببخشد . و بعضی این تقسیم را واجب شمرده اند .

ينذبحه طول ذى الحجة ولو فقد ه صام ثلثة ايام متواليات فى الحج
وسبعة اذ ارجع الى اهله ويجوز تقديم الثلثة من اول ذى الحجة
ولا يجوز تقديمها عليه فان خرج ولم يصمها تعين الهدى فى
القابل بمنى ، واما هدى القران فيجب ذبحه او نحره بمنى
ان قرنه بالحج وبمكة ان قرنه بالعمرة ويجوز ركوب

اگر روز عيد قربانى نيابد اما بهای آن را داشته باشد
نزد کسی امانت گذارد تا او حیوانی بخرد و قربانى کند تا
آخر ذى الحجه و اگر قیمت آن راهم نداشته باشد سه روز در حج
روزه گیرد و هفت روز وقتى بمنزل خود باز گردد و آن سه روز
را ميتوان از اول ذى الحجه روزه گرفت بعد از احرام حج اما
پيش از ذى الحجه جايز نيست و اگر روزه نگرفته توفيق حج يافت
و سال ديگر باز گشت بايد قربانى سال گذشته و آن سال را با هم در
منى قربانى کند ، اين سه روز روزه در سفر جائز است ميتواند در روز
آن را پيش از عيد روزه دارد و روز سيم پس از ايام تشریق
هدى يعنى حيوان قربانى که در حج قران همراه مى آورند
بايد در منى کشته شود و اگر همراه عمره گذار است در مکه و
هدى از اول احرام با او است با اشعار يا تقليد و اشمار آن است
که کوهان شتر را بکارد بشکافند و آن را خون الوده کنند و تقليد
آن است که شتر يا غير آن را قلاده بندد بنعل خود که با آن نماز
خوانده باشد .

الهدی وشرب لبنه مال میضربه وبولده واذا هلك هدی القران
لم يلزمه بدله الا ان يكون مضموناً ولا يتعين الصدقه الا
بالتذرو ولا يعطى الجزار الجلود من الهدى الواجب .

واما الاضحية فمستحبة يوم النحر وثلاثة بعده بمني

جائز است حیوان را سوار شدن واز شیر آن نوشیدن چون
از ملك او بیرون نرفته هر چند تصرف او محدود شده
است و شرط است که سواری و خوردن شیر ضرری بحیوان
یا بچه آن نرساند . اگر حیوان تلف شد ضامن نیست مگر
آن که خود شرط ضمان کرده باشد و لازم نیست گوشت هدی
را صدقه دهد بلکه مال او است هر چه خواهد کند مگر آنکه
نذر صدقه کرده باشد . این حکم قران است . و هر حیوان که کشتنش
واجب باشد در حج مانند کفاره و نذر اگر تلف شود
بدل آن را باید داد و گوشتش صدقه است و مکروه است پوست
آن را بقصاب و سلاخ دهند و بعضی گویند حرام است چون پوست
هم در حکم گوشت و نباید بمصرف نذرو فقرارسد و بهتر آن است
که بگوئیم نذرو صدقه در حیوان بگوشت تعلق می گیرد نه به پوست
و احتیاط مطلوب است . پوست عدی یعنی قربانی حج تمتع را
بقصاب میتوان داد بی اشکال هر چند واجب است .

مستحب است اضحیه (یعنی حیوانی که روز عید قربان
میکشند نه در مناسک حج) و آن را در روز عید و دو روز بعد از عید

و یومان فی غیرها و یجزی هدی التمتع تصدق عتها و لو فقدھا
 تصدق بثمانها و یکره التضحیة بما یربید و اعطاء الجزار الاجلود
 الثالث الحلق و یجب یوم النحر بعد الذبح الحلق
 او التقصیر بمنی و الحلق افضل و یتأكد للضرورة و
 الملبد و یتعین فی المرئة التقصیر و لو رحل قبل الحلق و التقصیر
 رجوع و فعل احدهما فان تعذر حلق او قصر این کان وجوباً
 و بعث شعره الی منی لیدفن بها استحباً با و من لیس علی راسه

میتوان کشت در غیر منی و در منی تا سه روز بعد از عید یعنی یازدهم
 و دوازدهم و سیزدهم . آنکه حج تمتع میگذارد همان هدی
 تمتع کافی است و اضحیه دیگر لازم نیست و اگر حیوانی نیابد
 بهای آن را صدقه دهد و کراهت دارد حیوان دست پرورد خود را
 کشتن و جائز است پوست آن را بقصاب داد اما مکروه است .

عمل سیم - در روز عید سر تراشیدن است یا تقصیر
 کردن یعنی کوتاه کردن موی شارب یاریش و ناخن و سر تراشیدن
 افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول بحج آمده یا موی خرد
 را بصمغ و کتیرا بهم چسبانیده و روایات در سر تراشیدن تا کید
 بسیار کرده اند اما احتمال وجوب ضعیف است و زن را سر
 تراشیدن جائز نیست . اگر پیش از سر تراشیدن و تقصیر از
 منی بیرون رود باز بر گردد و اگز نتواند باید در همان جا که
 هست موی و ناخن کوتاه کند و اگر بمنی فرستد تا در منی

شعریم - الموسی علیه ولا یزور البیت قبل التقصیر فان طاف قبله عمدا کفر بشاة ولا شئ علی الناسی و یعید طوافه فاذا حلق او قصر احل متماعدا الطیب والنساء فاذا طاف طواف الزيارة حل له الطیب و یحل النساء بطوافهن .

دفن شود بهتر است و کسی که سرش موی ندارد تیغ بر آن بگذراند و ظاهرا کافی از تقصیر نیست .

وطواف زیارت پیش از کوتاه کردن موی و ناخن جایز نیست و اگر عمدا طواف کرد یک گوسفند کفاره آن است و اگر فراموش کرده یا ندانسته ترك تقصیر کند کفاره بر او نیست و بهر حال طواف را اعاده کند .

حاجی وقتی سر تراشید یا از موی و ناخن برید از احرام بیرون می آید و همه چیز بر او حلال میشود مگر بوی خوش و زن و چون طواف زیارت بجا آورد بوی خوش بر او حلال میشود و هر گاه طواف نساء کند زن نیز بر او مباح میگردد و شکار کردن بر او حلال نخواهد شد تا از حرم بیرون رود و علاوه رحمة الله ذکر صید نکرد چون پس از تقصیر از جهت احرام مانعی از صید نیست حرمت آن از جهت حرم است .

و شیخ شهید ثانی فرموده است بطواف نساء صید حلال میشود اما بنظر سخت بعید می آید و بقول او اگر کسی طواف نساء نکرده بشهر خود باز گردد صید کردن بر او حلال نیست چنانکه زن حلال نیست تا وقتی طواف نساء را خود یا نائب او بجا آورد و این از عجایب احکام است .

الباب التاسع فى بقية المناسك - فاذا تحلل بمنى
مضى ليومه او غده ان كان متمتعاً ويجوز للمقارن والمفرد
طول ذى الحجة الى مكة لطواف الحج ويصلّى ركعتيه ثم
يسعى للحج ثم يطوف للنساء كل ذلك سبعمائة ثم يصلّى ركعتيه
وصفة ذلك كما قلناه فى افعال العمرة وطواف النساء واجب
على كل حاج فاذا فرغ من هذه المناسك رجع الى منى و

باب نهم

در بقیه مناسک

چون در منى از احرام بیرون آید همان روز عید قربان
یافر دای آن روز بمکه رود برای طواف وسعی حج وطواف وسعی
حج بتفصیل وتر تیبی است که در اعمال عمره گفته شد و پس از آن طواف
نساء و نماز طواف نساء بجا آورد و طواف نساء در هر حجی واجب است
و باید برای مبیّت شب دوازدهم بمنى برگردد و بعضی علماء در حج تمتع این
تعجیل را واجب دانسته اند چون سنت و سیره بر این بوده است اما در
قران و افراد تا آخر ذى الحجة هر وقت توانست برای طواف
وسعی بمکه رود جایز است و اگر در تمتع تاخیر اندازد حجش صحیح
است و کفار هم ندارد حتی بقول آنکه تعجیل را واجب دانسته
اما ظاهر استحباب است و بهتر است زودتر طواف وسعی را بجا
آورد روز دهم و یازدهم و دوازدهم و علت آنکه فقها دوازدهم را
ذکر نکرده اند آن است که رفتن بمکه و برگشتن با سعی و طواف

بات بها لیلتی الحاد عشر والثانی عشر من ذی الحجۃ واجباً
 ویرمی فی الیومین الجمہار الثلث کل جمرة فی کل یوم
 بسبع حصیات یندء بالجمرة الاولی ویرمیہا عن یسارہا مکبراً
 داعیاً ثم الثانیة كذلك ثم الثالثہ كذلك ولونکس اعد
 علی ما یحصل معہ الترتیب ووقت الرمی ما بین طلوع الشمس
 الی غروبہا ولا یجوز الرمی لیللاً الا للمعذور کالخائف و
 الرعاة والمرضى والعبيد فاذا اقام الیوم الثالث رماها ایضاً و

دوبار وادراك آفتاب صبح برای سنک انداختن بسہ جمره و آفتاب
 پیش از غروب دو از دهم در منی در یکروز با وسائل آن روز مشکل
 بود .

واجب است شب یازدهم و دو از دهم ذی الحجہ در منی بماند
 و روزی از دهم و دو از دهم سنک به سه جمره اندازد بھر جمره هفت
 سنک و آغاز از جمره اولی کند پس از آن جمره دویم و پس از آن سیم و
 اگر عکس کند اعاده باید کرد و جمره اولی آن است کہ بمشعر الحرام
 نزدیکتر است . معاذی مسجد خیف و جمره سیم آنکہ بمکہ نزدیکتر
 است درغر بی منی و مستحب است ہر جمره را از طرف چپ زند و تکبیر
 بگوید و دعا بخواند و وقت آن از طلوع آفتاب است تا غروب و شب
 جائز نیست مگر برای عذری مانند آنکہ از دشمن ترسد یا چوپان و بیمار
 و بندگان کہ روز فرصت نکنند و اگر روز سیزدهم در منی باشد دهم

الادفن حصاه بمنى ولو بات الليلتين بغير منى ووجب عليه عن كل ليلة شاة الا ان يبیت بمكة مشغلا بالعبادة ويجوز ان يخرج بعد نصف الليل ويجوز السفر الاول لمن اتقى الصيد والنساء اذالم تغرب الشمس فى الثانى عشر بمنى ولا يجوز لغيره فان نفر كان عليه شاة والنافر فى الاول يخرج بعد الزوال

سنگ زدن واجب است و اگر نماز سنگها که همراه دارد مستحب است در زمین منی دفن کند.

اگر در شب یازدهم و دوازدهم در منی نماز برای هر شب گو سفندی کفاره دهد مگر آنکه برای عبادت درمکه مانده باشد مقصود از ماندن در منی بودن از غروب آفتاب است تا نیمه شب پس از آن هر جا خواهد رود جائز است.

کسی که از شکار پرهیز نکرده است واجب است شب سیزدهم در منی بماند و روز سیزدهم سنگ بجمرات اندازد همچنین کسی که روز دوازدهم آنقدر در منی بماند و بیرون رفتن را تاخیر اندازد تا آفتاب غروب کند واجب است در منی بماند تا نیمه شب و پس از آن بیرون رود و واجب نیست روز سیزدهم بماند و سنگ بجمره اندازد

بیرون رفتن از منی رایه نیت ختم عمل در روز دوازدهم نفر اول گویند و روز سیزدهم نفر دویم و نفر بسکون فاء است. نفر اول باید پس از ظهر باشد و نفر دویم پیش از ظهر جائز است.

وفی الثانی یجوز قبله ولونسی رمی یوم قضاء من الغد مقدما ولونسی جمرة وجهل عینهارمی الثلث ولونسی الرمی حتی دخل مکة رجع ورمی فان تعذر مضی ورمی فی القابل او استناب مستحبا . و يستحب الإقامة بمنی ایام التشریق فاذا فرغ من هذه المناسک تم حجته واستحب له العود الی مکة لطواف الوداع ودخول الکعبة خصوصا للمصرورة والصلوة

هر کس سنک انداختن بجمرات را فراموش کند فردای آنروز قضا کند اول قضای روز گذشته را بجا آورد پس از آن وظیفه همان روز را و اگر یکی از سه جمره را فراموش کند و بیاد نیاورد تا بمکه رسد باید بمنی باز گردد و وظیفه ادا کند و اگر ممکن نباشد بر او چیزی نیست و مستحب است اگر سال دیگر موفق بحج شود قضای گذشته را بجا آورد و میتواند نیز نایب بگیرد . مستحب است روزهای تشریق در منی بماند و واجب نیست مگر با اندازه رمی جمرات .

چون اعمال منی با انجام رسد کار حج با انجام رسیده اگر طواف و سعی زبارت را پیش انداخته باشد و گرنه باید بمکه رود و طواف و سعی بجا آورد و اگر پیش بجا آورده مستحب است باز بمکه رود و طواف و دعای کند و مستحب است مخصوصا برای کسی بار اول حج او است داخل خانه کعبه شود و در چهار گوشه خانه نماز گذارد و همچنین میانه دو ستون خانه شریف بر

فی زواياها وبين الأستوانتين و على الرخامة الحمر آء و دخول مسجد الحصبه و الصلوة فيه و الاستلقاء فيه على قفاه و كذلك بمسجد الخيف و يخرج من المسجد من باب الحنطين و يسجد عند باب المسجد و يدعو و يشتري بدرهم تمرأ و يتصدق به و ينصرف و يكره ان يجاور بمكة و يستحب بالمدينة و الحائض تودع من باب المسجد . ثم ياتى المدينة لزيارة

سنگ مرمر سرخ که فرش کعبه است نماز کنند و نیز مستحب است در راه منی بمکه در مسجد حصبه داخل شود و آن جا نماز گذارد و بر پشت بخوابد . اما این ادريس فرماید از این مسجد نشانی باقى نیست و مجلسی فرمود اکنون در راه صفه است که مردم را دیدم در آنجامی نشستند . همچنین مستحب است داخل شدن در مسجد خيف در منی و نماز گذاشتن و مستحب است چون آهنگ بازگشت نمود بوطن خود و خانه را وداع کرد از مسجد الحرام از باب حنطين بیرون رود یعنی در محاذی رکن شامی که اکنون در مسجد الحرام است و عطر فروشان در آن زمان نزدیک آن می نشستند و خدای را سجده کند بر این توفیق و دعا کند بهر چه خواهد آنگاه يك درهم خرما خرد و صدقه دهد و بوطن خویش باز گردد و علامه فرمود مجاورت بمکه مکروه است و مجاورت مدینه مستحب . و نیز فرموده زن حایض از بیرون در مسجد وداع کند .

النبي صلى الله عليه وآله استحباباً بامو كذا وزيارة فاطمة الزهرا عليها السلام من الروضة وزيارة الائمة عليها السلام بالبقيع وزيارة الشهداء عليهم السلام خصوصاً قبر حمزة باحد والا عتكاف ثلثة ايام بها .

الباب العاشر

في العمرة وهي فريضة مثل الحج بشرائطه واسبابه وافعالها

مستحب است پس از حج بمدينه منوره رود براي زيارت رسول صلى الله عليه وآله ودر آن تاكيد بسيار است وزيارت فاطمه زهرا سلام الله عليها كند در روضه مطهره پيغمبر چون بمذهب صحيح و قرائن عقلي و نقلي آن حضرت در خانه خود مدفون شد كه اکنون داخل شبكه مقدسه قبر پيغمبر است صلى الله عليه وآله آنگاه ائمه عليهم السلام را در بقيع زيارت كند و شهداء احدا خصوصاً قبر حمزه رضی الله عنه عم پيغمبر صلى الله عليه وآله و مستحب است در مسجد مدينه سه روز عتكاف كند و با اينكه مسافر است روزه از او صحيح است .

باب دهم - در عمره

عمره مانند حج واجب است با شرائط و اسباب حج به اجماع علمای اهل بيت عليهم السلام در مقابل ابو حنيفه و بعضی علمای اهل سنت كه عمره را واجب ندانستند و بقول ما و شافعی کسی كه برای حج بمكه رود هم حج براو واجب است وهم عمره

النية والاحرام والطواف وركعتاه والسعي وطواف النساء
وركعتاه والتقصير او الحلق وليس في المتمتع به - ا طواف
النساء ويجوز المفردة في جميع ايام السنة وافضلها رجب
والقارن والمفرد ياتي بها بعد الحج والمتمتع بها يجزى عنها
ولو اعتمر في اشهر الحج جازان ينقلها الى المتمتع ويجوز
في كل شهر واقله في كل عشرة ايام ولاحد لها عند السيد

چه حج تمتع باشد وچه قران و افراد و آنکه عمره را واجب
ندانند گوید میتواند حج مفرد بجا آورد و بی آنکه عمره بگذارد
بوطن باز گردد و مقصود آن نیست که مستطیع برای عمره
بالخصوص باید بمکه رود ولو در غیر موسم حج اگر چه مستطیع
برای حج نشود چون این قولی نادر است و واجب بودن عمره
اجماع . این را بر آن نمی توان حمل کرد .

افعال عمره چنانکه گذشت احرام است به نیت و طواف
ونماز طواف وسعی و تقصیر و اگر عمره مفرد باشد پیش از تقصیر
طواف نساء و نماز هم واجب است و در آن سر تراشیدن جائز است
بر خلاف عمره تمتع .

عمره مفرده در همه وقت سال می توان کرد و افضل ما
رجب است . در حج قران و افراد پس از حج باید بجا آورد و در
حج تمتع پیش از حج کسی که به نیت عمره مفرده بمکه آمده
و در ماههای حج باشد میتواند عدول به تمتع کند اگر هدی
یعنی قربانی همراه نیاورده باشد .

المر تضى رحمه الله .

الباب الحادى عشر

فى المصدود و المحصور - المصدود هو الممنوع بالعدو فان تلبس بالاحرام نحر هديه واحل من كل شيء احرم منه وانما يتحقق الصد بالمنع عن مكة او عن الموقفين ولا يسقط الواجب ويسقط المندوب ولا يصح التحلل الا بالهدى ونية التحلل و يجزى هدى السياق عنه والمعتمر المصدود كالحاج و المحصور هو الممنوع

وجائز است عمره مفرده در هر ده روز يكبار نيز و سيد مرتضى رحمه الله فرمود حدى براى مدت فاصله ميان دو عمره نيست و هر وقت ميتوان عمره مفرده بجا آورد و لو هر روز .

باب يازدهم

ممنوع شدن از حج

ممنوع از حج كسى است كه باهنگ حج بيرون رود و احرام بندد اما بعلتى نتواند بمكه رود و حج خود را تمام كند يا بمكه رود و از عرفات و مشعر ممنوع گردد . اگر مانع دشمن باشد آن را صد و حاجى ممنوع را مصدود گویند و اگر مانع غير دشمن باشد مانند بيمارى ، حصر و محصور گویند و هر گاه دشمن مانع شود بايد حاجى هر جا هست قربانى بكشد بنيت آنكه از احرام بيرون آيد و بى هدى و نيت از احرام بيرون نمى آيد و در عمره اگر

بالمريض فيبعث هدياً إن لم يكن قد ساق و إلا اقتصر على هدى السِّيَاق فإذا بلغ محلته و هو منى ان كان حاجاً و مكّة ان كان معتمراً قصر و احلّ الا من النساء حتى يحج في القابل إن كان واجباً او يطاف النساء عنه ان كان ندباً

هدی همراه آورده همان را بکشد کافی است حج واجب بسبب ممنوع شدن ساقط نمیشود اما مندوب ساقط میشود و آنکه بعلت بیماری ممنوع باشد باید هدی خود را اگر اشعار کرده و همراه آورده بفرستد و اگر نیاورده حیوانی بخرد و با امینی بفرستد و علامه رحمه الله در مختلف گوید بهر حال هدی دیگر بفرستد. چون قربانی بمحل قربانی رسید (اگر در حج است بمنی و اگر عمره است بمکه) حاجی در محل خود موی یا ناخن کوتاه کند و از احرام بیرون آید و همه چیز بر او حلال میگردد مگر زن پس اگر حج واجب بود باید صبر کند تا سال دیگر بحج رود و زن بر او حلال میگردد و اگر حج مستحب بوده است و مجبور نیست سال دیگر بحج رود میتواند نائب گیرد در طواف نساء و در جامع المقاصد گوید در حج واجب نیز میتواند نائب گیرد برای طواف نساء و لازم نیست تا سال دیگر صبر کند چون حج است و طواف نساء در حال ضرورت بنیابت کافی است چنانکه گفتیم.

این مسئله بسیار مشکل است زیرا که حلال شدن زن همچنان که توقف بر طواف نساء دارد توقف بر طواف زیارت و سعی

ولو زال الحصر التحق فان ادرك احد الموقفين صح حجه

ووقوفین دارد و اگر حاجی این اعمال را بجا نیاورد و تنها طواف نساء کند بمقتضای بسیاری از روایات زن بر او حلال نیست و اگر گوئی از آنها بسبب بیماری معذور است گوئیم از طواف نساء نیز معذور است فرق میان طواف نساء و طواف زیارت نیست و در روایت بزنی فرماید بفرستادن هدی زن نیز حلال میشود مانند سایر محرمات . باری اگر در عمره تمتع محصور شود چون طواف نساء واجب نیست بی شبهه بفرستادن قربانی همه چیز حلال است و اگر در حج یا عمره مفرد محصور شود و هدی فرستد و پس از آن به علت دیگر غیر بیماری نتواند بمکه رود نیز در حکم مصدود باشد و اگر بیمار نتواند در نك کند و مدتها محرم ماند تا هدی بمکه رسد البته می تواند از احرام بیرون آید و فرستادن هدی بمکه لازم نیست بلکه در هر جا هست قربانی کند مانند مصدود و اگر ضرورت مقتضی شود می تواند سر تراشد و گوسفندی قربانی کند و میتواند بجای قربانی سه روز روزه گیرد یا شش مسکین یا ده مسکین طعام دهد چنانکه در آیه کریمه فرمود ففديه من صيام او صدقه او نسك . ابن جنید مطلقا مخیر کرده است هدی بمکه فرستد یا همان جا که هست قربان کند و علامه رحمه الله در مختلف فقط در وقت ضرورت تجویز کرده است .

هر گاه بیماری بهتر شد و وقوف عرفات یا مشعر را ادراك

کرد حج صحیح را دریافته و الافلا.

والا فلا .

واگر هدی بمکه فرستاد یا بهای آنرا با امینی سپرد و در وقتی که باید
 بمکه رسیده باشند و قربانی کرده از احرام بیرون آید پس از آن
 معلوم شد قربانی نکرده بودند بروی حرجی نیست اما باید پس از
 این قربانی بکنند فرستد و یا امینی را بدان مأمور کنند و بمذهب
 حق این امر ظاهری مقتضی اجراء است .

کتاب الجهاد

وفیه فصول الفصل الاول

فیمن یجب علیه وهو فرض علی الکفاية بشروط
تسعة : البلوغ و العقل و الحرّية و الذکورة و إن لا یكون
هماً و لا مقعداً و لا اعدی و لا مریضاً یعجز عنه و دعاء الامام
علیه السلام او من نصبه الیه و لا یجوز مع الجائر الا ان یدهم
المسلمین عدو ینحشی علیهم منه فیدفعه و لا یقصد معونة

کتاب الجهاد

در آن چند فصل است

فصل اول - در اینکه جهاد بر که واجبست

جهاد واجب است به نه شرط

۱ - بلوغ ۲۰ - عقل ۳ - آزاد بودن ۴ - مرد بودن
۵ الی ۸ - آنکه پیر فرتوت نباشد یا زمینگیر و کور و بیمار که
نتواند جهاد کند ۹ - آنکه امام معصوم خود دعوت کند بجهاد
یا کسی که از قبل او منصوب باشد نه نائب عام. جهاد واجب کفائی
است. جائز نیست جهاد همراه سلاطین جائر مگر دشمنی بر
مسلمانان حمله آورد که از غلبه آنان بیم باشد و این دفاع است
نه جهاد و باید نیت اعانت ظالم نکند.

و فرق جهاد و دفاع آنکه جهاد برای دعوت بدین است
و دفاع برای راندن دشمن از جان و مال و ناموس .

الجائر والعاجز يجب ان يستنيب مع القدرة و يجوز لغير العاجز و يستحب المرابطة ثلاثة ايام الى اربعين فان زادت كانت جهاداً و يجب بالنذر وشبهه

الفصل الثاني فيمن يجب جهادهم وهم ثلاثة اصناف

الاول اليهود و النصارى و المجوس وهؤلاء يعققاتلون الى ان يسلموا او يلتزموا بشرائط الذمة وهى قبول الجزية وأن

كسى كه خود از جهاد عاجز باشد واجب است با قدرت نائبى فرستد و آنكه عاجز نباشدهم ميتواند نائب فرستد يا خود برود. مادر و پدر ميتوانند فرزند را منع كنند از جهاد و در اين صورت بر فرزند حرام است.

مستحب است مرابطة يعنى در مرز كشور اسلام اقامت كردن و مستعد دفاع كنفار بودن و حد مرابطة از سه روز است تا چهل روز و ماندن بيش از اين جهاد محسوب است و ظاهراً اين حكم در زمان غيبت امام عليه السلام نيز ثابت است براى امادگى دفاع اگر چه در زمان غيبت جهاد مشروع نيست اما دفاع مشروع است و ماندن بيش از چهل روز هم جايز است مرابطة گرچه باصل اسلام واجب نيست اما بنذر و شبه آن واجب ميشود.

فصل دوم - در اينكه جهاد با كه واجب است .

باسه صنف مردم جهاد واجبست : اول يهود و نصارى و مجوس يعنى زردشتيان . جنگ با اينان بايد كرد تا اسلام آورند

لا يؤذوا المسلمين وان لا يتظاهروا بالمحرمات كشرب الخمر
 وأن لا يحدثوا كنيسة ولا يضربوا ناقوساً وأن يجري عليهم
 أحكام المسلمين فان التزموا بها كف عنهم ولا حد للجزیه
 بل بحسب ما يراه الامام عليه السلام ولا تؤخذ من الصبيان و
 المجانين والبله والنساء ويجوز وضعها على رؤسهم وارضيتهم

یا مطیع حکومت امام (ع) شوند و رعیت او گردند و امام با آنها
 شرائطی خواهد کرد که آنرا شرائط ذمه گویند و چون کفار
 این شرائط را بپذیرند آنها را کافر ذمی گویند .

البته تعیین این شرائط با خود امام علیه السلام است و بعضی
 از آنها بر حسب اختلاف اوقات مختلف میشود اما بدو چیز
 ناچار باید ملتزم شوند یکی قبول جزیه است یعنی دادن
 مالیات سرانه و دیگر آنکه احکام دولت اسلام را بپذیرند و از جمله
 شرائط است که مسلمانان را آزار نکنند و آشکارا مرتکب محرمات
 اسلام نشوند و عبادتگاه تازه نسازند و ناقوس نزنند و علامه در قواعد
 یا زده چیز شمرده است .

چون شرائط امام علیه السلام را بپذیرید با آنها جنگ نباید
 کرد و مال و جان و عرضشان در پناه امام علیه السلام محفوظ
 است و رعیت او محسوبند .

جزیه حد معین ندارد بلکه هر اندازه امام صلاح بداند
 سرانه بگیرد یا از زمین و از کودکان و زنان و دیوانگان و سفها

ولو اسلموا سقطت ولومات الذمّی بعد الحول اخذت من
ترکته و یجوز أخذها من ثمن المحرمات و مستحقّهما
المجاهدون و لیس لهم استیناف بیعة ولا کنیسة فی دار الاسلام
و یجوز تجدیدهما و لا یجوز ان یعلو الذمی ببنائه علی بناء
المسلمین و یقر ما ابتاعه من مسلم علی حاله و لا یجوز ان
یدخل المساجد

نباید گرفت و چون مسلمان شوند جزیه ساقط میشود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر فقیر در هر سال دوازده
درم جزیه قرارداد و بر متوسط بیست و چهار درم و بر غنی
چهل و هشت .

چون جزیه سالانه است اگر ذمی پس از تمام شدن سال از دنیا
رفت میتواند از ترکه او برداشت و اگر در بین سال بمیرد چیزی
بر او نیست. جزیه را میتوان از قیمت محرمات گرفت مانند
شراب و خوک که پنهان بفروشند و مصرف آن مجاهدانند و اگر
مجاهد نباشد فقرای مسلمانان.

ذمی در کشور اسلامی موافق عهدنامه که امام با او بسته
باشد نمیتواند معبد نو بسازد اما آنکه موجود است میتواند تعمیر
یا تجدید کند و جایز نیست عمارتی بلندتر از عمارت مسلمانان
بنا کند اما اگر عمارت بلند خرید امام علیه السلام او را مجبور
بخراب نمیفرماید. جائز نیست داخل مساجد گردند و بنظر

اثنانی من عدا هؤلاء من الکفار يجب جهادهم ولا يقبل منهم الا الاسلام ويبدء بقتال الاقرب والاشد خطراً و انما يحاربون بعد الدعاء من الامام او من نصبه الى الاسلام فان امتنعوا حل قتالهم ويجوز للمهادنة مع المصلحة باذن الامام عليه السلام ويمضي ذمام آحاد المسلمين وان كان عبداً

میرسد این حکم عام باشد و شامل زمان غیبت هم بشود و مانند سایر شرائط ذمه نیست و فقها گویند اهل ذمه در حجاز سکنی نگزینند و در حرم مکه عبور نکنند و حرم در حکم مسجد الحرام است . کافر ذمی که بشرائط امام علیه السلام عمل نکند امام علیه السلام میتواند با او جهاد کند تا قهراً ملتزم شود و از شرائط ذمه تخلف نکند

صنف دوم از کسانی که با آنها جهاد باید کرد کفارند غیر یهود و نصاری و مجوس. از آنان غیر اسلام پذیرفته نمیشود هر چند جزیه قبول کنند و ذمی یعنی رعیت حکومت اسلام نمیشوند در جهاد ابتدا بکفاری باید کرد که بشهر امام نزدیکترند و آنها که خطرناکتر باشند . آغاز جنگ وقتی مجاز است که آنها را دعوت به اسلام کنند اگر نپذیرفتند جنگ توان کرد . اگر چه با کفار غیر کتابی عقد ذمه نمیتوان بست اما عهد صلح جائز است اگر امام مصلحت داند و آنها را معاهد گویند و در این صورت موافق عهدی که بسته اند مال و جانشان محفوظ

لاحاد المشركين ويرد من دخل بشبهة الامان الى مأمنه ثم
يقاتل ولا يجوز الفرار إن كان العدو على الضعف من المسلمين
الامة تحرف لقتال او متحيز الى فئة ويجوز المحاربة بسائر

است . اگر يك فرد مسلمان ولو بنده باشد مشرکی را پناه دهد
و در زهار خویش گیرد او نیز ایمن است و سایر مسلمانان باید
رعایت عهد او کنند و در شرائع فرمود یکتن مسلمان تاده مشرک
را میتواند پناه دهد و اگر مشرکی بشبهه امان بکشور اسلامی
در آمد و چنان پنداشت کسی متعرض او نخواهد شد نیز در امان است
و جان و مال او محفوظ و بر امام علیه السلام است او را آگاه کند
باشتباهش و بوطنش یا جائی که مأمن او باشد باز گرداند و بعبارة
دیگر کشتن کافر یا مشرک جائز نیست مگر آنکه خود دانسته
تن بخطر دهد .

از این جا حکم مشرکین که برای تجارت و مقاصد دیگر
ببلاد مسلمانان می آیند معلوم میگردد چون بامید ایمنی داخل
میشوند و معتقدند جان و مالشان محفوظ خواهد بود و اگر امام
علیه السلام ظاهر بود آنان را بوطنشان باز میگردانید و اکنون
که امام حاضر نیست بشبهه ایمنی مال و جانشان محفوظ است
و عبور از بلاد اسلامی را برای هیچ يك از اصناف کفار ممنوع
نشمردند مگر حرم مکه زادهای الله شرفاً و در حجاز سکنی
گرفتن آنها ممنوع است نه عبور کردن .

انواع الحرب الاالقائ السهم فی بلادهم ولو تترسوا بالصغار او النساء من المسلمین ولم یمكن الانتح الابقتلهم جازولا یقتل النساء و إن عاون الامع الضرورة ومن اسلم فی دار الحرب حقن دمه وولده الصغار من السببی و ما له من الاخذ مما ینقل و یحول و اما الارضون و العقارات فمن الغنائم ولو اسلم العبد قبل مولاه و خرج فك نفسه

گریختن از جنگ جائز نیست وقتی که دشمن دو برابر باشند یا کمتر و اگر از دو برابر بیشتر باشد جائز است . کسی که از میدان جنگ کناره گیرد برای آنکه از جای بهتر حمله کند یا فوجی از مجاهدان ملحق شود با کی بر او نیست . جنگ بهر گونه آلت و سلاح جائز است مگر بزهر و نظیر آن است جنگ میکروبی در عهد ما و گازهای قتال که دشمن بر آن مطلع نمیشود و تحرز و فرار از آن ممکن نیست و غیر جنگیان را نیز تلف میکنند زنان را نباید کشت گرچه مجاهدان را در جنگ یاری کنند مگر با ضرورت .

کسی که در دار الحرب مسلمان شود خودش محفوظ است و فرزندان نابالغ او را با سارت نمیتواند برد اما زمین و مال غیر منقول او غنیمت است و اگر بنده پیش از مولای خویش اسلام آورد و بتواند از دار الحرب بگریزد و بمالمان پیوندد آزاد میشود .

الثالث البغاة وهم كـل من خرج على امام عادل ويجب قتالهم مع دعاء الامام او من نصبه على الكفاية الى ان يرجعوا وهم قسمان من له فئمة فيجهز على جريحهم ويتبع مدبرهم ولا يقتل اسيرهم ولا يحل سبي ذراري الفریقين ولا نسائهم ولا اموالهم

صنف سيم - باغيان هستند يعنى آنان که بر امام حق خروج کنند و از اطاعت او بیرون روند. جنک با آنان واجب کفائی است بدعوت امام و باید نبرد کرد تا بفرمان آیند و آنان دو قسمند ، یکی آنکه صاحب دعوت و رؤسای آنان در میدان جنک نباشند مجروحان نشان را باید کشت و هم اسیران و دنبال فراریان باید رفت و گرفت تا بجماعت خود ملحق نشوند دویم آنکه بیرون میدان نبرد گروهی نیست و بیم آن نمیرود که بازماندگان با آنها ملحق گردند مجروح و اسیر اینها را نباید کشت و دنبال فراریان نباید رفت و بهر حال هیچیک از این دو قسم مالشان را نمیتوان بغنیمت گرفت و زنان و فرزندان نشان را نباید اسیر کرد. در زمان غیبت باغی تصور نمیشود و آنچه حکم باغی گفتند حکم زمان ظهور امام علیه السلام است برخلاف دو صنف دیگر که بعضی احکام مشرکین و یهود و نصاری در عهد ما نیز جاری است چنانکه گفتیم گرچه جهاد با آنها فملا مشروع نیست .

الفصل الثالث فی قسمة الغنائم جمیع ما یغنم من بلاد
الشرك ینخرج منه ما یشرطه الامام عَلَيْهِ السَّلَامُ كالجعائل والرضخ
والاجرة وما یصطفیه الامام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثم ینقسم الباقي واربعة
الاحماس الباقية ان كان مما ینقل و یحول فللمقاتلة و من

فصل سیم - در تقسیم غنائم

غنائم جمع غنیمت است هر چه از مال کفار حربی بچنگ آید و
بقهر گرفته شود نه بحیله، میان مقاتلان تقسیم باید کرد اما پیش از
تقسیم مصارف زیرین را باید از آن جدا کرد: اول جعاله که امام
برای انجام دادن پاره کارها مقرر فرموده مانند راه نمائی لشکر
و نشان دادن افراد دشمن و امثال آن، دیگر اتمام بکسانیکه
سهمی در غنیمت ندارند یا سهمشان از مقدار زحمتشان کمتر است
و آنرا رضخ گویند. سیم اجرت نگاهداری و حمل و نقل غنائم و
وزن و امثال آن چهارم - صفایا یعنی اموال پر قیمت مانند جواهر
گرانها و اسب راهوار و هر چیز نفیس که ملوک بتخود اختصاص
میدهند چون اگر بشکنند و میان لشکر تقسیم کنند از قیمت میافتد
و متعدد نیست تا بهر فردی برسد و اگر یکی را بدان ترجیح
دهند موجب نفاق و نزاع لشکریان است آنرا امام برای خود
برمیدارد و البته در مصالح عامه مسلمانان صرف میکنند. پنجم
خمس غنیمت از آن امام است و چهار قسمت باقی از اموال منقول را

حضر القتال وان لم یقاتل خاصة للراجل سهم وللفراس سهمان
ولذی الافراس ثلاثة ومن ولد بعد الحیازة قبل القسمة سهم
له وکذا من یلحقهم للمعونة ولا یفضل احد علی غیره لشرفه
ولشدة بلائه و یقسم ما یغنم فی المراكب هذه القسمة ولا
یسهم لغير الخیل والاعتبار بکونه فارساً عند الحیازة لا بدخول
المعركة ولا نصیب للاعراب وان جاهدوا و الأسارى من

میان مقاتلان و حاضران میدان جنگ تقسیم باید کرد هر چند
متصدی جنگ نشده باشند . پیاده را یک سهم باید داد و سوار را دو
سهم و فرزند اشگری را که پیش از قسمت کردن متولد شود
یک سهم باید داد و آنکه اسبان بسیار دارد سه سهم و نیز هر کس
برای اعانت مجاهدان آمده باشد پیش از قسمت غنیمت اگر چه
جنگ پایان یافته و غنیمت جمع شده نیز سهمی میبرد و کسی را
بیشتر ندهند اگر چه شرف و رتبه او بیشتر باشد یا رنج بیشتر برده
باشد مقصود از سواران که دو سهم میبرند اسب سوار است نه
مرکوب دیگر و آنکه وقت جمع غنیمت سوار بوده مقصود است هر چند
با اسب نبرد نکرده باشد و آنچه از غنیمت با کشتی و قایق گرفته
شود نیز در همین حکم است و برای صاحب کشتی سهمی
جدا نیست و اعراب چادر نشین را نباید داد اگر چه در جنگ شرکت
نموده باشند یعنی از آنها که دعوی اسلام میکنند و معنی آن را نمیدانند
اسیران جنگ آنچه زن و طفل نابالغ است مانند سایر

الأناث و الاطفال یملکون بالسبی والذکور البالغون ان
 اخذوا قبل ان تضع الحرب اوزارها وجب قتلهم ما لم یسلموا
 و یتخیر الامام بین ضرب اعناقهم و قطع ایدیهم و ارجلهم
 من خلاف و یترکهم حتی ینزفوا و یموتوا وان اخذوا بعد
 انقضاء الحرب لم یجز قتلهم و یتخیر الامام بین المن^۲ و الفداء
 و الاسترقاق . و اما الارضون مما کان حیا فللمسلمین كافة
 و لا یختص^۳ بها المقاتلون و النظر فیها الی الامام علیه السلام
 و لا یصح بیعها و لا وقفها و لا هبتها و لا تمالکها علی الخصوص

غنائم تقسیم میشوند و مردان بالغ اگر هنوز جنک برپا باشد و
 اسیر گردند کشته میشوند مگر اسلام آورند و اگر پس از فرو-
 گذاشتن سلاح باشد کشتنشان جائز نیست و امام مخیر است از
 آنها مالی فدا بگیرد یا بیفدارها کند یا ببندگی نگاه دارد.

اما زمین های کفار چند قسم است:

اول- زمینی که در هنگام فتح آباد بود اختصاص بمجاهدان
 ندارد بلکه متعلق بهمهمه مسلمانان است و اختیار آن با امام و این
 گونه زمین گرچه بمتحقیق در زمان ما معلوم نیست چون نمیدانیم
 کدام یک هنگام فتح اسلام آباد بود و کدام بمد از آن آباد گشت
 اما میدانیم غالب اراضی عراق عرب و بعضی نواحی شام از این
 قبیل است ، امام این زمین هارا به مردم واگذار میکند نه
 بعنوان اجاره بلکه بعنوان قباله و مردم قبول میکنند که بر حسب

بل یصرف الامام حاصلها فی المصالح والموات وقت الفتح
 للامام عليه السلام ولا يتصرف فيها الا باذنه هذا حکم الارض
 المفتوحة عنوة و اما ارض الصلح فلا ربا بها ولو باعها المالك

مساحت خراجی بدهند یا از محصول سهمی بنام مقاسمه که امام
 در مصالح مسلمانان صرف کند مالک این زمینها گرچه عامه
 مسلمانانند اما هر کس در تصرف او است و امام با او گذاشته باعتبار
 بنا و عمارت و اشجار و ریشه مالکند و اگر زمین زراعت باشد
 باعتبار تصرف و اولویت و در حقیقت مالک ثانوی زمینند در طول
 مالک اول نظیر آنکه گویند همه زمین های کشور متعلق پادشاه
 است یعنی از آن خراج میگیرد و از دشمن حفظ میکند و هر قطعه
 نیز مالک خاص دارد و کسی نمیتواند متصرف را از ملکش بیرون کند
 و درخت و بنا و ریشه او را تباہ سازد و اگر مزاحم آنها شود غصب
 کرده و مالکان باعتبار تصرف و عمارت و امثال آن میتوانند
 بفروشند و ببخشند و وقف کنند اما اصل رقبه زمین را نمیتوانند
 خرید و فروخت و غالب روایات که در احکام غصب و معاملات و
 وقف اراضی و غیر آن وارد شده و از راویان عراقی و ناظر
 بزمین های عراق است نسبت بهمین مالکیت ثانوی و حق تصرف
 است و ما شرح و تفصیل آنرا در حواشی وافی نوشته ایم (مجلد
 ۱۱ که جزء جلد سوم است صفحه ۲۸)

دویم زمین های بائر که هنگام فتح مالک نداشت تا با مسلمانان
 جنگ کنند یا صلح ، و این اراضی از انفال است که ذکر آن

انتقل ما علیها من الجزية الى رقبتها ولو اسلم سقط ما علی
ارضه ایضاً و ملكها علی الخصوص و لو شرطت الارض للمسلمین

در خمس گذشت

سیم زمین صلح که چون کفار نیروی اسلام را دیدند و در
خود تاب مقاومت نیافتند راضی شدند بصلح که در سال خراجی
به بیت المال بدهند و اراضی ملك خاص آنها باشد و این زمینها
را میتوانند بفروشند و بخرند و وقف کنند و هر گونه تصرف آنها
متملق برقبه زمین است اما نظیر زمین های مفتوح العنوه باید
خراج دهند و غالب زمین های ممالک اسلام از این قبیل است
و از فتوح البلدان بلادی و سایر کتب سیر معلوم میشود که بلاد
ایران از خوزستان و جبل یعنی کوهستان غربی و حلوان یعنی
پل زهاب تا آخر خراسان آن زمان یعنی کاشغر و سرحد چین
و تبت به صلح فتح شده و غالب اهالی متمهد شدند هم جزیه
سرانه بدهند و هم خراج زمین مگر بعض نواحی اصفهان که
بجزیه تن ندادند و بخراج زمین راضی شدند و علامه رحمه الله
تعالی زمینی فرض کرده است که جزیه داشته باشد اما خراج
نداشته باشد و فرمود اگر مالک این گونه اراضی که البته کافر ذمی
هستند زمین خود را بفروشند جزیه برعهده فروشنده میماند
و بر خریدار که مالک تازه زمین است چیزی نیست و اگر فروشنده
مسلمان شود جزیه از او هم ساقط میشود و فرمود اگر در شرط

كانت كالمفتوحة و اما ارض من اسلم عليها اهلها طوعاً
فلا ربا بها و ليس عليهم سوى الزكوة مع الشرائط و كل ارض
ترك اهلها عمارتها فللأمام ان يقبلها و يدفع طسقتها من

صلح قید کنند زمین مانند زمین قسم اول (مفتوح العنوه) خواهد
بود . و ما آنچه میدانیم . و در کتب فتوح آورده اند زمین صلح
بر این وجه است که ملک صاحبان آنها باشد و سالیانه مالیاتی
بدهند اما آنکه جزیه ذمی را بزمین قرار دهند که پس از اسلام
ساقط شود معهود نبوده است . باری هر سه قسم زمین که شماریم
در حکم و آثار مانند یکدیگرند امام از همه سالیانه مالی
میگیرد بعنوان خراج یا مقاسمه یا مال الصلح و انقال آباد شده
پس از فتح اسلام هم خراج دارد و هر سه قسم مالک شخصی دارد که
در زمین خود تصرف مالکانه میکند ، یا بتبع آثار و اولویت یا
بعنوان مالکیت رقبه زمین ، و در عمل میان آنها فرق نیست
قسم چهارم زمینی که صاحبان آن باختیار اسلام آوردند

مانند بحرین و بحرین در اصطلاح قدیم نواحی شمالی جزیره
العرب است مجاور خلیج فارس و خراج از این زمینها نباید گرفت
تنها از هر محصولی که زکوة دارد باید زکوة بدهند و آن زکوة
از خیرات است نه خراج دولتی چون بسته باختیار دهنده است
و اگر مدعی شود چیزی بر عهده وی نیست از اومی پذیرند .

زمینی که صاحب آن ترك عمارت کند امام میتواند بدیگری

المتقبل الى اربابها و كل من احيى ارضاً مواتاً باذن الامام فهو اُحق بها ولو كان لهامالك كان عليه تسقيهاه والافلامام ومع غيبته فهو اُحق بها ومع ظهوره له رفع يده و شرط التملك بالاحياء ان لا يكون في يد مسلم ولا حريماً لعامر ولا مشعراً لعبادة ولا مقطعاً ولا محجراً والاحياء بالعادة والتحجير لا يفيد التملك بل يفيد الأولوية .

واگذارد تا آباد کند و درآمد آنرا گرفته بصاحبان زمين دهد و هر کس زمين بايرى را آباد کند باذن امام بآن اولى خواهد بود و اگر معلوم شود مالک خاصى داشته اجرة المثل بمالك اول دهد و اگر مالک خاصى ندارد بامام دهد و هر کس در زمان غيبت بايرى را آباد کند از آن اوست و چون امام عليه السلام ظاهر شود اختيار با امام است ،

هر زمين باير را باين شروط ميتوان احيا کرد و مالک شد . ۱- آنکه پيش از احيا مالک خاصى نداشته باشد . ۲ آنکه حريم ملک کسی نباشد . ۳- از مشاعر عبادات نباشد مانند عرفات و منى و مسعى . ۴- چهارم آنکه باقطاع کسی نداده باشند و اقطاع آن است که در عهد ما تيول ميگفتند . ۵- آنکه کسی تحجير نکرده باشد يعنى شروع در آبادى و بسيارى از احكام آن در کتاب احياء موات بيايد انشاء الله تعالى ،

الفصل الرابع - فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و هما یجبان عقلاً علی الکفایة بشرط اربعة: ان يعرف المعروف و المنکر و ان یجوز تاثیر الانکار وان لا یتظهر امارة الافلاح، وانتفاء المفسدة و المعروف قسمان واجب

خراج در زمان غیبت

خراج باید بدست امام معصوم برسد و بدست او در مصالح مسلمانان صرف شود، چون خراج ملک شخصی کسی نیست بلکه ملک دولت و حکومت اسلام و عامه مسلمانان است و غیر امام معصوم مجاز نیست در امور عامه اسلامی تصرف کند امر خراج نیز محول بامام است. ائمه ما علیهم السلام در زمان حضور تصرف خلفا و ولایه را مجاز شمردند در خراج و خود از شیعیان خراج زهین نخواستند و نگرفتند و چنانکه در کتاب متاجر خواهیم گفت خریدن و قبول کردن اموال خراج را از ولیان مباح فرمودند پس اگر از این مهر چیزی بکسی رسد حرام نیست. و اما اموال آنان از غیر خراج اراضی غصب و مجهول المالک است.

فصل چهارم

در امر بمعروف و نهی از منکر

امر بمعروف و نهی از منکر بدلیل عقل واجب است و بدلیل شرع نیز، بوجوب کفائی بچهار شرط.

۱ - آنکه معروف و منکر را بشناسد ۲ - آنکه احتمال

ندب فالامر بالواجب واجب وبالمندوب مندوب واما المنکر فکله قبیح فالنهی عنه واجب وینکرا ولا بالقلب ثم باللسان ثم بالید ولو افتقر الی الجراح ام یفعله الا باذن الامام والحدود لا یقیمها الا بامرہ ویجوز للرجل اقامة الحد علی عبده و ولده وزوجته اذا أمن الضرر وللفقهاء اقامتها

تأثیر بدهد ۳. آنکه نشانه پشیمانی و ترک منکرات از مرتکب نبیند . ۳ - آنکه مفسده در آن نباشد .

معروف دو چیز است واجب و مستحب و منکر یک چیز و آن حرام است ، امر بواجب واجب و امر بمستحب مستحب است اما نهی از منکر بهر حال واجب است چون منکر شامل مکروه نمیشود علامه چنین فرموده و اگر گوئیم نهی از مکروهات نیز مستحب است ما نند امر بمستحب صحیح است اگر چه نهی از مکروه را منکر نگویند . در نهی از منکرات باید اول در دل انکار کند پس از آن بزبان آنگاه بدست و اگر کار بزخم و جراحت کشد جز بفرمان امام جائز نیست و بر علما واجب است تکالیف شرعی را بکسی که نمیداند تعلیم کنند و از مناهای تبری جویند جایز است مرد بر بنده و فرزند و زن خود حد جاری کند اگر از ضرر ایمن باشد . اما اگر زن و فرزند از آزار اولیای خود شکایت کنند نزد حاکم و ولی مدعی شود که حد الهی بر آنها جاری ساخته پذیرفته نمیشود مگر ثابت کند و فقها نیز در زمان غیبت با ایمنی میتوانند حد جاری کنند .

حال الغیبة مع الامن و يجب على الناس مساعدتهم و لهم الفتوى
 و الحكم بين الناس مع الشرائط المبيحة للفتوى و لا يجوز
 الحكم بمذهب اهل الخلاف فان اضطر عمل بالتقية ما لم

آنچه وظائف امام است از دو قسم بیرون نیست یا
 اموریست که میتواند تأخیر انداخت و تعطیل کرد تا
 آنحضرت خود ظاهر شود مانند جهاد و نماز جمعه بوجوب
 عینی و بعضی را نمیتوان تأخیر انداخت مانند حفظ مال صغار و
 دیوانگان و قضا و مجازات دزدان و جنایتکاران . قسم دوم را
 ناچار کسی باید متصدی شود که هم حکم الهی را میداند و هم از
 نواهی او پرهیز میکند لاجرم فقیه عادل در امور کلی که از وظائف
 امام است و تعطیل نمیتوان کرد ولایت دارد و بر مردم واجب است
 مساعدت فقهاء

فقهاء میتوانند در زمان غیبت فتوی دهند و حکم کنند و شرط
 صحت حکم آنها همان شرائط صحت فتوی است چون حکم از فتوی
 جدا نیست و فقیه کسی است که در احکام فقه صحت آنچه میگوید
 خود بداند از قواعد و طریقه استدلال نه تقلید دیگری کند چنانکه
 طبیب کسی است که صحت تشخیص و علاج و دستور خود را خود
 بداند از راهی که طریقه طبیب است نه تقلید دیگری کند . و هکذا
 سایر اصحاب فنون چنانکه در کتاب وقف گفته ایم . واجب نیست

یکن قتلًا و یجوز الولاية من قبل العادل ولو الزمه وجب
و یحرم من الجائر ما لم یعلم تمکنه من الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر ولو اکره بدونه جاز و یجتهد فی انفاذ

فقیه مجتهد در همه علوم شرعی ماهر باشد مانند اصول دین و تفسیر و
حدیث و سیر و عربیت و قرآت و اگر در فتوایی احتیاج باین
علوم باشد رجوع باساتید کند مانند علوم غیر شرعی از مساحت و
وهیئت و غیر آن

جائز نیست قاضی موافق مذهب غیر مذهب شیعه اثنی عشریه
حکم کند مگر مجبور شود بتقیه و بهر حال حکم بقتل کسی
که شرعاً مستحق قتل نیست نباید بدهد اگر چه خود او را بکشند
ولایت یعنی منصب گرفتن از امام معصوم جائز است بلکه

اگر امر فرماید واجب میشود اما از جانب غیر امام معصوم جائز
نیست مگر بدانند که میتوانند امر بمعروف و نهی از منکر کنند و
جماعتی از بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام که از طرف خلفا منصب
داشتند در کار خویش مستقل بودند نه مجری دستور امراء، نه ستمگر
بودند نه یاور ستمگران و آنها که مامور خاص امرا بودند
درزدن و کشتن و ظلم گروه دیگر بودند. اگر کسی را بقهر
بولایت و ادارند جائز است اما باید بکوشد که حکم حق اجرا
نماید.

الحکم بالحق .

امور حسبیه

در دولت اسلام بدین نام اداره بوده وظیفه آن منع از مناهی در اداره حسبه برای هر یک از اصناف خلق مامورانی بودند بصیر در فن خویش که راه حیلہ آنها را میدانستند و وسائل داشتند برای کشف و آزمایش غش و تدلیس و گاه قضاة و امرای رانہی از منکر میکردند و تفصیل آن را در حاشیہ کتاب وافی نوشته ایم (اول کتاب جهاد) و خوانندہ از دقت محتسبان و اداره حسبیه در دولت اسلام در شکفت میماند چونکہ ہمہ نکات صحی و غیر آن را رعایت میکردند باری امور حسبیه از توابع امر بمعروف و نہی از منکر است و اهل سنت در آن کتاب ها نوشته اند اما در مذهب شیعه تصنیفی نیافتیم ما وردی گوید حسبه واسطہ است بین قضا و مظالم . قضا در زمان ماکار عدلیہ است و مظالم از وظائف نظمیه و حسبه غالباً راجع بشہرداری (بلدیہ) . و در حدیث از امیرالمومنین علیہ السلام است کہ واجب است امام را کہ عالم فاسق و طیب جاہل و مکاری بی سرمایہ را باز دارد و ممنوع سازد

کتاب المتاجر

وفيه فصول الفصل الاول

في التجارة - وقد تجب اذا لم يكن للأنسان معيشة
سواها وكانت مباحة وقد تستحب اذا اراد التوسعة على عياله
وقد تكره كالمحتكر وقد تباح بان لا يحتاج اليها ولا ضرر
في فعله وقد تحرم اذا كانت في محرم وهي اصناف

کتاب متاجر (۱)

و در آن چند فصل است

فصل اول در تجارت

مقصود از تجارت در این فصل هر عملی است که از آن مال بدست
آید خواه بدادوستد و خواه باجیری و کار یا مزارعه و مساقات
یا تولی مناصب حکومت و غیر آن و بحث در اینجا از نظر دین و
مسئولیت عند الله است یعنی انسان چکند در تجارت که در پیشگاه

(۱) نزدیک سی صفحه از اول متاجر را طلاب و متمرنان
فقه نیکو بخاطر دارند مطابق مذهب استاد الفقهاء المتأخرین
و شیخ اعظم المتبحرین الشیخ مرتضی الانصاری قدس سره چون
کتاب مکاسب که تا این حد در بردارده همه میخوانند و اگر پاره
مطالب مارا با مرکوزات خاطر خویش که مقتبس از مکاسب است
مخالف بینند خرده نگیرند که بنای این کتاب بر قول مشهور
و مذهب علامه رحمه الله و شرح کتاب او است.

الاول يحرم التکسب ببيع الاعيان النجسة كالخمر
 وکل مسکر و الفقاع و الميته و الدّم و الکلب الا کلب الصيد
 الطاشيقه و الحائط و الزرع و الدّهن النجس للاستصباح به تحت
 السماء. الثانی يحرم التکسب بالالات المحرمة كالعود

حق تعالی مقصر نباشد و در فصول دیگر بحث از نظر دنیوی است
 که بسبب عقد و پیمان چه حقی برای مردم در برابر یکدیگر ثابت
 میشود و انسان چکند در تجارت که حقی ضایع نشود .
 تجارت و کسب مال با حکام پنجگانه منقسم میگردد: واجب،
 مستحب مکروه، مباح، حرام، تجارت واجب است شرعاً بر کسی که راه
 معیشت، غیر آن نداشته باشد بشرط اینکه بشغل حرام اشتغال نوزد
 و گاه مستحب است مثل آنکه خواهد بر نفقه خواران و وزیر دستار
 گشایش دهد و معاش آنان را فراختر سازد گاه مکروه است مانند
 احتکار و گاه مباح است مثل آنکه حاجت بآن نداشته باشد و از
 آن ضرری نه بیند و گاه حرام و آن چند قسم است .

اول - کسب مال از اعیان نجاسات یا مایعات متنجس که قابل
 تطهیر نیست مانند شراب و مسکرات دیگر و آب جو و مردار و
 خون و سگ خواه بخرید و فروش یا دلالی یا حمل و نقل و هر نوع
 استفاده که متعلق بدان باشد و بعضی معتقدند هر نجاستی که تصرف
 و انتفاع از آن جائز باشد خرید و فروش و تکسب بدان هم جائز
 است و بعضی گویند استثنای منحصراً به چند نجاست معذور است مانند

والمزمار والاصنام والصلبان والالات القمار كالشطر نيج والنرد
والاربعة عشر الثالث يحرم التکسب بما يقصده بالمساعدة
على الحرام كبيع السلاح لاعداء الدين والمساكن للمحرمات
والحمولة لها وبيع العنب ليعمل خمراً وبيع الخشب ليعمل
صنماً ويكره بيعهما على من يعمل ذلك من غير شرط

بنده کافر وسک شکاری وگله وپاسبان باغ و زراعت و روغن
متنجس برای روشن کردن چراغ زیر آسمان و شاید بتوان گفت که
نجاست خود علت منع نیست بلکه علت منع آنست که نوعاً نجاسات
منفعت مباح ندارند .

دوم - کسب مال بآلات لهو و حرام مانند عود و نوبت
و صلیب و آلات قمار مانند نرد و شطر نيج و اربعه عشر (نوعی قمار
است) و حرمت شامل ساختن و اجرت تعمیر و دلالی و نقل و خرید
و فروش و غیر آن می شود .

سیم - کسب مال که مقصود از آن مساعدت حرام باشد
مانند فروختن سلاح بدشمنان دین و اجاره خانه و دکان
و مرکوب برای محرمات و فروختن انگور تا از آن شراب
بسازند یا چوب ثابت بتراشند و مکروه است فروختن بکسی که
شفارش اعمال حرام باشد اگر شرط نکند . البته عملی که جز فائده
حرام ندارد اگر کسی مرتکب شود قصدش غیر اعانت نیست مثلاً
دزدی برای شکستن در و خراب کردن دیوار آلتی بخواهد یا

الرابع ما لا ينتفع به يحرم التمسك به كالمسوخ البرية
كالقردة والدب والبهيرية كالجري والسلاحف والطفافي
ولا باس بالسباع.

الخامس يحرم التمسك بما يحرم عمله كعمل

قاتلي برای کشتن بیگناهی شمشیر طلبید و کسی باو دهد و بگوید
قصد مساعدت حرام نداشتم البته غلط کرده است .

چهارم - هر چه فائده حلال و مشروع ندارد کسب بان
حرام است مانند بوزینه و خرس و امثال آن که مسوخ گویند
و مانند ماهی های حرام و سنک پشت و ماهی در آب مرده اما
خرید و فروش درندگان جائز است چون از پوست آنها انتفاع
توان برد و حرمت معامله این حیوانات تعبد نیست پس اگر در
بعضی بلاد و اوقات منافع مشروعی برای آنها تصور شود خرید
و فروش آنها جائز است مانند پروردن و فروش موش برای
آزمایش داروها و تحقیق جراثیم بیماری چنانکه در عهد ما معمول
است و می توان گفت بعض نجاسات هم نیز همین حکم دارد مانند
خون برای تزریق بمجر و حان .

پنجم - کسب از هر عمل حرام و نامشروع مانند مجسمه
ساختن و بعض علما هر گونه نقاشی و تصویر حیوان جاندار را

التصور المجسمه والغناء لغير العرس والنوح بالمطل ولا باس
بالحق وهجاء المؤمنين وحفظ كتب الضلال و نسخها لغير
النقض وتعلم السحر والقيافة والكهانة والشعبدة والقمار

حرام شمرده اند اما بسيار بعيد است. ديگر مطر بي کردن حرام
است مگر آواز خواندن زن در عروسی بشرط آنکه آلوده با
معاصی ديگر نباشد و بعضی گویند دائره بی زنگ نير جائز است .

نوحه خوانی در مجالس عزا که رسم قدیم بود و در زمان
ما خطبا اوصاف میت را بر منابر می گویند و در مدح و ستایش وی
مبالغه میکنند اگر دروغ و باطل گویند و شغل و منصب نامشروع
اورا بستانند و مشروع جلوه دهند حرام است و اگر حق گویند
باکی نیست .

ديگر آنکه بشعريان نشر هجاوید گوئی مردم و بدان کسب
معاش کنند.

حرام است حفظ کتاب ضلال و هر چه مردم را از دین خدا
وراه حق باز گرداند و فحشا و منکرات را ترویج کند، از تالیف و
نشر آن کسب معاش کردن حرام است اما نگاه داشتن برای رد و نقص
جائز است ديگر از مکاسب حرام اضرار مردم بجادو گری است و اثبات
نسب بقیافه و کشف جرائم بکها نت اما بشعبده یعنی چشم بندی و حقه
بازی و تر دستی معاش کردن و هر چه از آن ضرر بمسلمانی نمیرسد
و جرم یا جنایتی بر کسی ثابت نمی کند و موجب اتهام و بدنامی

والغش وتزيين الرجل بالمحرم^م وزخرفة المساجد والمصاحف
ومعونة الظالمين على ظلمهم واجرة الزانية .

کسی نمیشود مانند رمالی و دعانویسی و جن گیری و احضار ارواح
و طلسم سازی و کف بینی و فال گیری و امثال آن گرچه دلیل بر
صحت آن نباشد حرمت آن هم مسلم نیست

دیگر از محرمات قمار است و غش یعنی پنهان ساختن
عیب و تدلیس یمنی کالائی را چنان سازند که به از آنچه
هست نماید . دیگر سلمانی که مردان را بزینت حرام
آرایش دهد مزدش حرام است بلکه مشاطگی زنان هم
اگر بعمل نامشروع باشد حرام است چنانکه مرد مشاطگی
زن کند . زرا نود کردن مساجد و تذهیب اوراق قرآن و جلد آن
حرام است و مزد آن نامشروع و صورت جاندار نیز در مسجد کشیدن
حرام است گرچه مجسمه نباشد و بعضی مطلق نقش و نگار را حرام
شمردند اما سیره بر خلاف آن است و پیوسته در و دیوار مساجد را
بکاشیهای منقوش و غیر آن می آراستند و تذهیب قرآن از قدیم
معمول بود و نهی از آن معمول بر کراهت است و گنبد مساجد را
از بیرون شاید بتوان زرا نود کرد چون جزء مسجد نیست
و شهید در دروس مطلقا همه را مکروه شمرده است و باید ساختن
ظروف و طلا نقره را نیز ذکر کنیم چون حفظ و نگاهداری آن
را حرام میدانند .

السادس ما يجب فعله يحرم التكسب به كاجرة تغسيل
الموتى وتكفينهم ودفنهم والاجرة على الحكم والرّشافيه

دیگر از محرّمات اعانت ظالم است در ظلم اما اعانت در غیر
ظلم حرام نیست و فقها ولایت یعنی تصدی کارهای حکومت را از
طرف ظالم جائز شمرده اند و بعضی اعانت ظالم را در کار مباح جائز
نشمرده اند حتی در ساختن مساجد و علامه فرمود اعانت آنها در ظلم
جائز نیست پس ولایت هم مشروط به آن است که مرتکب ظلم
و محرّمات دیگر نشود و اعانت در حرام نکند .

دیگر از مکاسب حرام اجرت زانیه است و دلالتی کردن و منزل
اجاره دادن و هر گونه یاری آنها در عمل زشت .

ششم - مزد گرفتن بر واجبات حرام است مانند غسل
دادن اموات و کفن و دفن و مانند اجرت بر حکم و رشوه اما جائز
است از بیت المال برای قاضی سهمی مقرر داشت و همچنین برای اذان
و آن را رزق گویند و فرق رزق و اجرت آن است که اجرت بر عمل
است و رزق برای منصب پس اگر یکماه هیچ محاکمه نکند رزق
برای منصب با او میدهند. اجرت گرفتن برای صنایع و حرف و اعمال
مشروع هر چند واجب کفائی بلکه عینی باشد جائز است و سیره
مستمره بلکه ضرورت همیشه بر آن دلالت دارد اجرت گرفتن
برای واجبات که نفعی از آن با جرت ندهنده نمیرسد صحیح نیست

و يجوز اخذ الرزق من بيت المال و كذا الاذان

مانند آنکه کسی برای نماز خواندن و روزه گرفتن خودش اجرت بگیرد چون سفهی است و برای مستحبات نیز جائز نیست مثلاً برای نماز شب خواندن و اگر بدهنده منفعت دنیوی یا اخروی برسد جائز است مانند آنکه قرآن بخواند و نماز گذارد و روزه بگیرد برای اموات چون حج نیابی بسیره و روایات ثابت شده و دیگر عبادات با حج فرق ندارند مگر اینکه حج برای زنده عاجز صحیح است بنیابت و عبادات دیگر جز برای مرده نافع نیست. و از این جا معلوم می گردد که اجرت در عبادت نیابی منافی قصد قربت نیست و هر که خدای را مخاطب قرار دهد و حاجت بخواند از او عبادت محقق شده است گرچه مراتب ثواب نسبت بداعی که او را برانگیخته و نسبت بمقدار معرفت او بتوحید و اصول دین متفاوت می باشد و نمی توان مراتب تقرب را احصا کرد. در اصطلاح کلام بهره که از عبادت بنائیب میرسد ثواب نام دارد چون بمقتضای عدل الهی مستحق آن است و آن بهره که بمنوب عنه میت یا غیر میت میرسد تفضل نام دارد چون اگر خدای تعالی با او بهره ندهد ظلم نکرده است، صلاح کلی و شخصی دین و دینداران است که کار دینی برای مزد نکند که هم از جهت شخصی زیان دارد چون کسی که دین را برای دنیا خواهد دنیا در نظرش با ارزش تر از دین است و خسارت آخرت جبران پذیر نیست و هم از جهت مصلحت کلی دین مضرت است چون اگر دین برای فائده دنیوی نباشد اشخاص غیر لائق خود را دیندار و عالم جلوه نمیدهند و تباهی نمیکنند

و اما المکروه فالصرف وبيع الاكفان والطعام
والرقيق والذباحة والصياغة والحجامة مع الشرط والحياسة
واجرة الضراب واجرة تعليم القرآن ونسخه وکسب
القابلة مع الشرط

هر يك از مكاسب محرمه كه نام برديم مانند شراب
فروختن و اجرت زانیه و غش و اعانت ظالم چون معامله بر آن
واقع شود باطل است و پولی كه بدست می آید حرام مثلاً کسی
شیر آمیخته با آب را ندانسته بخرد رضای او منوط و معلق
بوده است بشیر خالص و چون شیر خالص نبود رضادر واقع محقق
نگشت و مانند معامله فضولی است كه اگر پس از آگاه شدن
اجازه داد صحیح است . اجرت زانیه را نیز بارضا میدهند
امانه مجانی بلکه در مقابل عملی كه شرع آن را تجویز نفرموده
ورضای او معلق بر حرام است .

كسب مکروه مانند صرافى و كفن فروشى و سلاخی و بنده
فروشى و فروش هر نوع خواربار چون در معرض احتكار است
وزرگري و حجامة با شرط اجرت و نساجی و اجاره دادن نر
برای جهانیدن بر ماده و گرفتن اجرت برای تعلیم قرآن و نوشتن
آن و قابله گى با شرط اجرت و چون احتیاج بشخصی پیدا کنند
و رفع حاجت واجب شود کراهت رفع میشود .

علامه فرمود آنچه سلطان یعنی دولت بنام مقاسمه و زكوة
می گیرد حلال است اگر چه حق او نباشد و مقاسمه مالیاتی است

ما یاخذہ السُّلطان باسم المقاسمة او الزکوة حلال
وان لم یکن مستحقاً له وجوائز الظالمین حرام ان علمت
بعینها والاحلّت ومن امر بصرف مال الی قبیل وعین له لم
یجز التعدّی والّاّ جازله ان یتناول منه مثل غیره اذا کان
منهم علی قول .

الفصل الثانی فی آداب التجارة یتستحب التّفقّه

که به نسبت محصول می گیرند و خراج نسبت بمساحت زمین
و مقصود اینجا هر دو است و چون یکی از شعب معیشت مردم کار
های دولتی است و مال دولت خراج است یا زکوة پس آنچه
بعنوان رزق و مواجب و شهریه و امثال آن بکسی دهند، اگر
مستحق خراج باشد یا زکوة بروی حلال است

جائزه که سلطان بکسی دهد مباح است مگر حرمت آن
را بعین بدانند و دهندگان خراج و زکوة بسطان نیز بریء الذمه
می شوند، در خراج بی شبهه و در زکوة اگر بمصرف مشروع
برسد و اگر دهنده زکوة نداند گیرنده در چه مصرف می کند
احتیاط شدید آن است که خود بدهد چنانکه در کتاب زکوة
گفتیم .

اگر مالی بکسی دهند تا بمصرف معین برسانند یا میان گروهی
تقسیم کند و خود از آن گروه باشد می تواند سهمی بردارد مگر
آنکه لفظ دهنده دلالت بر آن داشته باشد که حتماً بدیگری دهد ،

فيها ليعرف صحيح البيع و فاسده و يسلم من الربوا و ان يسوى

فصل دویم

در آداب و مستحبات تجارت

مستحب است تاجر مسائل تجارت را نیک بداند تا بیع صحیح و فاسد را بشناسد و از ربا سالم ماند و بنا بر این کسی که نادانسته تجارت کند گناه نکرده است. دانستن حرام و حلال واجب است اما دانستن صحیح و فاسد واجب نیست اگر جاهل مقصر فعل حرام کند گناهکار است و اگر معامله فاسد کند گناهکار نیست و اگر گوئی پس این همه تفصیل و احکام و اقسام معاملات و شناختن صحیح و فاسد آن برای چیست گوئیم مقصود از دانستن احکام معاملات دو چیز است یکی آنکه انسان بارتکاب گناه نزد خدا مسئول نباشد و در آخرت عقاب نداشته باشد دیگر آنکه مالکیت وی بر اموال خودش ثابت و مستقر و مطمئن باشد که دیگری حق گرفتن و مزاحمت او نداشته باشد و غرض اول مهمتر است و هر کس بایده اصل را بداند و مراعات کند تا مسئول عند الله نباشد اول آنکه بداند مال هر کس بی رضای صاحب آن برد دیگری حرام است و بارضای او مباح، دوم آنکه هر کس مال دیگری را که مجاناً باو نبخشید تلف کند ضامن است. سیم آنکه طلبکار میتواند از مال مدیون که زیر دست او است طلب خویش را بردارد یا برضای مدیون یا آنکه بداند اذن خواستن از او ممکن نیست. هر معامله فاسد که حرام نباشد و منتهی باین سه اصل شود عقاب ندارد، چنانکه با اطفال که بدانی اولیای آنها راضی هستند معامله کنی مکرر هست

بین المبتاعین و یقیل المستقیل و یشهد الشهادتین عند العقد و یکبر الله تعالی و یاخذ المناقص و یعطى الرجح و یکره مدح البایع و ذم المشتري و کتمان العیب و الحلف علی البیع و البیع فی المظلم و الربح علی المؤمن و علی الموعود بالاحسان و السنوم بین طلوع الفجر و طلوع الشمس و أن یدخل السوق قبل غیره و معامله الادنین و ذوی العاهات و الاکراد و الاستحطاط بعد الصفقة و الزیادة وقت النداء و التعرض للمکیل

یا جنس کشیدننی را وزن نکرده فروختی بارضا و پس از آنکه مشتری جنس را تلف کرده و ضامن و بدهکار قیمت شد پول آن را بفراحت تصرف کنی با اینکه معامله باطل است امامستول عندالله نیستی . مستحب است میان خریداران فرق نکذارد مگر آنکه در

ترجیح بمضی از آنان فائده دینی حاصل شود و هر کس پشیمان شود و خواهد اقاله کند یعنی معامله را برهم زندا و نیز قبول کند و هر گاه عقد بیع کند شهادتین بگوید و تکبیر خدا کند و کم بستاند و افزون بدهد و کراهت دارد فر و شنده متاع خود را مدح کند و مشتری هذمت و نیز مکروه است عیب مال را نکوید مگر غش شود که حرام است و مکروه است سوگند یاد کردن و معامله در جای تاریک و از مؤمن سود گرفتن و همچنین از کسی که وعده احسان بدو داده است، و معامله بین الطلوعین و نیز مکروه است پیش از همه ببازار رفتن برای حرص و ربودن مشتریان و معامله بامردم پست که برای اندک چیز کار بمرافعه کشانند و معامله با مردم آفت ناک

والوزن عدم مع المعرفة والدخول علی سوم اخیه وأن یتوکل
حاضر لباد وتلقى الر کبان وحده اربعة فراسخ فمادون
ویثبت الخيار مع عدم الغبن الفاحش والنجش و هو زیادة
من واطاه البایع والاحتمکار و هو حبس الحنطة والشعیر

در غیر ضرورت اما ترحم و تصدق و مسامحه و محاباة جائز است و
نیز معامله با اکراد مکروه است شاید حکم خاص بدان عهد بود و
علمی داشت که ما نمیدانیم

مکروه است تقاضای تخفیف قیمت پس از معامله که
با اصطلاح امروز دبه میگویند و نیز مکروه است در حراج هنگامی
که صدای دلال بقیمت بلند است هنوز گفتار او تمام نشده کسی
بر قیمت بیفزاید بلکه باید چنان واضح و روشن زیادتى را بگوید
که بی هیاو همه بشنوند و مکروه است کسی که کیل و وزن کردن
خوب نمیداند متصدی آن گردد و اینکه کسی در معامله دیگری
داخل شود و مردم بومی و کیل معامله غریب شوند که از شهر یاده
دیگر آمده و با اصطلاح امروز بار فروشی گویند و اگر در معامله
خود اجحاف و بی انصافی نکنند و غرضشان آسانی و رفاه متعاملین
باشد خوب است و مکروه است تا کمتر از چهار فرسخ پیش کاروان
باز رفتن و کالا را در بیابان از آنها خریدن و بشهر آوردن
اگر پیش از چهار فرسخ رود مکروه نیست و اگر برای خریدن
از او نباشد بلکه برای هدایت کاروانیان بی بازار و کاروانسرا
باشد نیز مکروه نیست و اگر از آنها بخرد و بجای دیگر برد

والتمر والزبيب والسمن والملح للزيادة في الثمن مع
عدم غيره ويجبر على البيع ولا يسعر عليه .

نیز از این جهت مکروه نیست . و اگر غریب را مغبون کند
اختیار فسخ دارد و مکروه است کسی که خود خریدار جنس
نیست در حضور مشتری با بایع چنان نماید که خریدار است و
مال را ببهای گزاف، میخرد تا مشتری رغبت کند بخریدن
و این کار را در فقه نجش گویند بنون و جیم و شین نقطه دار
احتکار یعنی حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن
و نمک بامید گران شدن مکروه است و این جمله مثال است و مقصود
حبس هر جنسی است که عامه را بدان حاجت باشد در معاش ضروری
و کراهت آن نگاهست که حاجت مردم از جای دیگر بر آید و اگر
جای دیگر یافت نشود محتکر را مجبور باید کرد بفروش
اما نرخ برای او معین نباید کرد بلکه بهره رضای بایع و
مشتری باشد بفروشد زیرا که اجبار بنرخ معین و بی رضای مالک
معیشت مردم را تنگتر میکند و هیچکس حوائج مردم را بشهری
نمیبرد که بداند بزور از او می گیرند و شهید ثانی در شرح
لمعه فرمود اگر در تعیین قیمت اجحاف کند او را امر میکنند
بپائین آوردن اما نرخ تعیین نمیکنند .

الفصل الثالث فی عقد البیع وهو الايجاب كقوله

بعثک والقبول وهو اشتریت وانما یصح اذا صدر عن مکلف

فصل سیم در عقد بیع

وآن عبارت است از ایجاب مانند اینکه بگوید فروختم و قبول که بگوید خریدم (رجوع بنکاح شود).

عقد در لغت گره بستن است و در فقه آنکه دو تن یا بیشتر در مقابل هم چیزی برعهده گیرند و عقد با خدا آن است که مردم در فطرت او را بنخدائی شناختند و ملتزم گشتند فرمان او برند، خدایتعالی فرمود او فوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام. بییمانها وفا کنید یعنی عهدی که با خدا بستید با انجام رسانید و فرمان او را اطاعت کنید چهار پایان مشهور را برای شما حلال کرد آنرا بر خود حرام نگردانید

راضی بودن دو طرف در معامله کافی نیست تا پیمان نبندند یعنی عقد جاری نسازند کسی که راضی است خانه را بقیمتی بفرود و دیگری هم راضی است بخریدن. هنوز معامله انجام نگرفته است تا صاحب خانه بگوید فروختم و مشتری بگوید خریدم اگر بگوید راضی هستم بفرودن باز کافی نیست و اگر بگوید میفروشم نیز کافی نیست اگر مدتی گفتگو در خرید و فروش جنسی میان دو نفر جاری بوده ظن قوی به قصد خرید و فروش حاصل باشد باز کافی نیست چون قرینه مضبوط نیست و نمیتوان کسیر ابدان ملزم کرد باری بیلفظ صریح در انشاء که رجوع به آن قطع نزاع کند

مالك او بحكمه كلاب والجد والعماكم وامينه والوصى
والوكيل ويقف عقد غيرهم على الاجازة ولو جمع بين ملكه
وغيره مضى فى ملكه و تخيير المالك فى الاجازة وللمشترى

هیچ معامله واقع نمیشود، دادن مال و گرفتن مال دلیل آن نیست
که خریدند و فروختند و معامله بی لفظ را معاطات گویند .
شرط صحت هر عقد است که دو طرف بالغ و عاقل و رشید
و مختار باشند و از روی قصد و رضا عقد معامله جاری سازند
و شرعاً ممنوع از تصرف نباشند مانند مفلس و مریض و باید خود
مالك مباشر معامله باشد یا کسی باذن او . ولی و وصی از طرف
طفل و دیوانه و حاکم شرع از جانب محجوران معامله واقع
میسازند . املاکی را که مالك آن شخص انسانی نیست مانند
محصول وقف و ائاث مساجد و مال خراج و زکوة و خمس پیش از مصرف
هر جا حاجت بمعامله باشد کسی که شرعاً حق تصرف در این امور
دارد مثل متولی وقف و عامل خراج و فقیه جامع شرائط عقد
جاری میسازد .

اگر بیگانه مال بیگانه را بفروشد فضولی است و موقوف
بر اجازة مالك و اگر مالك مال خود و دیگری را باهم بفروشد نسبت
بملك خودش صحیح است و نسبت بملك دیگری موقوف بر اجازة
اگر اجازة نداد معامله در سهم او باطل می شود و اگر مشتری
باین تبعیض راضی نباشد می تواند فسخ کند .

مع فسخ المالك الخیار ، ویشترط فی المکیل والموزون
والمعدود معرفة المقدار باحدها ويجوزا بتیاع بعض الجملة

اگر کسی دیگری را اجبار کند بر خرید یا فروش معامله
صحیح نیست و اگر بعد از آن راضی شود صحیح است و تجدید
عقد لازم نیست و اگر بجبر روزگار باشد مانند فقر و احتیاج
و بیماری یا بجبر شرعی مانند ادای دین و نفقه عیال و مصرف
حج، صحیح است

باید در عقد بیع غرر یعنی خطر نباشد چون پیغمبر
صلی الله علیه و آله از بیع غرر نهی فرمود و این حکم در بیع شدید
تراست از معاملات دیگر زیرا که خریدار و فروشنده اصل مال
خویش را از دست میدهند و شارع نخواست کسی ناسنجیده و از
ارزش کار خود نیک آگاه نشده از مال خود محروم شود و ملزم
نفرمود ندانسته بضررتن دهد

فقها گفتند متاعی که بترازو می کشند باید کشید
و آنچه پیمانهمیکنند باید پیمانهم کرد و شمردنی را باید شمرد
تا غرر نباشد چون کمی و بیشی قیمت بعض اجناس بکم و بیش
وزن یا کیل آن است مانند گندم و شیر و روغن که بهر نسبت مقدار
آن افزوده و کاسته شود نصف یا ثلث یا سه و چهار برابر، قیمت
نیز بهمان نسبت نصف و ثلث و سه و چهار برابر می شود بر خلاف
بعض دیگر مانند اسب و فرش و جامه چون شاید اسبی ده برابر

مشاعاً اذا علمت نسبتہ و یجوز الانداز للظروف بما یقا ربها

اسب دیگر بیارزد اما وزنش کمتر باشد نوع اول را مثلی میگویند و باید کشید و پیمود و قسم دوم را مشاهده باید کرد و آنرا قیمی گویند و گاه باشد که مقدار و وزن در مالیت مؤثر است اما افراد از یک صنف و مقدار بسیار دارد میتوان بشمردن اکتفا کرد مانند گردو و تخم مرغ و بعض میوه‌ها و هم می‌توان کشید بترازو و مصنوعات کارخانه‌ها که در عهد ما معمول است خواه وزن در آن دخیل باشد یا نباشد بعدد میتوان فروخت اگر وزن از عدد معلوم شود .

اگر مالیت جنسی بمساحت آن است نه بوزن آن مانند زمین و جامه و کاغذ و ریسمان باید بعدد فروخت با تعیین واحد مساحت مانند جریب و متر مربع و وزن در آن کافی نیست مگر عدد از وزن معلوم شود . و اگر هم هیئت در مالی دخیل است و هم مقدار ماده مانند ظروف مس و زیور زنان از طلا و نقره هم باید وزن آن معلوم شود و هم هیئت مشاهده گردد

همه این احکام برای رفع غرر است و بیع غرر شبیه قمار است و با اصطلاح عامه دل‌بدریا زدن یا ریسک در معامله جائز نیست با این حال اگر جنسی را با این غرر خرید گرچه معامله باطل است اما تصرف در متاع و پول حرام نیست چون رضای دو طرف احراز شده و علتی برای حرمت غیر راضی نبودن مالک نیست و اگر یک عوض در دست یکی تلف شد ضامن است و عوض دیگر که

و يشترط في كل مبيع ان يكون مشاهداً او موصوفاً بما يرفع الجهالة فان وجد على الوصف والا كان له الخيار ولو افترقت معرفته الى الاختبار جاز بيعه بالوصف ايضاً ويتخير مع خلافه ولو ادعى اختباره الى الافساد جاز شرائه فان خرج معيباً اخذ ارشه وإن لم يكن له قيمة بعد الكسر اخذ الثمن

در دست دیگری است ملک اومی شود به نیت تملک در عوض آنچه داده است زیرا که قصد مجانی نکرده بود .

جائز است مقداری مشاع از مجموع را بفروشد بشرط آن که وزن یا کیل و عدد مجموع را بدانند و نسبت آنچه می فروشند بکل نیز معلوم باشد نصف یا ثلث یا غیر آن و جائز است چیزی را با ظرف وزن و کیل کنند و برای ظرف چیزی بکاهند که نزدیک بواقع باشد .

هر کالا که می فروشند باید مشاهده کنند و صفات آنرا بعین به بیند یا اوصاف آن را بگویند بحدی که مقدار مالیت آن معلوم شود تا اگر مشتری جنس نادیده را موافق اوصاف یافت فبها واگر نخواست فسخ کند .

اگر دانستن اندازه مالیت متاعی محتاج بامتحان باشد و امتحان آن را فاسد کند مانند تخم مرغ و خربزه جائز نیست با تبری بفروشد یعنی فروشنده فساد آنرا هیچ بعهدہ نگردد چون غرر است بلکه باید جنس را بوصف صحت بخرد اگر پس از شکستن چنان معیوبش یافت که هیچ قیمت نداشت مشتری

ولا يجوز بيع السمك في الاجمة ولا اللبن في الضرع ولا ما في بطون الانعام ويجوز لو ضم معها غيرها ولا ما يلقح الفحل ويجوز بيع السمك في فاره وإن لم يفتق وبيع الصوف على ظهور الغنم ولا بدان يكون الثمن معلوماً قدرأً ووصفاً

می تواند همه بها را پس بگیرد اما اگر ارزشش بسبب عیب کمتر شده اما بی قیمت نشده بود تفاوت قیمت را که ارزش گویند بستانند و در این جا اگر فروشنده تبری بسته و بشرط آنکه عیب را بگردن نگیرد فروخته باشد مشتری حق ارزش ندارد و تبری او صحیح است .

جائز نیست مالی که مقدارش معین نیست بفروشدند مثلاً بگوید هر چه ماهی در آبگیر است یا هر چه شیر در پستان حیوان و هر چه بره و گوساله که در شکم گاو و گوسفند یا هر کره که از نور معلومی بعمل آید فروخته هیچیک صحیح نیست علامه فرمود مگر آنکه مالی معلوم و معین که مقدار مالیتش را میدانند بان ضم کنند اما بمقتضای اصول و قواعد شرعی با این ضمیمه نیز معامله صحیح نیست چون غرر است یعنی خطر دارد مانند قمار و بسا یکی از طرفین آنچه تصور می کرد از این مجهولات بدست می آید بدست نیاید و پشیمان شود و روایتی که ضمیمه را تجویز کرده ضعیف است و پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت مشهور از بیع غرر نهی فرمود .

جائز است مشك را در نافه فروختن نشکافته هر چند

بالمشاهدة او الصفة ولا يجوز أن يبيع بدینار غیر درهم نسبتاً
 ولا نقداً مع جهل نسبتته اليه ويشترط أن يكون مقدوراً على
 تسليمه فلا يصح بيع الا بق منقرداً ولو ضم اليه غيره صح ولا

مجهول است اما بر وصف صحت می خرنند و اگر فاسد در آمد
 خيار فسخ دارند و جائز است پشم را که بر گوسفند مشاهده
 می کنند بخرند چون معلوم است بشرط چیدن فوری تا با آنچه
 پس از این میروید آمیخته نشود

چنانکه متاع فروختنی باید معلوم باشد بهای آن نیز
 باید معلوم باشد بوزن یا شماره و بعین مشاهده کنند یا
 بوصف معین سازند اگر احتیاج باشد . و جائز نیست مال را
 بفروشد نسبه بیک دینار طلا منهای يك درهم نقره زیرا که نسبت
 نرخ این دو بیکدیگر در زمان آینده معلوم نیست و پیوسته در بازار
 تغییر می کند اما اگر نقد، بفروشد وهم اکنون نسبت آنرا بدانند
 جائز است و اگر ندانند بنقد هم جائز نیست و باید دانست که مردم
 قصد همان نرخ میکنند که در بازار معلوم است اگر چه خود ندانند
 و در دانستن این مقادیر علم شخصی لازم نیست چنانکه غالب معامله
 کنندگان سکه طلا یا نقره می خرنند و باید وزن آنرا بدانند اما نمیدانند
 و همین که در بازار معلوم است کافی است و اگر در شهر بیگانه
 جنسی را بسنگ ناشناخته بخرند مانند ایرانیان در بلاد عربی
 بحقه و وقیه و ربع معامله کنند و ندانند نسبت این مقادیر با آنچه
 می شناسند چه اندازه است کافی است چون در بازار معلوم است

الطير في الهواء و كل بيع فاسد فانه مضمون علي قابضه ولو
 علامه صنعة أو صبغته فزادت قيمته رجح بالزيادة ولو نقص

و مشتری بتقریب میداند

شرط است کالای فروختنی و بهای آن هر دو قابل تسلیم
 باشند یا در تصرف آنکه باید با و تسلیم کرد بنا بر این جائز نیست
 بنده گریخته و حیوان گم شده را بفروشد تا مشتری خود آن را
 بجوید و بیابد و چون غر راست .

و در روایتی آمده است که بنده گریخته را با ضمیمه
 می توان فروخت و فعلا حاجت باین مسئله نیست اما سایر اشیاء
 گمشده را با ضمیمه هم جائز نیست مگر خود مشتری بتواند آنرا
 بچنگ آورد . هر بیع بلکه هر معاوضه باطل موجب ضمان است چون
 هیچ يك از دو طرف معامله مال خود را بدیگری مجانی نداده است
 هر کدام که دیگری را مسلط کرده است بر مال خود برای آن کرد که
 دیگری هم او را بر مال خود مسلط کرده پس اگر مال در دست یکی
 تلف شود عوض آن ملك دیگری خواهد شد مثلا اگر جنسی را
 که باید بترازو کشید نکشیده خرید البته معامله باطل است اما
 پس از تلف جنس قیمت آن ملك فروشنده می شود . خواه گران
 تر خریدند باشد از قیمت المثل یا ارزانتر و این را ضمان معاملی
 گویند و از این قبیل است بیع معاطات بی لفظ صریح بقول مشهور
 و فقها گویند چون یکی از دو عوض تلف شود معامله لازم می شود

ضمن النقصان كالاصل واذا اختلف المتبايعان في قدر الثمن
فالقول قول البايع إن كان باقياً وقيل إن كان في يده وقول
المشمري مع يمينه إن كان تالفاً وقيل إن كان في يده .

و عوض دیگر بملك دارنده آن درمی آید و گویند سیره مستمره از
اول اسلام تا کنون بر این جاری بود. نظیر این سخن را در اجاره
بی تعیین مدت نیز گوئیم بشرط آنکه دو طرف معامله بالغ و عاقل
و مختار و جامع شرائط صحت معامله باشند و گرنه ضمان بدست در مقابل
قیمت السئیل یا اجرة المثل .

هر گاه کسی مالی خرید بمعامله فاسد و در آن مال تصرفی
کرد که بهای آن افزود و فروشنده خواست آن را پس بگیرد باید
زیادتی را بخریدار بدهد مثلاً جامه ندرخته خرید و دوخت
و فروشنده خواست جامه را پس بگیرد باید آنچه از مال مشتری
بر آن افزوده شده جدا کند و بمشتری بدهد و اگر چیزی کاسته
شده باشد خریدار ضامن است چنانکه اصل جامه را ضامن است
و تفصیل آن در کتاب غصب بیاید انشا الله تعالی
و اگر فروشنده و خریدار در اندازه قیمت اختلاف کنند در روایت
آمده است که اگر جنس فروخته شده باقی است قول فروشنده مقدم است
که البته بهای بیشتر می خواهد و اگر تلف شده قول مشتری مقدم است و
بعضی گویند اگر هنوز جنس در دست فروشنده است قول او مقدم است و
اگر در دست خریدار است قول خریدار و فقها اختلافات دیگر هم ذکر

الفصل الرابع في الخيارات - واقسامها سبعة: الاول خيار المجلس فمن باع شيئاً ثبت له وللمشترى الخيار ما لم يتفرقاً او يشترطاً سقوطه قبل العقد او بعده ولا يثبت في غير

کرده اند که احتیاج بذکر آنها نیست و چون در معاملات افعال دلالت بر مقاصد نمی کند از این جهت معامله بی انشای لفظی محقق نمی گردد پس اگر فروشنده بگوید مالی که بدست تو دادم نفروختم بلکه دادم تا ببینی چگونه است و مشتری بگوید بمن فروختی و من قبول کردم قول فروشنده مقدم است .

فصل چهارم - خیارات

خیار یعنی اختیار برهم زدن معامله و غالب فقها در بیع هفت قسم خیار شمرده اند .

اول - خیار مجلس - یعنی فروشنده و خریدار تا از یک دیگر جدا نشده اند حق دارند معامله را فسخ کنند مگر آنکه پیش از عقد یا در ضمن عقد یا پس از عقد خیار را اسقاط کنند و این خیار مخصوص به خرید و فروش است و در سایر معاملات نیست . اگر کسی بزور آنها را ازهم دور کند خیار ساقط نمی شود زیرا که حقوق مردم بقهر دیگران باطل نمی گردد . اگر کسی وکیل در خرید و فروش باشد نه در فسخ، خیار مجلس ندارند بلکه خیار با موکل آنها است تا وکلا ازهم جدا نشده باشند .

البيع. الثاني خيار الحيوان كل من اشترى حيواناً ثبت له الخيار خاصة ثلثه ايام من حين العقد إن شاء الفسخ فيها فسخ مالم يشترط سقوطه او يتصرف المشتري فيه فان تلف في هذه المدة قبل القبض او بعده فمن مال البائع مالم يحدث المشتري فيه حدثاً والعيب الحادث من غير تفریط لا يمنع

دوم خيار حيوان - هر کس حیوانی بخرد تا سه روز از هنگام عقد می تواند آنرا فسخ کند و بفروشنده باز گرداند مگر شرط کنند که خيار نداشته باشد و اگر مشتری در حیوان تصرفی کند که مقصود از داشتن حیوان آن است خيار ساقط می شود مثل اشترت واسب را بارکنک یا سوار شود یا گاو ماده را بدوشد مگر بقصد امتحان . و اگر دو حیوان را بایکدیگر مبادله کنند بقصد بیع برای هر دو طرف خيار ثابت می شود و اگر حیوان در مدت سه روز تلف شود بر عهده فروشنده است . و باید قیمت را بمشتری بازگرداند مگر مشتری آن را بکاری داشته یا در آن تصرفی کرده باشد و اگر حیوان را نزد مشتری آسیبی رسد و معیوبش کند بی تفریط مشتری، باز مانع فسخ معامله نیست. آخر مدت خيار ظاهر آ غروب روزسیم است نه خصوص ساعتی که عقد معامله در آن واقع شده هر چند سه شبانه روز بیست و چهار ساعتی نگذشته باشد مثلاً اگر روز پنجشنبه خریده باشد تا غروب روز شنبه خيار فسخ دارد چون متعارف در اجل و مهلت، میان مردم این است و بعضی علما

الرد بالسابق. الثالث خيار الشرط وهو يثبت في كل مبيع اشترط الخيار فيه ولا يتقدر بمدة معينة بل لهما أن يشترطا ماشاءا بشرط ان تكون المدة مضبوطة و يجوز اشتراطه لاحد هما اولهما اول للمثالث واشتراط مدة يرد فيها البايع الثمن ويرتجع المبيع فان خرجت ولم يأت بالثمن كاملا ازم البيع والتلف من المشتري في المدة والنماء له

چیزهای دیگر گفته اند. و این خيار خاص بیع است و در معاملات دیگر جاری نیست .

سیم - خيار شرط . در هر بیع و معامله دیگر می توان شرط خيار کرد تا مدتی معین و مضبوط بسته بقرارداد فروشنده و خریدار و مدت غیر مضبوط صحیح نیست مثلاً تا او آخر پائیز و اوائل بهار و سرخرمن و برگ ریزان و می توان خيار برای هر دو طرف، قرارداد یا یکطرف یا برای اجنبی. و جائز است شرط خيار برای فروشنده تا مدتی معین با قید آنکه اگر قبلاً بها را نقد حاضر کرده و تسلیم مشتری نماید فروشنده معامله را فسخ کند نه اول فسخ کند پس از آن بهار یا آورد، و در خيارات دیگر می تواند اول فسخ کند و بعد از آن عوض را حاضر کند، این همان بیع شرط معروف است که بدان وسیله از ربا فرار می کنند و اگر معلوم شود دو طرف قصد خرید و فروش نداشته اند البته بیع واقع نشده چون عقد تابع قصد است و حکم بیع چنانکه علامه فرموده آن است (که

الرابع خيار الغبن وهو ان يبيع بدون ثمن المثل او يشتري
 باكثر منه ولا يعرف القيمة بمالا يتغابن الناس فيه فيختار

منافع ملك از آن مشتری باشد کم یا بسیار و تلف و خرابی ملک
 نیز از مشتری باشد) بنا بر این اگر خانه را بیع شرط داد و پولی
 گرفت تا یکسال و خانه در مدت سال خراب شد یا غاصبی تصرف
 کرد یا بسیار از آن شده بر عهده صاحب پول است که قرض داده
 نه بر عهده صاحب خانه و تعمیر خانه نیز بر عهده اوست و اگر خانه
 منفعت بسیار داشته باشد باید بمشتری یعنی قرض دهنده داد و اگر
 این احکام بر آنها ناگوار و در نظر آنها نامناسب آید دایم آن
 است که نفر و خته اند و اگر نه تحمل این امور بر کسی که خانه اش
 را با خيارغبين یا شرط دیگر فروخته باشد عجیب و ناگوار نیست .

چهارم خيارغبين - فروشنده که بکمتر از نرخ بازار
 بفروشد یا مشتری که به بیش از آن بخرد مغبون است و خيارفسخ
 دارد بدو شرط: یکی آنکه ندانسته معامله کند و دیگر آنکه کمی
 و فزونی بیش از اندازه عادت باشد. و بعضی پندارند غبن تا خمس
 قیمت موجب خيار نیست و باصطلاح بازاریان تا تومانی دوهزار
 عفو است اما حق آن است که علامه و دیگر فقها گفتند غبن حد معین
 ندارد در پاره معاملات بازرگانی تومانی یکشاهی و نیمشاهی
 نیز غبن است و موجب خيار چون بر خلاف عادات آنها است و در
 بعضی تا يك ثلث نیز غبن نیست .

المغبون الفسخ. الخامس من باع شيئاً ولم يقبض الثمن

باید دانست که در شرع و عرف تفحص از نرخ و رعایت نفع خریدار بر عهده فروشنده نیست و مراعات نفع فروشنده هم بر عهده خریدار نیست مگر یکی بر عهده دیگری گذارد و اوقبول کند پس اگر مشتری تعیین قیمت عادلانه را بر عهده فروشنده گذارد و او خیانت کند و بیش از نرخ بها بستاند بروی حرام است و روایات در این بسیار آمده مانند «غبن المسترسل سحت» آنکه کار خود را بتو گذاشت و مغبوش کردی مصداق آیه واقع گشتی که فرمود **واكلهم السحت** چون این معامله بغير رضای مشتری واقع شده برخلاف آیه کریمه که فرمود «الا ان تكون تجارة عن تراض» (تجارت باید با رضای دو طرف واقع شود) و هر معامله که بی رضای مالک باشد مانند فضولی یا فروش اجباری منوط با اجازه مالک است اگر پس از اطلاع از غبن اجازه داد صحیح است و اگر نداد باطل. اگر خریدار بفروشنده واگذار نکرده باشد و خودش بی تحقیق و تفحص بخرد و مغبون شود تقصیر از خود اوست اما اختیار فسخ دارد و اگر آگاه نشد و فسخ نکرد بها بر فروشنده حرام نیست و هر جارضای مشتری مبنی بر فریب و غرور فروشنده باشد مانند غش در حقیقت راضی نیست و پول بر فروشنده حرامست مگر آن را اظهار کند و مشتری اجازه دهد.

پنجم - **خیار تاخیر** - اگر کسی مالی خرید و بها نداد و شرط

لاسلم المبيع. ولم يشترط التناحير لزم البيع ثلثة ايام
 فان جاء المشتري فهو احق بالسلمة وان مضت كان للمبايع
 الفسخ ولو تلف السلمة كانت من مال البايع على كل حال
 و ما لابقاء له يثبت الخيار فيه يوماً، السادس خيار الرؤية
 فمن اشترى موصوفاً غير مشاهد كان للمشتري خيار الفسخ اذا
 وجده دون الوصف ولو لم يشاهده البايع وباعه بالوصف

تاخير نكرد و غائب شد بايد فروشنده تا سه روز صبر كند اگر مشتري
 نيامد و قيمت را نداد مي تواند فسخ كند و بيعانه كافي نيست . اگر
 متاع در مدت سه روز تلف شود ضمان بر فروشنده است اما غالباً مشتري
 متاع را از فروشنده گرفته چون بيمد پول همراه ندارد باز بدست
 اومي سپرد تا پول بياورد در اين صورت ضمان بر مشتري است و بايد
 پول بايع را بدهد و اگر متاعي سه روز نمي ماند مانند مياندميه و
 و گوشت و سبزي يك روز نگهدارد يا تا آن مدت كه فاسد نشود
 و سه روز يا يكروز تا غروب آفتاب مراد است چنانكه در خيار
 حيوان گفتيم .

ششم - خيار رؤيت - هر گاه چيزي را بوصف خريدند يافروختند
 و مطابق نيافتند اگر بهتر از آن باشد كه وصف کرده اند و فروشنده آگاه
 نبوده او خيار فسخ دارد و اگر پست تر بود مشتري . هر گاه اوصاف
 مبيع پنهان باشد و فروشنده بداند مبيع داراي آن اوصاف نيست
 بايد بگويد و الا غش کرده است و معامله چنانكه در غبن گفتيم حكم
 فضولي دارد .

و ظهر أجدود كان الخيار للبائع. السابع خيار العيب وسيأتي
والخيار موروث والمبيع اذا تلف قبل القبض كان من مال البائع
وإن تعيب تـخـير المشتري بين الرد والامساك بالارش .

**الفصل الخامس - في العيوب وهو كل ما زاد او نقص
عن المجرى الطبيعي فان اطلق المتبايعان البيع او اشترطا
الصحة اقتضى الصحة وإن تبرءا من العيوب فلا ضمان**

هفتم - خيار عيب - در فصل پنجم ذکر میشود

مسئله ۱ - خيار ارث برده میشود و مقصود غير خيار مجلس
است و خيار بشرط معاشرت

مسئله ۲ - متاعی که فروخته انداگر پیش از تسلیم بمشتری
تلف شود از مال فروشنده است و اگر معيوب شود مشتری مختار
است همان را با تفاوت قیمت قبول کند یا فسخ کند

فصل پنجم

در عيوب

البتة هر مالی را برای غرضی حیات می کنند اگر کم و بیشی در آن
باشد که نتوان مطابق عادت در آن غرض بکار برده عیب است
در بیع و هر معامله دیگر خواه شرط صحیح بودن مال بکنند یا
نکنند معامله حمل بر صحیح و سالم میشود و اگر فروشنده قبل از

و بدونه اذا ظهر عيب تخيير المشتري بين الرد والامساک
 بالارش ما لم يتصرف فان كان قد تصرف او حدث فيه عيب عنده
 ثبت الارش خاصّة ولو علم بالعيب ثم اشتراه فلا ارش ايضاً
 ولو باع شيئين صفقة وظهر العيب في احد هما كان للمشتري
 الارش اوردّ الجميع لا المعيب وحده ولو اشترى اثنان صفقة
 لم يكن لاحد هما ردّ حصّته بالعيب الا اذا وافقه الاخر

معامله از عيب تبرى جويد هر چه باشد بر عهده مشتري است
 و اگر تبرى نجست و عيبى در آن بود مشتري مختار است آنرا
 پس بدهد يعنى فسخ کند يا نگاه دارد و تفاوت قيمت را بنسبت عيب
 بگيرد و اگر در آن تصرف کرد يا عيب تازه در دست خريدار
 پديد آيد ديگر نمیتواند پس بدهد بلکه بايد تفاوت بگيرد و
 آن را ارش گویند و اگر عيب مال را بداند و بخرد ارش هم
 ثابت نیست

هر گاه در يك معامله دو چيز با هم خريند و يکى معيوب
 بود بايد هر دو را پس بدهد يا هر دو را نگاه دارد و تفاوت
 بگيرد و نمیتواند معيوب تنها را پس بدهد و اگر دو نفر بشرکت
 يك متاع خريدند و معيوب در آمد نمی تواند يکى از آنها معامله
 را فسخ کند و ديگرى نگاه دارد بلکه می تواند ارش بگيرد و
 اگر هر دو مشتري راضی بفسخ باشند می توانند پس بدهند.
 تصرف کردن مشتري در متاع معيوب مانع از آن است که

والتصرف يبطل رد المعيب الا في و طي الحامل فيرد لها
مع نصف عشر القيمة والحلب في الشاة المصراة فيرد هامة
قيمة اللبن إن تعذر المثل ولو ادعى البائع التبري من
العيوب ولا بينة فالقول قول المشتري مع يمينه ولو ادعى

بتواند آن را رد کند. آنکه کنیزی خریده با او هم بستر شود
پس از آن او را آبستن یا بد، چون آبستنی در کنیز عیب است، می تواند
آن را رد کند با نیم عشر قیمت و اگر گوسفندی بظاهر پر شیر خرید
و دوشید و پس از آن دانست که آنرا مدتی ندوشیده بودند تا
پستان بزرگتر بنظر آید و گمان برند شیرش بسیار است مشتری
می تواند برگرداند اما شیری که دوشیده باید بفروشنده بدهد یا
قیمت آن را اگر مثل آن متعذر باشد

اگر فروشنده بگوید من هنگام معامله از عیب تبری جست
و آنرا بر عهده نگرفتم و مشتری منکر باشد قول مشتری مقدم
است با قسم

و اگر خریدار گوید مال پیش از معامله معیوب بوده و
فروشنده مدعی شود در نزد خریدار معیوب گشته قول فروشنده
مقدم است با قسم

خيار فسخ منحصر باين هفت نيست الا آنکه فقها غالباً
همين هفت را شمرند تا خيارات ديگر را بدان قياس کنند و از اين
خيارات هفتگانه سه خيار تعبدی است: خيار مجلس. خيار حيوان

المشتری تقدم العيب على العقد فالقول قول البائع مع يمينه

خیار تاخیر - خیار غبن و سه خیار دیگر بسبب نقص مقصود و سه خیار اول خاص بیع است و خیار غبن در همه معاملات مالی که مبنی بر مسامحه نباشد جاری می شود و یکی از خیارات تبعیدی که خاص بیع نیست آن است که کسی مالی را بدیگری منتقل کرده باشد و آن دیگری مفلس شود و صاحب مال عین مال خود را نزد مفلس بیاورد می تواند معامله خویش را فسخ کند و عین مال خود را بردارد و آنچه بازای مال خود از مفلس گرفته بود بدهد تا میان طلبکاران تقسیم شود .

شهید (ره) در کتاب لمعه چهارده خیار شمرده است. از جمله خیار تدلیس یعنی بایع کالا را بهتر از آن که هست بنماید و مشتری را فریب دهد و دیگر خیار اشتراط یعنی یکی از دو طرف در ضمن عقد بیع ملتزم بعملی شود، اگر انجام ندهد طرف دیگر حق فسخ دارد. و خیار تبعض صفقه یعنی مشتری چیزی بخرد و همه آنچه خریده است بدست او نیاید و خیار شرکت و بالجمله در هر معامله که همه مدلول صیغه تحقق نیابد، آنکه بزیان اوست خیار فسخ دارد اما باطل نیست چون بسا مشتری بهمان که تحقق پذیرفته راضی باشد مثلاً زمینی را بعنوان آنکه هزار متر است خرید و معلوم شد کمتر است گاه باشد که با آن کمی بکار او نیاید و فسخ کند، گاه راضی باشد نگاه دارد

الفصل السادس في النقد والنسيئة والمرابحة
اطلاق العقد يقتضى حلول الثمن فان شرطا تأجيله مدة
معينه صح ويبطل في المجهولة و كذا الوبائه بضمن حالاً

فصل ششم

در نقد و نسیه و مرابحه

چون در فروش نام نقد یا نسیه نبرند نقد باید شمرد و اگر مهلتی برای ادای قیمت معین کنند نسیه است و باید مضبوط باشد مانند روز چندم از ماه فلان و اگر مضبوط نباشد مانند سرخرمن یا برگ ریزان معامله صحیح نیست و معنی صحیح نبودن نسیه آن نیست که دو طرف معامله گناهکارند و برای ضبط نکردن مدت عقابشان می کنند یا فاسق می شوند یا تصرف مشتری در مالی که بنسیه غیر مضبوط خریده حرام است بلکه جائز است در آن مال تصرف کنند چون رضای مالک را بهمان مدت غیر مضبوط می داند و پول آن هم برای فروشنده حلال است و پس از اینکه مال تلف شد در دست مشتری واجب است قیمت معین شده را بفروشنده بدهد پس باطل بودن نسیه غیر مضبوط باین معنی است که متاع ملک مشتری نشده و باذن مالک تصرف او حلال است

اگر جنسی را بفروشد نقد بقیمت کمتر و نسیه بیشتر صحیح نیست نه باین معنی که نباید میان نقد و نسیه فرق بگذارد و اگر نسیه را گرانتر بفروشد معصیت کرده و پولش حرام است بلکه

و بازید مؤجلاً و اذا باع نسیئة ثم اشتراه قبل الاجل بزيادة
او نقصان من جنس الثمن وغيره حالاً ومؤجلاً صح مع عدم

باین معنی که باید تردید در معامله نباشد، اگر تعیین کند که نقد
میخرد یا نسیه میخرد و تصمیم معامله بیکى از آنها قرار گیرد صحیح است
هر چند قیمت نسیه را بیشتر معین کند اما اگر با تردید جنس را ببرد
و تعیین نکند که بهار نقد خواهد پرداخت یا نسیه معامله باطل
است بهمان معنی بطلان که در مدت غیر مضبوط گفتیم نه فسق و
وحرام بودن تصرف مشتری در متاعی که با تردید خریده است
اگر کسی مال خویش را بفروشد نسیه و هنوز مدت بسر نیامده
از همان مشتری عین آن مال را ببهای بیشتر بخرد یا ببهای
کمتر بهمان نوع پول یا پولی از نوع دیگر نقد یا بمدت، همه
اقسام جائز است اما باید در معامله اول شرط معامله دویم را
نکنند و این معامله و شرط را در اصطلاح روایات عینه گفته اند
بروزن زینة و راهی است برای فرار از ربا چون کسی قرض خواهد
مثلاً هزار تومان که پس از شش ماه هزار و صد تومان پس بدهد
صاحب پول برای کار گشائی او متاعی از بازار باعتبار خود برای
او نسیه میخرد یا از خود جنسی باو میفروشد نسیه شش ماهه بیک
هزار و صد تومان و پس از آن از او همان جنس را میخرد بهزار
تومان و نقد می دهد در نتیجه قرض خواه هزار تومان گرفته
است تا پس از شش ماه هزار و صد تومان بدهد فقها گویند اگر

الشرط ولو اشتراه بعد حلوله جاز بغير الجنس مطلقا و به
 قيل لا يجوز مع التفاوت والاقرب خلافه ولا يجب دفع الثمن

در معامله اول شرط معامله دوم کرده باشد باطل است و اگر در معامله
 اول شرط معامله دویم نشده و ملزم بدان نباشد و بتواند آن
 مال را در بازار بدیگری بفروشد بهزار تومان یا کمتر و بیشتر
 اما بفروشد و بهمین صاحب پول بفروشد بدون آنکه ملزم باشد
 صحیح است و روایات بسیار بر آن دلالت دارد شرح آنرا در حاشیه
 وافی نوشته‌ایم بجای این کار گشائی در زمان ما سفته صوری
 معمول است.

اگر در مسئله بالا جنسی را که هزار و صد تومان نسیه
 خریده است پس از شش ماه بهزار تومان یا کمتر یا بیشتر بفروشد
 جائز است زیرا که توهم را در آن نمی‌شود چون قرض خواه پیش از
 گذشتن مدت حاجت به پول دارد نه پس از مدت با این حال
 بعضی گفته اند اگر پس از سر آمدن مدت هم بخرد بهمان جنس
 پول با تفاوت مقدار جائز نیست و اگر بغير آن جنس بخرد
 یا بهمان جنس اما مساوی ضرر ندارد و علامه فرماید پس از
 سر آمدن مدت همه اقسام جائز است و حرمت منحصر بهمان است
 که توهم زبا می‌شود یعنی نسیه بفروشد بیشتر و فوراً از مشتری
 نقد بخرد کمتر.

واجب نیست مشتری پیش از آنکه اجل بسر آید قیمت

قبل الاجل ولا قبضه قبله ولو حلّ ودفع وجب القبض فلو امتنع وهلك كان هلاكه من صاحب الحق ولو اشترى نسيئة وجب ان يخبر بالاجل اذا باعه مرا بحة فان اخفى تخيير المشتري بين الرد والامساك بالثمن حالاً واذا باع مرا بحة نسب الربح الى السلعة لا الي الثمن ولو اشترى امتعة صفقة بثمن لم يجزله بيع افرادها مرا بحة بالتقويم الا بعد

را پردازدوا گر مشتری بدهد بر فروشنده قبول آن واجب نیست و چون مدت بسر آید بر بایع و مشتری هر دو واجب است، این بدهد و آن بگیرد، و اگر نگرفت تلف از اوست

مرا بچه آن است که فروشنده مشتری را از راس المال یا آن اندازه که برای او تمام شده آگاه کند آنگاه سودی بر آن بیافزاید و اگر نسیه خریده است بگوید و اگر چند جنس باهم خریده است و میخواهد یکی را بمرا بچه بفروشد و برای آن قیمتی بتخمین معین کرده است نیز مشتری را آگاه کند و اگر آگاه نکرد یا دروغ گفت معامله حکم عقد فضولی و مکروه دارد چون مشتری راضی بدان نبوده و رضای او معلق بر امری است که تحقق نداشت اگر پس از آن آگاه شد و راضی گشت معامله صحیح است و الا باطل و پولی که گرفته بر فروشنده حرام است و مکروه است نسبت ربح به سرمایه دادن تا شبیه ربا نشود بلکه نسبت سود بمتاع دهد مثلاً نگوید با تو مانی یکی را مال منفعت می فروشم بلکه

الاعلام .

الفصل السابع فيما يدخل في المبيع - من باع ارضاً دخل فيها النخل والشجر مع الشرط والافلاو يدخل لو قال بعتمكها وما اغلق عليه بابها ويدخل في الدار الاعلى والاسفل الا ان يستقل الاعلى بالسكنى عادة ولو باع نخلاً مؤبراً فالثمرة للمبايع ولولم يؤبر فالثمرة للمشتري ولا

بگوید جنس را بفلان مبلغ بیشترمیفروشم
 علامه رحمه الله تولیه و مناقصه را ذکر نکرده است یعنی فروش بکمتر از رأس المال یا مساوی آن چون نادر اتفاق می-
 افتد و تولیه همان است که مردم گویند چیزی خریده بودم و معامله را بفلانی واگذار کردم و دروغ گفتن در اندازه راس المال و شرائط نظیر آن است که در مرابحه گفتیم

فصل هفتم

در آنچه داخل مبيع است

هر گاه ملکی بعنوان زمین بفروشد و درخت خرما و غیر آن داشته باشد اگر شرط کنند درخت هم داخل است و الا فروش بزمین تنها تعلق گرفته است و اگر باغ بفروشد درخت نیز داخل است و اگر بگوید این ملک را با هر چه در بر آن بسته میشود فروختم باز درخت جزء مبيع است . اگر خانه را بفروشد همه طبقات را شامل است مگر در عادت هر يك از طبقات مستقل باشد . اگر

یدخل الحمل فی الایتیاع من غیر شرط ولو استثنی نخلة کان له المدخل الیهما والمخرج ومدی جرائدها من الارض .

الفصل الثامن - فی التسلیم - وهو التخلیة فیما لا ینقل

ولا یحول والکیل والوزن فیما یکال ویوزن والقبض بالید فی الامتعة والنقل فی الحیوان وهو واجب علی البایع فی المبیع

دخت خرما را بفروشد و شکوفه آنرا گردنر زده باشند میوه مال بایع است و اگر زده باشند مال مشتری است
اگر حیوان آبستن را بفروشد بچه داخل نیست مگر شرط کند .

اگر باغی را بفروشد باستثنای یک درخت معامله صحیح است و فروشنده حق دارد داخل باغ شود و حاجت خویش حاصل کند از درخت خود و ملک او در زمین زیر شاخها در طول ملک مشتری است مانند مالکیت اشخاص در زمین مفتوح العنوة چنانکه در جهاد گذشت . توابع هر جنس که میفروشد تابع عرف و عادت است .

فصل هشتم - در تسلیم

تسلیم یا قبض آن است که دو طرف معامله مال خود را بتصرف دیگری دهند. مال غیر منقول را خالی کردن کافی است و در آنچه بترازو میکشند یا به پیمانہ میسنجند کشیدن و پیمانہ کردن و در کالاهای دیگر پیش دست طرف نهادن و حیوان را نقل

و علی مشتری فی الثمن و یجبران معالوا متنعا و یجب التسلیم مفرغاً و یجوز بیع ما لم یقبض قبله الا ان یکون

کردن یعنی از جائی که ملک فروشنده است و مشتری حق ندارد داخل شود بیرون بر نهد جائی که مشتری بتواند داخل شود و حیوان را تصرف کند و بهر حال باید مشتری را آگاه کند. دلیل آنکه قبض در این اشیاء باین معانی است آنکه تسلیم تکلیف بایع است و تکلیف الهی در باره هر کس متعلق بفعل اختیاری اوست نه فعل دیگری و بایع را مأمور به تسلیم فرمودند بآن اندازه که فعل و اختیار اوست نه بفعل طرف معامله پس بایع باید طوری مال را آماده کند برای تسلیم مشتری که او مانعی از تصرف نداشته باشد و تصرف نکردن جز بمسامحه خودش نباشد. ملک غیر منقول را اگر بایع از اموال خود خالی کند مشتری مانعی از تصرف آن ندارد اما اگر خالی نباشد جائز نیست مشتری اثاث بایع را از جای بردارد و محل آن را تصرف کند. مال کشیدنی و پیمانہ کردنی تا وزن کرده و سنجیده نشود با مال فروشنده مخلوط و مشاع است و مشتری حق تصرف ندارد اما پس از کشیدن جدا می شود و مشتری مانعی از تصرف کردن آن ندارد مگر متاع در درجائی باشد که وارد شدن مشتری در آن ممنوع باشد و حیوان را نقل باید کرد چون نوعاً در ملک بایع است و مشتری مجاز نیست در آنجا وارد شود اما اگر در جای مباح باشد

طعاماً فلا یبایعه الاً تولیة والقول قول البایع فی عدم الانتصان مع حضور المشتري الكیل والوزن مع یمینه وعدم البینة وقول المشتري مع عدم حضوره ویصح فی حال العقد اشتراط ما یسوغ ویدخل تحت القدرة ولا یجوز اشتراط ما لیس

مانند بازار و میدان نظیر اموال منقول دیگر پیش دست مشتری گذارند کافی است و بهر حال باید مبیع از اموال دیگر بایع که فروخته خالی و جدا باشد و اگر دو طرف از تسلیم امتناع کنند حاکم می تواند مجبورشان کند

بعضی گویند مکیل و موزون را جائز نیست پیش از تحویل گرفتن بفروشد و علامه رحمه الله فرموده طعام را نمیتوان ارزانتر یا گرانتر فروخت یمنی غیر طعام گرچه مکیل و موزون باشد میتواند و اگر طعام را بهمان قیمت که خریده است بفروشد نیز می تواند و بعضی همه را مکروه می دانند

اگر مشتری ادعا کند مالی که تسلیم کردی از آن وزن کمتر بود که خریده بودم و فروشنده منکر باشد اگر هنگام وزن و کیل حاضر بوده قول فروشنده مقدم است و اگر حاضر نبوده قول مشتری مقدم است با قسم .

شروط

در ضمن عقد هر گونه شرط مشروع و مقدور صحیح است و شرط نا مشروع و غیر مقدور صحیح نیست مثل آنکه بگویند این کشت را میخرم بشرط آنکه سنبل برآورد این عقد غیر

بمقدور کصیرورة الزرع سنبلأ ویصح اشتراط العتق ولو
اشترط مالا یسوغ او عدم العتق او عدم وطی الامة بطل

منجز است بلکه اگر بگوید اگر بثمر رسیده باشد خرید نیز
غیر منجز است چون فروشنده قادر نیست کشت را بثمر
رساند و اگر بنده را بفروشد بشرط آنکه مشتری آزادش کند
صحیح است چون مشروع است اما بشرط آنکه آزاد نکند جایز
نیست چون مهمترین فائده بنده نزد شارع آزاد کردن آن است
و شرطی که منافی مقتضای عقد باشد نا مشروع است و دلیل آنکه
طرفین معامله قصد معامله نداشتند مثل آنکه نکاح دائم کند بشرط
آنکه هم بستر نشود و خانه بفروشد بشرط آنکه حق تصرف
در آن نداشته باشد چون قصد هیچ چیز با قصد عدم لوازم آن
جمع نمیشود ،

وفا بشرطی که ضمن عقد نباشد و آن را وعده می گویند
واجب است و خلاف وعده حرام و موجب غضب الهی و عذاب
اخروی و آیات قرآن بر آن دلالت دارد اما حق مالی بآن ثابت
نمیشود مثل آنکه کسی نذر کند یا قسم یاد کند مالی را وقف کند
یا صدقه دهد با اینکه واجب است اما کسی پیش از وقف کردن
آن را نباید وقف بداند و پیش از صدقه دادن صدقه شمارد همچنین
اگر مالی را وعده دهد بمردمعینی بفروشد آن مرد حق ندارد آن
مال را ملك خود داند نظیر آنکه واجب است بر ولی دختری

الشَّروطُ وفي ابطال البیع وجه قوی^۱ ولو شرط مقداراً فنقص

را بخواستگار همشان شوهر دهد و اگر نداد گناه کرده اما دختر زن او نمی شود و تفصیل آنرا جای دیگر گفته ایم

هر گاه در عقد بیع یا عقود دیگر شرط فاسد کند آن معامله از اصل باطل می شود نظیر عقد فضولی زیرا که رضای دو طرف منوط بآن شرط است و چون شرط حاصل نشده رضا نیز تحقق نیافته و اگر پس از اطلاع باز بعقد رضا دادند مانند فضولی بر رضای متاخر صحیح می شود . و پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود مال هیچکس حلال نیست مگر بطیب نفس و رضای او . نکاح علی المشهور از این حکم مستثنی است چون رضای زن بشوهر است و رضای شوهر بزن و مهر یا شروط دیگر از عوضین خارجند . وقتی آنها خود از یکدیگر رضای باشند شرائط دیگر مهم نیست باری نکاح در شریعت اسلام بمصلحتی از سایر عقود تعبداً استثناء شده است و بعضی گویند بشرط فاسد هیچ معامله فاسد نمی شود مانند نکاح و نیز گویند در روایت آمده است که بریره (بروزن شریفه میوه درخت اراک است) کنیزی بود و عایشه قصد خرید او داشت و فروشنده نمیخواست بفرودشد مگر بشرط آنکه خود پس از فروش مولای کنیز باشد پیغمبر (ص) با عایشه فرمود بخر و این شرط قبول کن و پس از آن که خرید فرمود این شرط باطل است و معامله صحیح است «والولاء لمن اعتق» مولای بنده

تخیر المشتري بين الرد والامساك بالقسط من الثمن سواء

کسی است که او را آزاد کند نه آنکه بفروشد و ما این روایت را صحیح نمی دانیم زیرا که علماء خائنة الاعین و اشاره بچشم را بر پیغمبر روا نمی دارند که یکی مراد او را بفهمد و دیگری نفهمد پس این گونه حیلت آموزی و فریب بطریق اولی لایق شان پیغمبر نیست و باید آنحضرت پیش از معامله هم فروشنده و هم عایشه را آگاه کند از بطلان این شرط نه عایشه تنهارا و طرف او را فریب دهد

و از روایت دیگر در کتاب مختلف مستفاد میشود که مالک پیشین بریره باوی مکاتبه کرده بود که در مدت نه سال نه وقیه نقره بتدریج بمالک بدهد و آزاد شود و بریره از ادای مال فروماند و چون خدمت عایشه می کرد از او مساعدت خواست عایشه مال را برای او فراهم کرد بریره نزد مالک برد . مالک او گفت من قبول میکنم بشرط آنکه ولای تو از آن من باشد . بنا بر این نه خرید و فروش بود و نه شرط صحیح یا فاسد و کمی که بنده را مکاتبه کرد پس از آزادی مولای او نیست مولا آن است که مجانی آزاد کند قربة الی الله و عایشه نیز مولای او نبود چون آزادش نکرده بود و اگر بریره را مولاة عایشه میگفتند بمعنی پرستار و خدمتکار است نه آزاد شده و مولای شرعی

اگر شخصی چیزی بخرد مانند زمین و جامه بشرط ذرع و

كانت اجزاؤه متساوية او مختلفة فان اخذ بالقسط تخيير
 البايع ولو اخذه بالجميع فلا خيار ولو زاد متساوي الاجزاء
 اخذ البايع الزائد في تخيير المشتري حينئذ ولو زاد المختلف
 فالوجه عندي البطلان و يجوز ان يجمع بين بيع و سلف

مقدار معلوم و کمتر در آید مشتری حق فسخ دارد و می تواند هم
 بنسبت کمی مقدار از بها کم کند و در این صورت شاید بایع راضی
 بتبعص صفقه نشود و فسخ کند

اگر بیشتر در آید فروشنده میتواند زائد را پس بگیرد و
 مشتری خيار تبعص صفقه پیدا میکند. این حکم در صورتی است
 که اجزای ملك در قیمت برابر باشند و اگر برابر نباشد نمیتوان
 مقداری زمین بنسبت پس گرفت و باید اگر راضی نباشد همه را پس
 بگیرد چون بفروش همه زمین راضی نیست و علاجی نیز برای جبران
 ضرر او نیست و معامله باطل است ،

جائز است در يك عقد دو متاع بخرد یکی نقد و یکی سلف
 یا نسبه یا دو متاع مختلف بخردند و معین نکنند چه اندازه از
 قیمت در مقابل این متاع است و چه اندازه در مقابل متاع دیگر
 و ازین جهت غرر نیست و اگر میان بیع و اجاره در يك عقد
 جمع کند بی تعیین قیمت و اجرت مثلا ظرف فلزی یا زینت زفانه
 از طلا بوزن معین را با اجرت ساختن آن باهم بفلان مبلغ و
 ممین نکنند چه اندازه قیمت فلز باشد و چه اندازه اجرت کار

و بین المختلفین صفة .

الفصل التاسع في الربو وهو معلوم التحريم بالضرورة
 من الشرع وهو بيع احد المثلين بائتم مع زيادة عينيه
 كبيع قفيز بقفيزين او حكمية كبيع قفيز بقفيز نسبية
 وشرطه اهران: الاتحاد في الجنس، والكيل او الوزن ويجوز

اگر کار مشخص و معلوم باشد و وزن فلزهم معلوم صحیح است

فصل نهم

در ربا

ربا در شرع اسلام حرام و حرمت آن فی الجملة از ضروریات
 دین است ،

ربا دو قسم است: ربا در قرض و ربا در معاوضه . و سخن اینجا
 در بیع ربوی است و ربای قرض در محل خود ذکر می شود
 انشاء الله .

ربا در بیع در دو صورت حاصل میشود: یکی آنکه دو مال
 هم جنس را مبادله کنند با زیادت در یک طرف. دوم نسیه و سلف
 در بعضی موارد .. و فقهای اسلام در تفصیل و اقسام آن ها
 اختلاف دارند .

در مذهب اهل بیت علیهم السلام دو مال که از یک جنس
 باشند و مکیل و موزون باشند (یعنی ترازو و پیمانہ در سنجش آن
 بکار رود بتفصیلی که در اول بیع گفتیم) ربوی است و نباید
 بزیاده و کم معاوضه کرد اگر یک من کندم خوب بیک من و نیم

بیع المثلین متسا و یا نقداً ولا یجوز نسیئة و کل ربوی یجوز
بیعه بمخالفه نقداً متفاضلاً و نسیئة علی کراهیه و کذا غیر

از گندم پست تر معاوضه کنند ربا است اما اجناسی که کشیدنی
و پیمانۀ کردنی نیست مانند حیوان زنده و جامه و زمین و مصنوعات
دست انسانی که به نسبت سنگینی و سبکی ارزش آن بالا و پائین
نمیرود علی المشهور ربوی نیست و میتوان یک اسب را هوار را
بدو یا بوی بارکش معاوضه کرد و شیخ مفید رحمه الله در غیر مکمل
و موزون زیادتی را حرام دانسته است

اما ربا بسبب نسیه مطابق قول رسول صلی الله علیه و آله انما الربا
فی النسیه میان علمای ما اختلاف است مشهور آن است که در صرف یعنی
معاوضه طلا و نقره نسیه و تاخیر قبض جائز نیست و در غیر آن جائز است
و نیز گفته اند هر گاه جنس ربوی را بجنس خود برابر هم معامله کنند
مانند یک من گندم نقد بیک من گندم نسیه نیز ربا است. و بعضی گویند
ربای نسیه اختصاص بطلا و نقره ندارد بلکه دو جنس مخالف غیر طلا و
نقره را بیکدیگر مبادله نمیتوان کرد مگر نقد مثلاً گندم بپرنج
و روغن بعسل و مبادله یک شتر خوب بدو شتر زبون و یک خانه
بزرگ بدو خانه کوچک و امثال آن همه باید نقد باشد و بعضی
گویند جنس ربوی را با غیر ربوی بنسیه نمیتوان معامله کرد
مثلاً یک گاو مبادله کنند بدو خروار گندم که گاو را نقد بدهد
و گندم را اول تابستان بگیرد.

الرَبْوَى الاَّانْ يَكُونُ احْدَا الْعَوْضِيْنَ مِنَ الْاِثْمَانِ وَالشَّعْبِيْرِ
وَالْحَنْظَلَةُ جَنْسٌ وَاَحَدُهُمَا وَكَدَا كُلُّ شَيْءٍ مَعَ اَصْلِهِ كَالسَّمْسِمِمْ
وَالشَّرِيْحِ وَكُلُّ فَرْعِيْنَ مِنْ اَصْلِ وَاَحْدٌ كَالسَّمْنِ وَالزَّبْدِ

وآن نسیه که بی اشکال جائز است این است که جنسی غیر
طلا و نقره بطلا و نقره بفروشد .

ربا در نسیه از آنجا پدید میآید که ارزش اموال و امتعه
بطلا و نقره سنجیده میشود و اگر کسی برنج را مثلا بطلا یا نقره
بفروشد چه نقد و چه نسیه ، نقره در وقت معامله همان است که
پس از پایان مدت در وقت ادا تسلیم میکنند اما اگر برنج را با
گندم معامله کند ارزش گندم وقت معامله غیر ارزش آن وقت
اداست و شارع مقدس بدان راضی نیست که مالی برعهده گیرند
و بیشتر یا کمتر ادا کنند.

جو و گندم يك جنس شمرده میشوند بتعبیر شرعی و
بعضی گویند دو جنس اند .

هر چیز با اصل خود يك جنس است مانند کنجد وارده و
دو چیز که از يك اصل گرفته شده است مانند روغن و کره و کره
خوب و بد ، نمیتوان آنها را به بیشتر و کمتر مبادله کرد بلکه
اصلا مبادله آنها بجنس خود نمیشود و باید بپول مبادله کنند
چون مبادله روغن با شیر مساوی هم معقول نیست و با زیاده و
نقصان ربا است و بنظر چنان میرسد که فروع دو قسمند و شاید این

والجید والرذی واللحوم تختلف باختلاف الحيوان و كذا
الادهان ولو كان الشئ جزافاً في بلد وموزوناً في آخر فلذلك

حکم در همه جاری نباشد چون فروع و اصول گاهی اختلافشان
در جوهر و ذات نیست مانند کنجد و آرد که آرد همان کنجد
است کوبیده شده و روغنش با اجزاء دیگر در آمیخته بصورت
مایع در آمده و آرد و گندم و نان همچنین غیر اجزای اول نیست
و شیر و پنیر و روغن نیز آمیخته از آب و چربی و جبنیت است و
ماده که سبب مرغوبیت شیر است در روغن هم هست و آب و
زوائد دیگر نه ارزش دارد نه مقصود در معامله است و کسی که شیر
بدهد و روغن بگیرد البته بمساوی راضی نخواهد شد و بزیادتی
و نقصان نیز صحیح نیست زیرا که نمیداند آب و زوائد شیر
چقدر است و چربی آن چه اندازه و در هر خشک و تری نیز همین
حکم است مانند خرما و تازه بخشک و انگور بکشمش . اما
فرعی که قلب طبیعت داده و ماهیتش مبدل گشته مانند سرکه
ظاهراً جایز باشد با شیر مبادله گردد یا قوره قوروت با پنیر -
والله العالم .

گوشتها باختلاف حیوان مختلفند و روغنهای گیاهی
تابع اصل خود مثل روغن زیتون و بادام دو جنس محسوبند و
مرحوم اردبیلی در بعضی احکام مذکور شبهه نموده است .

بلد حکم نفسه ولا یباع الرطب بالتمر وان تساویاویکره
اللحم بالحيوان ولو باع درهماً ومدّ تمر بدرهمین او مدّین
صحّ ومن ارتكب الرّبوا بجهالة فلا اثم علیه وיעیدما أخذ
منه علی مالکة ان وجده او ورثته ولو جهل تصدّق به عنه

اگر جنسی را در شهری بکزاف میفروشند و در شهر دیگر
بوزن و کیل مانند نمک و هیزم در هر شهر حکم خود را دارد و
شاید توهم شود وزن و کیل عهد شارع معتبر است چون حکم
تعبدی است و مبنای قول علامه رحمه الله بر آن است که کیل و
وزن منوط بزیادتی ارزش بزیادتی مقدار است نه تعبد چنانکه در
اول بیع گذشت و خرما را بخرمای خشک نباید فروخت حتی
بتساوی و بعضی مبادله هیچ میوه تر را با خشک آن جایز ندانستند
و بعضی همه را جایز شمردند حتی خرمای تر بخشک و احتیاط
آن است که هر یک را بقیمت خود بطلا و نقره بفروشند و بخرند
و در خرما نهی خاص وارد شده .

مبادله گوشت بحیوان از همان جنس مکروه است و بعضی
حرام دانسته اند .

اگر یک درهم را بایک وزنه خرما بفروشد و در هم صحیح
است و آن وسیلتی است برای گریختن از ربا .
کسی که ربا گرفته باشد ندانسته بر وی گناهی نیست و
آن زیادتی را باید بمالک بر گرداند و اگر مالک را نیابد بوارث
وی رساند و اگر او را نشناسد صدقه دهد از جانب وی اما اصل

ولاربوا بین الوالد وولده ولا بین السید وعبده ولا بین
الرجل والزوجة ولا بین المسلم والحربی و یثبت بینہ

سرمایه در مقابل مالی است که داده چنانکه خداوند تعالی فرمود
فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون .

معامله ربوی جنس بجنس که به عقد شرعی نباشد هم باطل
است چون رضای دو طرف معامله منوط بشرطی است که شارع
آن را امضا نفرموده و تصرف هر یک در مال دیگری مباح نیست
مگر بدانند با قطع نظر از معامله نیز بدان راضی هستند

قرض بی عقد شرعی اگر بدان صاحب مال بی ربا راضی
نیست در آن تصرف کنند نیز بر گیرنده قرض مباح نیست و اگر
نیت کند که زیادتی را ندهد باز مباح نیست و اگر نیت کند
مطلوب او را تبرعاً بدهد دور نیست مباح بودن تصرف چنانکه
امروز در وام از بانکها معمول است .

ربا میان پسر و پدر مباح است و میان زن و شوهر و مولی
و بنده و مسلمان و کافر حربی همچنین اما میان مسلم و کافر
ذمی جایز نیست و بنظر میرسد گرفتن ربا از کافر ذمی نیز حلال
باشد و از همه کفار بتوان ربا گرفت گرچه غصب اموال آنان
بتوهم امان و شبهه جایز نباشد چون ربا نزد آنان بمنزله غصب
و ظلم نیست و بر احتی میدهند و میگیرند و مباح میدانند و توهم

وبين الذمّي . واما الصّرف فشرطه التقابض في المجلس
فان تساوى الجنس وجب تساوى المقدار وإلا فلا ولو قبض
البعض صحّ فيه خاصّة ولو فارقتا المجلس مصطحبين ثمّ

أمان ياعهد آن را شامل نمیشود .

این مسائل همه حکم ربا در بیع است و حکم ربا در قرض
پس از این ذکر میشود انشاءالله تعالی .

حیله که در ربا بکار میبرند برای فرار از حرام اگر
بقصد باشد صحیح است و اگر مقصود نباشد صحیح نیست چون
العقود تابعة للمقصود و اصحاب سبب بهمین علت هلاک شدند که
حیله در حکم شریع بکار بردند و حیله صحیح آن است که از حرام
اعراض کنند و بتخلل حاجت خویش بر آورند .

صرف

یعنی مبادله طلا به نقره یا بالعکس اگر يك جنس
باشد طلا بطلا و نقره بنقره باید در وزن مساوی باشند و اگر
طلا بنقره باشد تساوی لازم نیست اما باید در همان مجلس عقد
بدهند و بگیرند و اگر بعض آنها قبض کنند معامله در همان بعض
واقع میشود و در ما بقی باطل و اگر باهم از مجلس بیرون روند
تاجدا نشده اند تقابض میتوان کرد .

خاك وسنك معدن طلارا بطلا نمیتوان فروخت چون شاید
طلای آمیخته با خاك معدن بیشتر باشد یا کمتر و همچنین

تقابضا صحیح و معدن الذهب یباع بـ الفضة و بالعکس
والدراهم المغشوشة اذا كانت معلومة الصّرف جاز انفاقها
وإلا فلا إلا أن یبین حالها والمصاغ من الجواهرین ان
امکن تخلیصه لم یبع باحد هما قبله وإلا یبع بـ الناقص

معدن نقره را بنقره نمیتوان فروخت . پول طلا و نقره باردار
اگر اندازه عیار آن معلوم باشد میتوان خرج کرد و اگر
معلوم نباشد جایز نیست مگر گیرنده را آگاه کند چنانکه علامه
فرموده است و بقاعده بر فرض آگاه کردن مشتری نیز جایز
نیست و البته شرایطی که در معاملات دیگر معتبر است در معامله
طلا و نقره هم معتبر است مانند تعیین وزن و صفات .

آلات و اسبابی که از نقره و طلا باهم مخلوط ساخته باشد
نمیتوان بنقره تنها یا طلای تنها فروخت مگر آنکه بداند این
نقره تنها یا طلای تنها از آن نقره و طلا که در ضمن آمیخته است
بیشتر است تا این زیادتی بهای جنس مخالف باشد و اگر مقدار
هیچیک را در ضمن فلز آمیخته نداند اما مجملا بداند طلای آن
مثلا کمتر از نقره است میتواند بطلا بفروشد و اگر بداند نقره کمتر است
بنقره بفروشد و باید وزن نقره که میگیرد از نصف وزن کل مبیع کمتر
نباشد و اگر میتوان مقدار هر یک را معین کرد بکشیدن در آب بقاعده
که از ارشمیدس معروف است چنین باید کرد و در مفاتیح العلوم
طریقه آن مذکور است و اگر بداند طلا و نقره آن مساوی است

و مع التساوی بیاع بهما

علامه فرمود بهر دو بفروشد یعنی بمقداری طلا و نقره باهم تا طلای آن در مقابل نقره واقع شود و نقره در مقابل طلا و بنظر ما آلات ساخته که وزن مجموع را بدانیم اگر بدانیم وزن طلا و نقره باهم مساوی است ناچار وزن هر يك را هم میدانیم که نصف مجموع است و اگر بطلای تنها یا نقره تنها بفروشیم بشرط آنکه وزنی بیش از نصف مجموع باشد صحیح است و شاید مقصود علامه ره نیز همین بوده است «و بیاع بهما یعنی بایهما ارادا» باری در دو جنس آمیخته بهم باید اندازه هر يك يك را جدا دانست و الا غر راست مثلا طلای باردار که ندانند عیار آن چند است فروختن غر راست و گندم و جو مخلوط که ندانند جو و گندم هر يك چقدر است نیز غر راست مگر چیزهای که صورت مجموع جنس دیگری محسوب است و ذاتا مرغوب باشد یا نامرغوب مانند طعام پخته و شربت و شیرینیها که اجزای آن منظور نیست.

اوراق بهادار

در عصر ما اوراق بهادار که اطلاق خرید و فروش بر آن میکنند بسیار است مانند اسکناس و چک و سفته و تمبر پست و اسناد خزانه و بلیط سفر و حواله اجناس و اجازه کار و غیر آن و بسیاری از آنها حکایت از منفعت یا حقی میکنند مانند تمبر و بلیط سفر و بعضی حکایت از مقداری طلا یا نقره میکنند بواسطه یا بیواسطه مانند چک و اسکناس و بعضی اوراق خود مقصود بمعامله است نه باعتبار حکایت مانند تمبر باطله تاریخی که بخود صورت و

نقش و تاریخ آن رغبت دارند و باضعاف قیمت نوشته روی آن میخرند. بعضی کشورها پول خود را طلا یا نقره قراردادند و اسکناشان حکایت از مقداری از آن میکنند که دین است بر ذمه بانگی که آنرا امضا کرده و انتشار داده و بعضی دیگر پول خود را متفرع بر آن پول اول کرده اند و در زمان ائمه علیهم السلام اسکناس متداول نبود اما صك یعنی چك معمول بود (سند ذمه) و آنرا میخریدند و میفروختند و روایاتی در آن باب وارد است همچنین قباله یعنی سند و اگذاری املاك دولتی و برات و حواله خراج و امثال آن را معامله میکردند و شرح آنرا در حاشیه وافی نوشته ایم و حکم ربا در معامله این اوراق تابع مالی است که اوراق از آن حکایت میکنند مثلاً بلیط سفر را که حکایت از استحقاق منافع مرکوب است در مدت معین میتوان به بیشتر یا کمتر فروخت اما چك که حکایت از مقداری طلا یا نقره میکند نمیتوان بزیادتی خرید و فروش کرد. و حکم صرف و تقابض در مجلس نیز تابع همان حکایت است. اگر ورقه را باعتبار نقش و تاریخ میخرند مانند تمبرهای باطله صرافی نیست و آنکه حکایت از منافع و اموال غیر طلا و نقره کند مانند بلیط و تمبر پست رائج و جوازهای دیگر نیز تقابض شرط نیست و اسکناس که حکایت از طلا و نقره میکند نیز معامله اش صحیح است زیرا که تقابض بعمل آمده چون بانك یا شرکتی که ناشر اسکناس است بمنزله وکیل

دارندگان اوراق است مانند کسی که بصراف گوید دراهمی که از توطلبکارم بقیمت مبدل بطلا کن و بنام من سکه طلا بنویس و در روایت صحت آن وارد شده است. مالی که اسکناس حکایت از آن میکند ذخیره یا باصطلاح امروز پشتوانه نیست زیرا که مدلول اسکناس مقدار کلی ثابت در ذمه است مانند دیون دیگر و پشتوانه برای اعتبار مدیون است زیرا که مدیون هر چه ثروتمندتر باشد اعتبارش بیشتر است.

پول سیاه از فلز غیر طلا و نقره موزون نیست با آنکه اصل فلز موزون است بلکه مقصود بمعامله نیست و ارزش آن باعتبار حکایت از جزئی مسکوک طلا و نقره است مانند اسکناس و اگر کسی آنرا قرض کرده باشد وقتی که اعتبار داشته و بخواهد ادای دین کند وقتی که از اعتبار افتاده است کافی نیست و دینش ادا نشده و در این مسئله روایتی نیز وارد است و در حاشیه وافی گفته ایم.

بر حسب قرارداد مردم امضاء کننده اوراق بهادار مدیون دارندگان اوراق است و نمیتواند از تعهد ادای آن سر باز زند و نه میتواند کمتر از مقداری که تعهد کرده بپردازد و بعبارت دیگر اگر از بهای آن بکاهد مقداری از دین خود را ادا نکرده و اگر از اعتبار بیاندازد همه دین را انکار نموده کاستن از بهای پول رایج نزد مردم نوعی مالیات است که دولت بمقتضای مصالح مملکتی از مردم میگیرد و در عرف مردم حق دارد اما افراد رعیت غیر دولت حق کم کردن بهای اسناد خویش را ندارند مگر ورقه که بخود قیمت ندارد مثل تمبر باطله

هر گاه دولت از بهای پول چیزی کم کند مالیات از

و تـراب الصيـاغة يتصدق به و يجوز ان يقرضه و يشترط الاقباض بأرض أخرى و ان يشترى درهما بدرهم و يشترط صياغة خاتم على اشكال ولا ينسحب غيره

دو گروه مردم گرفته است یکی آنکه اسکناس دارد دیگر طلبکاران پول، اما دارندگان اتمعه و اموال دیگر و صاحبان عین طلا و نقره چیزی نپرداخته اند .

کسی که اسکناس سه تومانى قرض کند وقتى که معادل سى مثقال نقره بود و آن هنگام ادا کند که معادل دو مثقال نقره است کافی نیست مثل آنکه از اعتبار افتاده باشد و غالب مردم نمیدانند چرا اوراق بهادار را معامله میکنند و پندارند خود مال است و علت اعتبار و قیمت آن نمیدانند چنانکه مسكوك طلا و نقره را بعدد معامله میکنند و وزن آنرا نمیدانند با آنکه موزون است و شرح و توجیه آنرا در اول کتاب بیع گفتیم (در صفحه ۲۴۷)

خاک زرگری را تصدق باید داد بنیت آنکه اگر بالفرض صاحبانش معلوم گردند از عهده آن بر آید و اگر عادت بر تحلیل و اعراض باشد میتوان آنرا تملك کرد .

جایز است طلا و نقره را قرض دهند و شرط کنند گیرنده در شهر دیگر کمتر پس بدهد و آنرا ربا نباید شمرد اگر چه گرفتن در شهر دیگر مزیتی داشته باشد. جایز است يك درهم بد، از زرگر بگیرد و بجای آن يك درهم خوب بدهد و شرط کند بجای بهتری آن يك حلقه انگشتر برایش بسازد و این ربا نیست چون

الفصل العاشر - في بيع الثمار لا يجوز بيع الثمرة قبل ظهورها ويجوز بعده وان لم يبد صلاحها بشرط القطع أومع الضميمة أو عامين ولو فقد الجميع فقولان ولو ادرك

درهم خوب نقره بیشتر دارد و آن زیاده مزد زر گراست و نقره در دو درهم با اندازه مساوی مبادله شده است، و علامه (ره) فرمود این حکم مشکل است و در غیر همین مسئله جاری نیست صرافی در اصطلاح شرع خاص بمسکوک نیست بلکه معامله طلا و نقره بهر صورت صرف است و شرط آن تقابض در مجلس و باید بدهند و بگیرند .

فصل دهم = فروش میوه سر درخت

در آن بحث جدا گانه کردند چون میوه در معرض آفات است درخت گاه میوه کمتر میآورد و گاه بیشتر و با اصطلاح فقها معامله آن غرری است .

میوه را پیش از پیدا شدن نمینوان فروخت خواه هنوز گل نداده باشد یا گل داده اما داده نیستی چون همه گلهای میوه نمیشود باز همه میوههای ته بسته و چغاله شده بکمال و قابلیت مصرف نمیرسند و بسیار میریزد و حشرات فاسد میکنند و چون از این خطرها بگذرد و میوه آب بیفتد و برسیدن نزدیک شود و بتخمین توان گفت باغ چه اندازه میوه مصرف شدنی دارد آن را در اصطلاح فقها بدو صلاح میگویند و در آنوقت فروش آن جایز و

بعض البستان جازبيع الجميع و كذا يجوز بيع البستانين
اذا ادراك أحدهما وبيع الثمرة في اكمامها والزرع قائماً

صحيح است و در عرف باغداران زمان ما اجاره ميگويند اما
مقصود فروش ميوه است نه اجاره باغ . اگر ميوه ته بسته اما
بصلاح نرسیده در فروش آن خلاف است .
علامه فرموده پس از ظهور و پيش از بد و صلاح ميتوان
فروخت بيكي از سه شرط : ياهمين كه هست يعنى چغاله بفروشد
بشرط چيدن چون بهمان حال مصرف دارد و مقدار كنونى آن را
ميتوان تخمين زد ، يا آنكه جنسى موجود با آن ضميمه كنند كه
در حقيقت اين ميوه هاى مجهول تابع آن ضميمه معلوم شود
چون مجهول تابع معلوم باشد در بيع ضرر ندارد ، يا دو سال و
بيشتر بفروشد كه اگر يكسال ميوه نيامد سال ديگر جبران كند
و اگر هيچيك از سه شرط نباشد دو قول است و بنظر ما اگر چغاله
نارس و موجود را بفروشد معامله غررى نيست و شرط چيدن لازم
نميباشد بلكه بسته برضاى بايع است اگر خواست تقاضاى چيدن
كند بر مشتري واجب است نچيند و اگر تقاضا نكرد و درختان
را بقبض مشتري داد و مشتري نچيد هر آفت كه بدان برسد بر
عهده مشتري است نه بر فروشنده ، بر خلاف آنكه ميوه رسیده
بفروشد در حالى كه چغاله است و در معرض آفات قرار دارد كه
معامله خطري است و تخمين مقدار آن ممكن نيست و فروختن

و حصیداً و قصیلا و علی مشتری قطعه فان تر که طالبه البایع
 باجرة الأرض مدّة التبعیة و للبایع قطعه و یجوز بیع الخضر
 بعد انعقادها لقطه و لقطات و ما یجز أو یخرط جزءه و جزات

دو سال یا بیشتر نیز رفع خطر نمیکنند پس آن نیز جایز نیست
 اگر میوه یک باغ رسیده باشد میتواند آنرا با میوه نار رسیده باغهای
 دیگر با هم فروخت اگر میوه رسیده اصل مبیع باشد و نار رسیدهها
 تابع و ضمیمه و همچنین بعض میوه یک باغ رسیده و بعضی هنوز نار رسیده
 باشد همه را بفروشند .

بعضی میوهها پس از رسیدن نیز معلوم نیست فاسد است
 یا سالم مانند گردو و بادام که گندیده و سیاه و پوک بسیار دارد و
 مقدار مصرف شدنی آن معلوم نیست آنرا میتوان بهمان حال
 خرید و بنا بر سلامت و صحت گذاشت و اگر عیب دید مشتری
 اختیار فسخ دارد .

جائز است کشت را سر پا فروخت خواه به درو رسیده
 باشد یا نرسیده یا قصیل بفروشد یعنی برای خوراک چهار پا
 یا چرانیدن آن و اگر مشتری قصیل خرید اما خواست بگذارد
 تادانه بندد و غله آن را بردارد بی رضای فروشنده حرام است
 و میتواند فروشنده اگر بخواهد از او مطالبه اجاره زمین کند یا
 آنرا بکند و زمین خویش خالی کند .

جائز است فروش سبزی و تره بار پس از آنکه گلهاته بسته و

وخرطه وخرطات و یجوزان یستثنی حصه مشاعه أو نخلاً
 أو شجراً معیناً أو اربطالاً معلومه فان خاست سقط من
 اندازه آن بتخمین معلوم باشد مانند خیار و کدو و هندوانه و
 لازم نیست مانند میوه آب افتاده و نزدیک رسیدن باشد اما
 چیزهایی که چند بارمی چینند، باید معین کنند یک چین یا چند
 چین و سبزی مانند یونجه و اسپرس و جعفری و درختانی که برگ
 آن مصرف دارد و از شاخه جدا میکنند مانند برگ توت و چای
 هم باید معین کنند چند چین و اگر چین اول و دوم و غیر آن از
 جهت مرغوبیت فرق دارند باز لازم است تعیین آنچه میفروشند
 مثلاً چین اول بهاره یا چند چین پس از آن و جائز است میوه و
 سبزی را بفروشند و یک یا چند درخت استثناء کنند یا یک سهم مشاع
 مانند ثلث یا چهاریک برای فروشنده بگذارند یا شرط کنند
 مقداری موزون برای وی و اگر آفتی رسد بهمان نسبت از استثناء
 کم میشود مگر آنکه درخت مشخص یا نخل مشخص را استثناء
 کرده باشد که اگر سالم ماند خاص فروشنده است و اگر آفت
 تنها بآن یکی رسید بر مشتری چیزی نیست .

جائز نیست همه کشت یا سبزی جالی-زرا بکسی واگذار
 کنند بمقدار معین از محصول همان جنس چون احتمال زیاده و
 کم و ربا در آن هست و هم جائز نیست میوه باغی را بکسی
 فروختن بمقدار معین از همان میوه و در اصطلاح فقها محاقله

الثَّنِيَا بِحِسَابِهِ وَالْمَحَاقِلَةُ حَرَامٌ وَكَذَلِكَ الْمَزَابِنَةُ إِلَّا
 الْغَرِيْبَةَ وَيَجُوزَانِ يَتَقَبَّلُ أَحَدُ الشَّرِيْكَينِ حَصَّةً صَاحِبِهِ
 بِوِزْنٍ مَعْلُومٍ وَمَنْ مَرَّ بِثَمْرَةٍ نَجَلَ لِأَقْصَدٍ جَازَانِ يَأْكُلُ مِنْ
 غَيْرِ اسْتِصْحَابٍ وَلَا أَضْرَارٍ . ☆

ومزابنه گوید واز این حکم مستثنی شده است آنکه کسی درخت
 خرما درخانه دیگری داشته باشد و آمد و شد او پیوسته برای
 رسیدگی درخت موجب زحمت صاحب خانه باشد جائز است
 صاحب خانه میوه آن را بخرد بمقداری معین و گوید آنچه
 تو توقع داری از این درخت عاید تو شود میدهم تا تو سرزده
 بخانه من نیائی و آن را عریه گویند بر وزن زکیه و ظاهر آن درخت
 دیگر غیر خرما نیز همین حکم داشته باشد

جائز است میوه یاسبزی و کشت که میان دو تن یا چند
 تن مشترك است یکی سهم دیگران را قبول کند بمقدار معین
 از آن و ربا نیست چون مبادله و معاوضه نیست بلکه شبیه قسمت
 است و قسمت را بیع نگویند و نوعی خاص از معامله مالی است که
 بشرع ثابت شده و بعضی علما گویند صلح است والله العالم و
 بهر حال اگر آفت رسد تحمل ضرر بر قبول کننده واجب نیست .
 و جائز است کسی که از کنار درخت خرمایی میگذرد و عمداً برای
 خوردن از آن سوی درخت نرفته بقدر حاجت بخورد اما زیان
 نرساند و همراه نبرد چون قرینه و شاهد حال بر رضای صاحب
 درخت دلالت دارد و اگر بالفرض شاهد بر رضا نباشد جائز
 نیست و درخت خرما بانیر آن فرق ندارد .

الفصل الحاديعشر - في بيع الحيوان - كل حيوان مملوك يصح بيعه و يستقر ملك المشتري عليه إلا الأبق منفرداً أو أم الولد مع وجود ولدها وإيفاء ثمنه أو القدرة عليه أو يكون العبد باللمشترى وإن علا أو ابناً وأن نزل أو واحدة من المحرمات عليه نسباً أو رضاعاً و كذا المرثة في العمودين فيعتق عليه أو ملكه أو يكون المشتري كافراً والعبد مسلماً أو يكون العبد موقوفاً ولو ملك أحد الزوجين

فصل یازدهم - در فروش حیوان

غالب احکام این فصل در باره غلام و کنیز است و حکم دیگر حیوانات از آن معلوم میگردد :

هر حیوان مملوک را جائز است فروختن و جائز نیست بنده گریخته را فروختن و همچنین کنیزی که از مولای خود بچه دارد نمیتوان فروخت و آنرا ام ولد گویند بشرط آنکه بچه زنده باشد و قیمت کنیز را بمالك پیشین ادا کرده یا اگر ادا نکرده قدرت ادا کردن داشته باشد و اگر قدرت ادا ندارد مالك اول میتواند ام ولد را بمالك خود باز گرداند .

اگر کسی پدر خود را بخرد یا مادر یا اولاد خود یا یکی از محارم مانند عمه و خاله و خواهر نسبی یا رضاعی فوراً آزاد میشوند و ملك مشتري بر آنها مستقر نمی ماند .

بنده مسلمان را بکافر نباید فروخت و بنده که وقف

صاحبه استقر^۱ الملك وبطل النكاح ويجوز ابتیاع ابعاض
الحيوان المشاعة ولو شرط أحد الشريكين الرأس أو الجلد
بما له كان له بنسبة ماله لا ما شرط ولو امره بشرائه حيوان
أو غيره بشركة صح^۲ و لزمه نصف الثمن ولو شرط رأس
المال لم يلزمه وعلى البایع استبراء الأمة قبل بيعها بحیضة

خدمتی کرده اند فروختن جائز نیست و اگر شوهر زن خود را
بخرد یا زن شوهر را نکاح باطل میشود .

جزء مشاع از حیوان را میتوان خرید مانند ثلث اسب و
نصف گوسفند و خریدن جزء معین مانند سر گوسفند یا پوست آن
نیز صحیح است اگر حیوان کشتنی و مقصود کله و پوست پس از
ذبح باشد اما اگر فعلا قصد کشتن آنرا ندارند و بخرد که هر
وقت کشته شد تسلیم او کنند صحیح نیست چون غرر است
و پوست یا سر گوسفند در هر سن و وقت قیمتی دیگر دارد
و علامه فرمود اگر از دو تن خریدار حیوان یکی شرط کرد که
بآن مال که داد سر یا پوست را مالک باشد صحیح نیست و بنسبت
مال خود شریک است در بعض روایات ضعیفه نیز آمده است

اگر کسی دیگری را گوید، حیوان یا چیز دیگر بخر و با
هم شریک باشیم صحیح است و نصف قیمت بعهده او است و اگر
گوید شریک باشیم اما سرمایه از من باشد و دست از تو که تیمار
کنی و پرستاری و در منافع و کرایه باهم شریک باشیم
و ضرر خاص تو باشد معامله لازم نیست تا بتراضی عمل میکنند

ان كانت تحيض و إلا فخمسة و أربعين يوماً ولو لم يستبرء
 و جب على المشتري و يسقط في اليائسة و الصغيرة و المستبراة
 و امة المرثقة و لا يطاق الحامل قبلاً بعد مضي أربعة أشهر و عشرة
 أيام فان فعل عزل و لو لم يعزل كره له بيع و لدها و يستحب

سود أنها مباح است بحديث حجة الوداع (۱) و هـ روقت
 پشیمان شدند قرار برهم میزنند صاحب مال سرمایه را میگیرد
 و حیوان را و او میگذارد یا حیوان را بر میدارد. کسی که کنیز میفروشد
 باید صبر کند تا حیض ببیند و بعد از آن با او هم بستر نشود تا
 بداند حامله نیست آنگاه بفروشد و آنرا استبرا گویند و اگر حیض
 نه ببیند چهل و پنج روز هم بستر نشود و اگر فروشنده استبرا نکند بر
 مشتری واجب است و واجب نیست استبراء یا نسه که از سن
 حیض گذشته یا بسن حیض نرسیده باشد و کنیزی که يك حیض
 بر او گذشته و با او هم بستر نشده اند و کنیزی که مالکش زن است
 و با کنیز آستن هم بستر نباید شد و بسیاری گویند حرام است مگر
 چهار ماه و ده روز از حملش گذشته باشد و اگر شد عزل کند و
 آب بیرون بریزد و گرنه مکروه است فرزند او را بفروشد .
 پس از خرید کنیز و غلام مستحب است نام او را تغییر دهند

(۱) حدیث حجة الوداع در نهایة الارب نویری باین عبارت

است . (جلد ۱۷ صفحه ۳۷۴) از ابن اسحاق صاحب سیره
 ان المسلمین اخوة فلا یحل لامری من اخیه الاما اعطاء عن طیب
 نفس فلا تظلمن انفسکم . ذکر این حدیث چندین بار گذشت و
 خواهد آمد برای احکام بسیار والله ولی التوفیق .

تغییر اسم و اطعامه شیئاً من الحلاوة والصدقة عنه بأربعة دراهم ولا یریه ثمنه فی المیزان ویکره التفرقة بین الام والولد قبل سبع سنین ولو ظهر استحقاق الأمة بعد حملها انتزعها المالك وعلی المشتري عشر قیمتها إن كانت بکراً وإلا فنصفه وقيمة الولد يوم سقط حیاً ویرجع بذلك کله علی البایع اذا لم یکن عالماً بالغصب وقت البیع و یجوز

اول شیرینی بدو بخوراند و چهار درهم از او صدقه دهند (بیش از دو مثقال نقره) و جائی نایستد که بهای خود را بچشم به بیند .
 جدا کردن مادر از فرزند پیش از هفت سال مکروه است و اگر یقین کند موجب تلف فرزند میشود حرام است و اگر کسی کنیزی بخرد و از مشتری حامله شود پس از آن معلوم گردد مالک او دیگری است غیر فروشنده و فروشنده غصب کرده باید آن کنیز را بمالک بازگرداند با عشر قیمت اگر باکره بوده است و نیم عشر اگر ثیبه بوده برای هم بستری با او و قیمت بچه نوزاد را آن روز که زائیده شده نیز بمالک بدهد و این غرامات را می تواند از فروشنده مطالبه کند مگر آن که خریدار هنگام معامله بدانند کنیز غصبی بوده است

جهاد و لوازم آن وظیفه امام زمان است علیه السلام از جمله اسیر گرفتن غلام و کنیز و غیر امام در زمان غیبت این حق ندارد با این حال اگر بدانیم بنده را ظالمی بناحق اسیر کرده اما کافر حربی

شراء ما یسبیه الظالمون من اهل الحرب و کذابنت الکافر
 وأخته و غیرهما من اقاربه و من اشتری جاریة سرقت من
 أرض الصلح ردّها علی البایع و استرجع الثمن و لومات
 ولا عقب له رفعها إلى الحاکم ولو دفع إلى مملوک غیره
 الماذون ما لایعتق نسمة و یحجّ عنه فاشتری أباه ثم ادّعی
 کلّ من الثلاثة شرائه من ماله فالقول قول سیّد المملوک
 مع عدم البیّنة ولو وطیء الشریک جاریة الشریکة حدّ
 بنصیب غیره فان حملت قومت علیه و انعقد الولد حرّاً

بوده است خریدن آن بر ما جائز است و اگر بدانیم از زمین
 صلح ر بوده اند باید بمالك برگرداند و اگر معلوم نباشد اصلاً
 بنده بوده یا آزاد را باسارت گرفته اند رها باید کرد و در این
 باب روایتی است بر خلاف اصول فقها و بسیاری در آن تردید
 کردند بحث در آن مناسب نیست و همچنین در باره بنده ما ذون
 در تجارت که پدرش بنده بوده است و شخص سیم پولی ببنده
 ماذون داد که رقبه آزاد کند و نیابت حجی بگیرد بنده ماذون
 پدرش را خرید و آزاد کرد و بنیابت بحج فرستاد در روایتی
 وارد است وفقها از آن بحث بسیار دارند و تفصیل آن ضرور نیست.
 کنیز مشترک را جایز نیست یکی از شرکا بیوسد یا
 شهوت نظر کند و اگر با او هم بستر شد بقدر نصیب شریک باید
 او را حدزد و اگر آبستن شد بچه که بیاورد آزاد است و باید پس

وعليه قيمة حصص الشركاء منه عند سقوطه حياً ولو اشترى كل من المأذونين صاحبه من مولاه ولا سبق بطل العقدان . ✽

الفصل الثاني عشر - فى السلف - وشروطه ذكر

الجنس والوصف الرافع للجهالة و قبض الثمن قبل التفريق ولو قبض البعض صح فيه و بطل الباقي و تقدير المبيع ذى الكيل والوزن بمقداره و تعيين أجل مضبوط

از زائیدن بفرض بندگی قیمت کرد و سهم شرکارا از آن داد .
اگر دو بنده ماذون در تجارت یکدیگر را از مالکان خریدند
و معلوم نیست عقد کدام زودتر بوده است هر دو عقد باطل میشود .

فصل دوازدهم = در سلف

سلف و سلم بمعنی پیش فروش است یعنی دادن قیمت نقد و گرفتن جنس پس از مدت و شرط است تعیین جنس با اوصافی که رفع جهالت کند و باید بهارا پیش از آنکه از هم جدا شوند تسلیم کند و اگر مقداری از آن تسلیم کرد بهمان اندازه صحیح است و باقی باطل و فروشنده خیار فسخ ندارد اگرچه تبعض صفقه میشود یعنی همه معامله برای او تمام نمیکردد چون بگرفتن بعضی ثمن بدان راضی شده است مگر وقت گرفتن پول نداند و تا بشمرد و مطلع شود کم است مشتری از مجلس بیرون رود در اینصورت میتواند معامله را بتبعض صفقه فسخ کند .

واجب است وزن یا پیمانہ جنس را که میفروشند تعیین کنند و مدت مضبوط باشد چنانکه در نسیه گذشت و اگر سر وعده

و امکان وجوده وقت الحلول فان تعذر تخیر مشتری
 بین الفسخ والصبر ولو دفع من غیر الجس برضاه صح^ح
 و یحتسب القيمة يوم الاقباض ولو دفع دون الصفة أو أكثر
 او قبل الاجل لم یجب القبول بخلاف ما اودفعه فی وقته بصفة

آن جنس یافت نشود مشتری مختار است فسخ کند و یا بصبر راضی
 شود و اگر غیر جنس بدهد و مشتری راضی شود صحیح است و بقیمت
 همین وقت که جنس را میگیرد حساب میشود نه قیمت وقت معامله
 اگر فروشنده جنس را پیش از موعد تحویل دهد واجب
 نیست مشتری بپذیرد چه پست تر باشد چه بهتر اما سر وعده باید
 قبول کند اگر بصفتی باشد که شرط کرده اند یا بهتر و اگر پست تر
 باشد واجب نیست

متاعی که بوزن و پیمانه میفروشند مانند گوشت یا بدانها
 نمیفروشند مانند خانه و زمین و فرش و اباس و اختلاف در آن
 بحدی است که نمیتوان بوصف درآید بسلف فروختن جائز
 نیست چون هر جنس که فروشنده مطابق صفات مشروط بتواند
 تحویل دهد دارای انواع و افراد گوناگون و قیمت و مرغوبیت های
 مختلف است و اینگونه کالا را تا نمیکنند مرغوبیت آن را نمیدانند
 اما اگر بوصف بتوان ضبط کرد بطوری که بدان صفت هر چه یافت
 شود بهمان مرغوبیت باشد سلف فروختن آن جایز است مانند بافته
 های ماشینی و ظروف کارخانه .

أو ازيد منها فإنه يجب القبول ويجوز اشتراط ما هو سائغ ولا يجوز ان يشترط من زرع أرض بعينها أو غزل امرئة معينة أو ثمرة نخلة بعينها واجرة الكيال ووزان المتاع ويأبى الامتعة على البائع واجرة الناقد ووزان الثمن و المشتري الامتعة على المشتري ولو تبرع الواسطة فلا اجرة ولا ضمان على الدلال في الجودة ولا التلف في يده اذا لم يفرط والقول قوله في التفريط مع اليمين وعدم البيسة وفي القيمة

هر شرط مباح در عقد سلف میتوان کرد اما نمیتوان از محصول زمینی خاص یا دست بافته زنی معین و خرمای درختی معلوم شرط کرد چون غرراست و شاید موجود نشود :

اجرت قباندار و بار فروش و دلالی که متاع را بر مشتری عرضه میکند بر فروشنده است و اجرت کسی که پول را صرافی می کند و می شمارد و درست یا قلب بودن آنرا تشخیص می دهد و از طرف مشتری جنس بهتر را انتخاب و برای او دلالی می کند بر خریدار است و اگر دلالی کار تبرعی کند یعنی از او نخواسته باشند اجرت ندارد هر چند او قصد گرفتن اجرت کرده باشد .

اگر کالا یا بهای آن در دست دلال تلف شود یا مفقود گردد یا متاع پست و نامرغوب در آید یا پول قلب باشد دلال ضامن نیست مگر تفريط کرده باشد و اگر اختلاف افتد قول دلال مقدم و باید سو کند یا د کند که تفريط ننموده و اگر تفريط مسلم شود و اختلاف

لو ثبت التفريط . ☆

هذا آخر الجزء الاول من كتاب
تبصرة المتعلمين و يتلوه الجزء الثانى
اوله فصل فى الشفعة انشاء الله

در قیمت باشد باز قول دلال مقدم است و این احکام اختصاص
بسلف ندارد .

فهرست

صفحه	عناوین
۴	ترجمه مؤلف
۶	کتاب طهارت
۶	اقسام آبها
۱۱	وضو
۱۶	غسل
۱۹	حیض
۲۲	استحاضه و نفاس
۲۴	غسل اموات و احکام آنها
۳۳	غسلهای مستحب
۳۴	تیمم
۳۸	نجاسات
۴۲	کتاب صلوة
۴۳	اوقات نماز
۴۷	قبله
۵۰	لباس نماز گذار
۵۲	مکان نماز
۵۷	افعال نماز

صفحہ	عنوان
۶۶	مستحبات نماز
۶۷	مبطلات نماز
۷۰	نماز جمعہ
۷۳	نماز عید
۷۶	نماز آیات
۷۹	نماز مستحب
۸۲	سہو و شک
۸۹	نماز جماعت
۹۶	نماز خوف
۹۸	نماز سفر
۱۰۲	کتاب زکوٰۃ
۱۲۲	زکوٰۃ فطرہ
۱۲۴	خمس
۱۲۷	انفال
۱۲۹	کتاب صوم
۱۳۱	مفطرات روزہ
۱۳۵	اقسام روزہ
۱۴۲	معذوران از روزہ
۱۴۵	اعتکاف
۱۴۸	کتاب حج
۱۵۰	شرط وجوب حج

صفحه	عنوان
۱۵۱	انواع حج
۱۵۵	احرام
۱۶۱	کفارهای احرام
۱۷۳	طواف
۱۷۷	سمی
۱۸۱	افعال حج
۱۸۲	وقوف عرفات
۱۸۴	وقوف در مشعر الحرام
۱۸۸	احکام منی
۱۹۶	اعمال بعد از عید
۲۰۱	عمره
۲۰۳	ممنوع شدن از حج
۲۰۷	کتاب جهاد
۲۱۵	غنیمت جنگ
۲۱۷	اقسام زمینها
۲۲۲	خراج در حال غیبت
۲۲۲	امر بمعروف ونهی از منکر
۲۲۶	امور حسبیه
۲۲۷	کتاب متاجر
۲۲۸	مکاسب حرام
۲۳۷	آداب تجارت

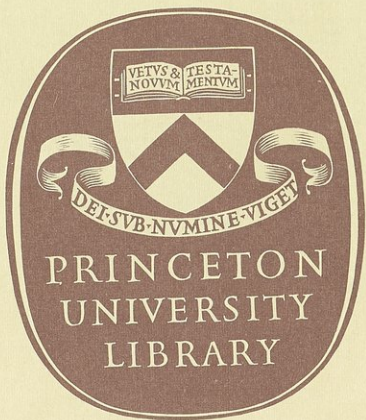
صفحه	عنوان
۲۴۱	شرائط خرید و فروش وصیغه آن
۲۵۰	خیارات
۲۵۶	احکام عیب
۲۶۰	نقد و نسیه
۲۶۳	مراجعه و خبر دادن از راس المال
۲۶۵	در تعریف قبض و تسلیم
۲۶۷	شرط در ضمن عقد
۲۷۲	بیع ربوی
۲۷۸	صرافی
۲۸۰	اوراق بهادار
۲۸۴	خرید و فروش سردرختی
۲۸۹	معامله حیوان
۲۹۴	پیش فروش - سلف



غلط نامہ

ہنگام	وہنگام	۸	۲
المعین	العین	۱۰	۳
بتدریج	بتدریج	۱۵	۷
شراب	شرب	۱۶	۸
بر	پر	۱۳	۱۵
فرج	رج	۱۴	۲۴
ضین	صین	۱۵	۲۴
تلقین	تلمقین	۱۷	۲۴
تحت	تخت	۱۴	۲۴
قاعداً	قاعداً	۴	۵۳
اشتراھا	اشترتها	۲	۱۲۵
۳(غواصی)	۴(غواصی)	۶	۱۳۵
حاضت	حاصت	۴	۱۷۶
سعی پیادہ ودعا	دعا	۱۰	۱۷۹
دوختہ	دوخنہ	آخر	۱۸۰
یوم	بوم	۲	۱۹۰
بہ	یہ	۱۸	۱۹۸
زیارت	زبارت	۱۶	۱۹۹

کسی که	کسی	۱۸	۱۹۹
بماند	ماند	۱۱	۲۰۵
قربانی	قربانی	۴	۲۰۶
قربانی بمکه	قربانی بکغد	۵	۲۰۶
اجزا	اجرا	۶	۲۰۶
پیدا می‌کنند	پیدا می‌کند	۱۶	۲۰۹
انعام	انعام	۱۰	۲۱۵
میبرد	میبرد	۲۲	۲۱۶
کنند	کنند	۱۴	۲۱۸
مالکان	مالک	۱۷	۲۱۹
نهی منکر	منکر	۱۳	۲۲۳
شغلاش	شغلاش	۱۸	۲۲۹
چون	و چون	۷	۲۴۸
مباشرت	معاشرت	۹	۲۵۶
برد	برده	۱۶	۲۵۶
نسیه	تسیه	۱۹	۲۶۰
خریدم	خرید	۳	۲۶۸
گویند	گویند	۱۳	۲۶۸
دارد	ندارد	۲۲	۲۸۲
بچینند	نچینند	۱۶	۲۸۵
العریه	الغریه	۲	۲۸۸



PRINCETON
UNIVERSITY
LIBRARY

(NEC)

KBP144

.I263

1969

vol.1